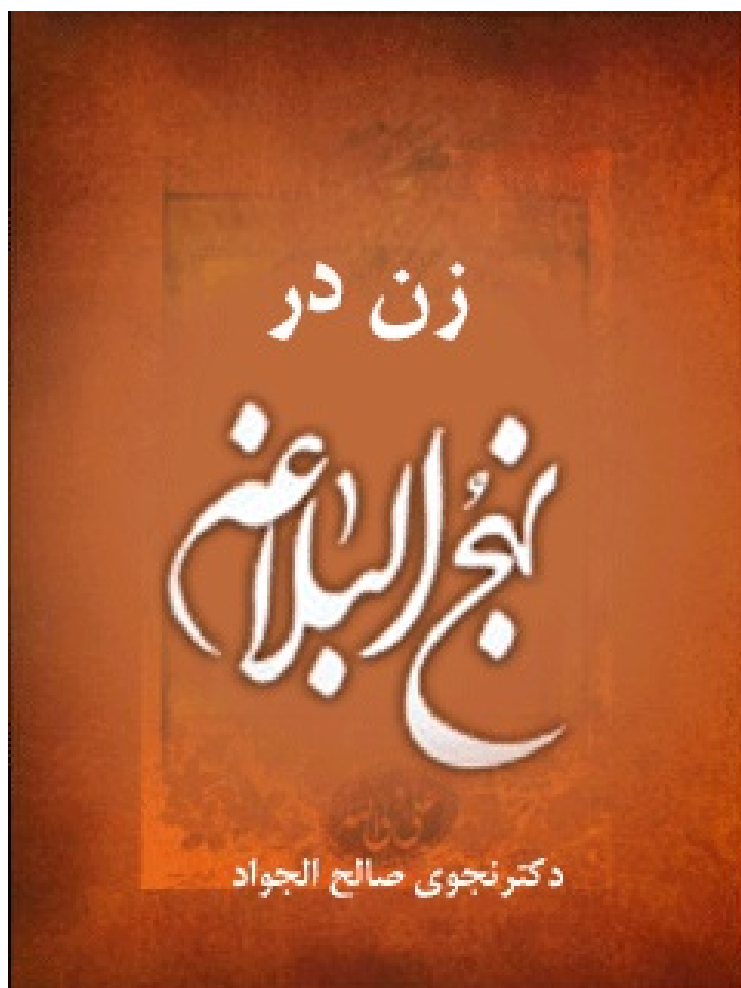


سَلَامُ اللّٰهِ عَلَيْهَا
نور فاطمہ زہرا



کتاب خانہ دیجیٹل
www.noorfatemah.org



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

زن در نهج البلاغه

نویسنده:

نجوی صالح الجواد

ناشر چاپی:

زمزمه زندگی

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

فهرست	۵
زن در نهج البلاغه	۱۲
مشخصات کتاب	۱۲
پیشگفتار	۱۲
مقدمه	۱۳
مقدمه مترجم	۱۴
دیباچه	۱۵
فصل اول: نگرشی به زندگانی امام علی علیه السلام	۱۶
محل ولادت و پرورش حضرت	۱۶
فضایل و مناقب حضرت	۱۷
اشاره	۱۷
اول- آنچه در حق حضرت در کتاب خدا نازل گردید.	۱۷
اشاره	۱۷
۱- آیه تطهیر	۱۷
۲- آیه ولایت	۱۷
۳- آیه مباهله	۱۸
۴- سوره دهر	۱۸
۵- آیه سقایۃ الحاج	۱۸
دوم- سبقت در اسلام	۱۹
سوم- پشتیبانی حضرت از رسول گرامی صلی الله علیه و آله و سلم	۱۹
چهارم- در بستر ماندن حضرت در شب هجرت	۲۰
پنجم- ازدواج حضرت با فاطمه زهرا علیها السلام	۲۰
ششم- برادری حضرت با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم	۲۱

۲۱	امامت علی بن ابیطالب علیه السلام
۲۳	خصوصیات فر دی
۲۳	اول- شجاعت
۲۳	دوم- علم
۲۴	سوم- حسن رأی و اندیشه
۲۵	چهارم- خوش خلقی
۲۵	پنجم- بردباری و گذشت
۲۶	فصل دوم : پرتویی از نهج البلاغه
۲۶	اول- معر فی کتاب نهج البلاغه
۲۷	دوم- سید رضی در چند خط
۲۸	سوم- سخنان امیر مومنان به غیر از نهج البلاغه
۲۸	اشاره
۲۸	الف) قبلی از سید رضی
۲۹	ب) پس از سید رضی
۲۹	ج) مستدرکات نهج البلاغه
۳۰	چهارم- شرح های نهج البلاغه
۳۰	پنجم- شبهاتی بر نهج البلاغه و رد آنها
۳۰	۱- شبهات نهج البلاغه
۳۱	۲- پاسخ شبهات
۳۲	ششم- اضافات ابن ابی الحدید
۳۲	۱- مشکل اضافات
۳۲	۲- نکته های قابل انتقاد بر ابن ابی الحدید
۳۳	هفتم- منابع نهج البلاغه و اسناد آن
۳۶	بخش اول

۳۶	فصل اول: نگاهی به آنچه در نهج البلاغه در مورد زن آمده است
۳۶	مقدمه
۳۶	اول- بخش خطبه ها و نامه ها
۳۶	اشاره
۳۸	خطبه های حضرت در صفین
۳۹	خطبه های حضرت در موارد متعدد دیگر
۳۹	دوم- بخش وصیت ها
۴۰	سوم- بخش حکمتها و مثل ها
۴۱	چهارم- اضافات ابن ابی الحدید
۴۳	فصل دوم : توجه و عنایت آیات قرآن به زن
	وقتی قرآن کریم را می خوانیم، می بینیم در موارد بسیار زیادی مرد و زن را در یک رتبه و برابر با هم می داند و هنگام قرائت قرآن این فکر به ذه
۴۳	شاخه اول- انسانیت زن
۴۳	اول- وحدت آفرینش و خلقت
۴۵	دوم- تساوی ایمانی
۴۸	سوم- وحدت کمال عقلی
۵۳	شاخه دوم- جایگاه زن در جامعه اسلامی
۵۳	اول- قانون توزیع ارث
۵۵	دوم- امر به معروف
۵۶	سوم- مشورت
۵۶	شاخه سوم- زن بودن زن
۵۶	اول- زینت زن
۵۸	دوم- حجاب و پوشش و نگاه
۵۹	سوم- استقرار در منزل
۶۱	فصل سوم : زن در سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و سیره مسلمانان

۶۱	مقدمه
۶۱	اول- زن در جوامع و ادیان غیراسلامی
۶۱	۱- زن در جوامع بت پرست
۶۱	۲- زن نزد اعراب قبل از اسلام
۶۲	۳- زن در ادیان آسمانی
۶۲	دوم- زن در سایه اسلام
۶۲	اشاره
۶۴	فعالیت های دینی
۶۶	حضور زن در جامعه
۶۷	مشارکت سیاسی
۶۸	میدان های نظامی
۷۱	سوم- احادیث واوده در خصوص زن
۷۱	۱- بز رگداشت زن
۷۳	۲- صفات زن
۷۷	بخش دوم
۷۷	فصل اول: چگونگی برداشت از کلام امام علیه السلام در مورد زن
۷۷	مقدمه
۷۷	اول- طبیعت زن (نهاد زن)
۷۷	اشاره
۷۷	۱- نصوص نهج البلاغه
۷۷	۲- شروح نهج البلاغه
۷۹	۳- اشکال و پاسخ
۸۱	۴- چگونگی توجیه کلام امیرعلیه السلام در مورد طبیعت زن
۸۱	دوم- تفاوت ایمانی، بهره وری و عقلی زن نسبت به مرد

۸۱	۱- نصوص نهج البلاغه
۸۲	۲- شروع نهج البلاغه
۸۳	۳- اشکال و پاسخ
۸۵	سوم- زن و امر به معروف
۸۶	اشاره
۸۶	۱- نصوص نهج البلاغه
۸۶	۲- شروع نهج البلاغه
۸۷	۳- اشکال و پاسخ
۹۰	چهارم- زن و زینت
۹۰	۱- نصوص نهج البلاغه
۹۰	۲- شروع نهج البلاغه
۹۰	۳- اشکال و پاسخ
۹۱	۴- چگونگی برداشت از کلام امیرمومنان علیه السلام در خصوص زن، آرایش و فسادانگیزی
۹۲	پنجم- مشورت با زنان
۹۲	۱- نصوص نهج البلاغه
۹۲	۲- شروع نهج البلاغه
۹۳	ششم- زن و پوشش
۹۳	۱- نصوص نهج البلاغه
۹۳	۲- شروع نهج البلاغه
۹۳	۳- اشکال و پاسخ
۹۴	۴- چگونگی برداشت از وصیت
۹۵	هفتم- زن و روابط اجتماعی
۹۵	۱- نصوص نهج البلاغه
۹۵	۲- شروع نهج البلاغه

۹۵	۳- اشکال و پاسخ
۹۶	هشتم- زن و غیرت
۹۶	۱- نصوص نهج البلاغه
۹۶	۲- شروع نهج البلاغه
۹۷	۳- اشکال و پاسخ
۹۷	نهم- نقش زن دو محیط خانواده
۹۷	۱- نصوص نهج البلاغه
۹۷	۲- شرح نهج البلاغه
۹۸	۳- اشکال و پاسخ
۹۹	د هم- ویژگی های زن
۹۹	۱- نصوص نهج البلاغه
۹۹	۲- شروع نهج البلاغه
۹۹	۳- اشکال و پاسخ
۱۰۲	فصل دوم: نصوص نهج البلاغه و ارتباط آن با حوادث
۱۰۲	مقدمه
۱۰۲	اول- اصل فراگیر ی نصوص
۱۰۳	دوم- اصل تخصیص نصوص
۱۰۴	ام المومنین عایشه و تاثیر او در نصوص نهج البلاغه
۱۰۴	اشاره
۱۰۴	اول- ویژگی های فردی عایشه
۱۰۶	دوم- نفوذ عایشه در زمان خلفای سه گانه
۱۰۷	سوم- نفوذ عایشه در جنگ جمل
۱۱۳	نصوص مربوط به جنگ جمل
۱۱۳	اشاره

اول- نصوص قبلی از جنگ جمل	۱۱۳
دوم- نصوص پس از جنگ جمل	۱۱۵
فصل سوم: زن در سیره امام علی علیه السلام	۱۱۷
مقدمه	۱۱۷
اولی- زن در دوران زندگی حضرت	۱۱۸
اشاره	۱۱۸
۱- فاطمه بنت أسد	۱۱۸
۲- خدیجه دختر خویلد	۱۱۹
۳- فاطمه زهر ا علیها السلام	۱۲۰
۴- ام المومنین ام سلمه	۱۲۱
پایان بحث	۱۲۶

زن در نهج البلاغه

مشخصات کتاب

سرشناسه : جواد، نجوی صالح عنوان و نام پدید آور : زن در نهج البلاغه/نجوی صالح الجواد ؛ [مترجم] ورود سلامی. مشخصات نشر : [قم]: زمزمه زندگی، ۱۳۸۴. مشخصات ظاهری : ۲۸۸ ص. شابک : ۱۸۰۰۰ ریال ۹۶۴۹۵۲۷۹۷۴ یادداشت : کتابنامه: ص. ۲۸۳ - ۲۸۸. موضوع : علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق. - نهج البلاغه - زنان. موضوع : زنان در اسلام. شناسه افزوده : سلامی، ورود، مترجم. رده بندی کنگره : BP۳۸/۰۹ ج ۹/۱۳۸۴ رده بندی دیویی : ۲۹۷/۹۵۱۵ شماره کتابشناسی ملی : ۱۰۹۳۰۸۹

پیشگفتار

"الحمد لله رب العالمین و الصلاة و السلام علی سید الخلائق اجمعین محمد رسولہ الامین و آله العز الميامین و علی اصحابه المنتجبین" گفته اند: "کلام امام علی بن ابی طالب پایین تر از کلام خالق و برتر از کلام مخلوق است". جز کلام رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم که لا ینطق عن الهوی "إن هو الا وحی یوحی" است. زمانی که کلام امام علیه السلام را که بخشی از آن در نهج البلاغه تدوین شده، می خوانیم و در ژرفای آن کاوش و در مضامین آن تعمق میکنیم و میان افکار و آراء حضرت سیر میکنیم، چنین می یابیم - طبق گفتار علماء - که حکمت، موعظه، پند، توجیه، اخلاق، تاریخ و دیگر ابزار شناخت و منابع علمی و هر آنچه به نحوی برای اطلاع و آگاهی انسان مفید باشد، در آن متجلی میگردد. و این مقدار توصیف زبادی در حق امیر مومنان علیه السلام نیست چرا که حضرت خود طریق فصاحت و بلاغت (نهج الفصاحه) است که فکر و نظر خود را با یاری جستن از قرآن کریم گرفته است و آن زمان که رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم این سخن را که "إِنِّي مَخْلَفٌ فِیْکُمْ آلَثَقَلِینَ: کِتَابَ اللَّهِ وَ عِترتی اهل بیتی، مَا إِنْ تَمَسَّکْتُمْ بِهَیْمَا لَنْ تَضَلُّوا بَعْدَیْ أَبَدًا" فرمودند، هم طرازی و هم سنگ بودن علی علیه السلام با قرآن را اعلام فرمودند. او کسی بود که معرفت را از سرچشمه نبوت گرفته بود و رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم او را چنین توصیف نمودند: "أَنَا مَدِیْنَةُ الْعِلْمِ وَ عَلِی بَابُهَا؛" من شهر علم هستم و علی دروازه آن است. و از این دو رود حاصلخیز و غنی بود که علی بن ابی طالب شکل گرفت و کلام او مافوق کلام مخلوق و مادون کلام خالق گردید. و آن هنگام که کتاب این امام بزرگوار را می خوانیم و صفحات آن را ورق می زنیم، می بینیم به نحوی علیه زن صحبت شده است که کمترین آنها این عبارت است که می فرماید: "إِنَّ النِّسَاءَ نَوَاقِصُ الْإِیمَانِ نَوَاقِصُ الْحُظُوطِ وَ نَوَاقِصُ الْعُقُولِ..." که بهره زنان در ایمان و مال و عقل کمتر از مردان است، و هنگامی که به بارزترین شراح نهج البلاغه رجوع میکنیم، می بینیم به نحوی سعی دارند ظاهر کلام امام علیه السلام را توجیه و اثبات نمایند لیکن خوانندگان عاقل و فهمیده زمانی که این سخنان را از شخصیتهای چون علی علیه السلام که پس از رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم سرور و سرآمد نابغه ها به شمار می آیند، می شنود، آشفته ذهن و پریشان می مانند. و من نیز به شخصه به سخنان شراح نهج البلاغه قانع نبودم و آرزو میکردم بتوانم به بررسی این امر مهم که زن به آن توصیف شده است، بپردازم، در حالی که زن، دومین فرد سازنده خانواده به حساب می آید. خداوند سبحان زن را - به عنوان شریک مرد در ساختار خانواده - ناقص الایمان، ناقص الحظ و ناقص العقل قرار نمی دهد و معقول به نظر نمی رسد که شخصی با چنین توصیف هایی، مربی پایه و اساس انسان باشد و آن کودکی است که به عنوان هسته جامعه انسانی به حساب می آید، بلکه وجدان انسانی، خلاف آن را تأکید می نماید. بنابراین زنان - جز عده کمی از آنها - به چنان درجه و مرتبه ای دست می یابند که بسیاری از مردان بر آن غبطه می خورند و شاعر این گونه زنان را چنین توصیف می نماید: وَلَوْ كُنَّ النِّسَاءُ مِثْلَ هَذِهِ لَفُضِّلَتِ النِّسَاءُ عَلَى الرِّجَالِ (اگر زنان همچون هدی بودند، هر آینه زنان بر مردان برتری

داشتند.) و این صورت در ذهن من نقش بسته بود و امکان بحث و گفت و گو یا مجالی برای تغییر آن یافت نمی شد تا اینکه در تاریخ ۲۸/۱۲/۱۹۹۴ میلادی در کنفرانس امام علی علیه السلام که با دعوت انجمن عراقیان در میشیگان دیترویت آمریکا صورت گرفته بود، شرکت نمودم. یکی از سخنرانان خانم دکتر سیده نجوی جواد بود که اصالتاً از علویان است و از سادات عراقی است و بزرگ شده بغداد می باشد. موضوع مورد بحث ایشان با عنوان "زن در نهج البلاغه" بود و ملاحظه نمودم که دستیابی ایشان به موضوع با دقت و توجه و اعتنایی فراوان بود و سعی داشت آنچه در نهج البلاغه در مذمت زن آمده است و بسیاری از شراح به آن پرداخته اند، را توجیه نماید و تأکید نماید که کلام حضرت در این خصوص نتیجه شرایط خاص و جبهه گیری بود که علیه حضرت شده بود و مسلمانان بهای سنگین آن را پرداخت کردند. از سخنان ایشان به شگفت آمدم و در تمام مدت، غرق در سخنان ایشان بودم. پس از اتمام سخنان ایشان و پایان جلسه، با وی ملاقات نمودم و وی را به خاطر موفقیت در دفاع از زن و توضیح مقاصد امام علیه السلام در مذمت زن- با وجود فرصت کمی که در اختیار هر سخنور بود- تبریک گفتم و ایشان را در توسعه و گسترش این بحث و تکمیل فایده و نتیجه آن، تشویق نمودم. پس از این کنفرانس هر یک به شهر خود بازگشت، من به لندن و ایشان به میشیگان- دیترویت، به جایی که محل سکونت موقت ما به حساب می آید تا آن زمان که به کشور خود و وطن خود، عراق، بازگردیم و تمام این غربت ها، تنهایی ها و ناسازگاری های تحمیلی به پایان رسد. یک روز، آمدن بسته ای از پست مرا متعجب ساخت که در آن بحث این خانم بزرگوار قرار داشت، آن را مطالعه نمودم و بر آن ملاحظات نوشتیم و سعی و کوشش این خانم را جهت این بحث بزرگ شمردم- بالاخره ایشان یک همسر، و صاحب چند فرزند بود و به عنوان زن خانه دار و وظیفه ای که در قبال کار خود انجام می داد، حصار بزرگ به حساب می آمد- و آن کتاب را به ایشان بازگرداندم و همچنان این ارتباط و نوشتن ملاحظات من بر کتاب ادامه داشت تا به صورت این کتابی که پیش روی خوانندگان است به اتمام رسید. خانم دکتر نجوی الجواد مدت زیادی را صرف این بحث و تفحص دقیق در منابع تاریخی و بررسی اوضاع و شرایطی که سخنان امام در مذمت زن چه در خطبه ها و چه کلمات قصار آمده بود، نمودند و اعتقاد قلبی او به امام علی علیه السلام بود که توانست او را در اتمام این بحث یاری رساند چرا که نمی توانست قانع شود- در حالی که بر حق هم بود- که حضرت تمام زنان را با این توصیف هایی که کرامت او را خدشه دار می سازد، متصف نماید در حالی که ابوالحسن علیه السلام نسبت به زنان، از دیگران مهربان تر بودند، آن چنان مهربانی که از عطوفت انسانی، وجدان مردمی و فکر فروزان و تابنده او نشأت گرفته بود. و در نهایت این کتاب با تیام افکار و نتایج به دست آمده در چنان جایگاه مهمی قرار گرفت که بسیاری از افراد با آن دست و پنجه نرم نمودند ولی در نهایت نتوانستند آن مه غلیظ را از این مشکل رفع نمایند به جز نویسنده این کتاب که به نظر من- در بحث و تحقیق خود موفق بوده و در ترازوی نقد و نظر، سابقه با افتخاری را به ثبت رساند که نشانگر توانایی های فکری او و هماهنگی با تمدن روزگار است. و من به این نویسنده محترم به خاطر این اثر ارزشمند و نفیس تبریک میگویم، و امیدوارم نظر خوانندگان محترم نیز چیزی غیر از این نباشد و امیدوارم که این کتاب مشوقی جهت دستیابی ایشان به دیگر بحث ها باشد، به خصوص در نهج البلاغه که مدتی از وقت خویش را با آن سپری نمود و او را در دستیابی به ژرفای آن و کشف مضامین آن یاری رساند. و خداوند سبحان ایشان را به آنچه درست و صواب است موفق گرداند. لندن: ۲۳/۳/۱۹۹۷ میلادی د. محمد بحر العلوم

مقدمه

"الحمد لله الذي تفضل علينا بالعقل والفهم و منّ علينا بالاسلام ديناً وبالقرآن المجيد دستورا و بمحمد نبياً و بعلي و اولاده الاحد عشر عليهم السلام ائمة هداة و بالصحاب المتتبعين مشاعل تنير في طريق الحق". از خطبا و دیگر سخنوران- همانگونه که دیگران شنیده اند- بسیاری از خطبه ها و کلمات سرور امامان، امام فصاحت و بلاغت امیر مومنان علی بن ابی طالب علیه السلام شنیده ام که

در برخی از آنها به مذمت زن پرداخته است و یا اشاره به عقل ناقص زن، یا برحذر داشتن دیگران از معاشرت با او داشته است و من از شنیدن این سخنان نسبت به زن از شخصیتی چون امام علی علیه السلام بسیار متعجب و حیران می شدم در حالی که زنان زیادی وجود داشتند که در دین، علم و تقوی چنان بودند که وصف از بیان آن عاجز است. تا اینکه در کنفرانس سالانه ای که اختصاص به اهل بیت علیهم السلام داشت و توسط انجمن عراقیان در میشیگان دیترویت و در آخرین ماه هر سال میلادی، منعقد می شد، دعوت شدم و کنفرانس سال ۱۹۹۴ میلادی اختصاص به امام علی علیه السلام داشت، من نیز فرصت را غنیمت شمردم تا به موضوعی که مدّت ها ذهن مرا به خود مشغول کرده بود یعنی "زن در منظر امام علی علیه السلام" بپردازم. در نتیجه به شدت مشغول تحقیق و بررسی شدم و تا جایی که توانستم برای کنفرانس منابع مورد بحث را با مشفت فراوان تهیه نمودم و موضوع را به دقت بررسی کردم تا اینکه به این نتیجه رسیدم، مذمتی که در نهج البلاغه شده است، نتیجه جنگ جمل و موضع عایشه بود و وقتی آن را در کنفرانس مطرح نمودم مورد توجه و پسند حاضرین قرار گرفت. پس از پایان کنفرانس با علامه دکتر محمّد بحر العلوم ملاقات نمودم که در کنفرانس شرکت داشتند ایشان موضوع مورد بحث مرا تحسین نمودند و مرا به توسعه آن تشویق نمودند تا کتابی جهت پرداختن به این موضوع مهم باشد و من بحث و بررسی خود را با توکل به خداوند آغاز نمودم و هرگاه یک فصل از کتاب را می نوشتم آن را به علامه رجوع می دادم تا اینکه به صورت این کتاب حاضر به اتمام رسید. و امّا طرح تحقیق- آنگونه که ترسیم نمودم- عبارت است از دیباچه و دو بخش که هر بخش شامل سه فصل می باشد و در نهایت بحث، خاتمه کتاب است. در دیباچه به دو فصل پرداختم که فصل اول گوشه ای از سیره امام علی علیه السلام است و در فصل دوم به پرتویی از نهج البلاغه و گردآورنده آن سید رضی و مهم ترین شراح آن پرداختم. در بخش اول کتاب، محور بحث در مورد زن در نهج البلاغه، قرآن و سنت نبوی است. لذا این بخش را به سه فصل تقسیم نمودم که وصل اول آن مربوط به زن در نهج البلاغه، فصل دوم به نصوص قرآنی در مورد زن پرداخته است و در فصل سوم محور بحث در مورد زن در سنت نبوی و سیره مسلمانان می باشد. و اما بخش دوم کتاب، به چگونگی برداشت، از کلام امام علی علیه السلام در مورد زن پرداخته که در سه فصل مطرح شده است. فصل اول به چگونگی برداشت از کلام امیر علیه السلام در مورد زن پرداخته، فصل دوم به نصوص نهج البلاغه و ارتباطی که حوادث و شخصیت های آن داشتند پرداخته و در فصل سوم به بررسی سیره امام علی علیه السلام و زنان آن عصر پرداخته است. در پایان نیز خاتمه بحث است که نتیجه گیری این جانب می باشد و علل و انگیزه هایی که امام علی علیه السلام را به مطرح نمودن این سخنان ناگزیر نمود، در هفت مورد به رشته تحریر درآوردم. و امیدوارم در این راه موفق بوده باشم و مشکلی که وجود زن را می آزارد که چگونه ممکن است امام علی علیه السلام او را با بی رحمانه ترین وصف ها، توصیف نماید، روشن کرده باشم. و در نهایت از تمام کسانی که مرا در این سیر یاری نمودند تشکر می نمایم و به خصوص کتابخانه "الزهراء" در دیترویت که منابع مورد نیاز این بحث را در اختیار من قرار داد. و خداوند متعال اجر و پاداش این جانب و ایشان را بدهد. خانم دکتر نجوی صالح الجواد ۱۹۹۶م. برابر با ربیع الاول ۱۴۱۶ه.ق. میشیگان دیترویت/ ایالات متحده آمریک

مقدمه مترجم

الصلاة والسلام على سيد المرسلين و حبيب قلوب العالمين المصطفى محمد صلى الله عليه و آله و على آل بيته الطاهرين وعلى صحابته المنتجبين امام علي عليه السلام سيد و سرور خطباء و بلغاء است و به عنوان پیشوا و اسوه، عاشقان را مجذوب خود نموده است و سخنان نغز و حکیمانه حضرتش چنان که میان خطباء و متکلمان معروف است والاتر از کلام مخلوق و پایین تر از کلام خالق است. سید شریف رضی رحم؟ الله در اواخر قرن چهارم هجری برخی از کلمات، نامه ها و خطبه های امام علی علیه السلام را با توجه به فصاحت و بلاغت والای آنها برگزید و آنها را در کتابی جمع آوری کرد که ((نهج البلاغه)) نام گرفت. نهج البلاغه، کتابی

است که تمام صفات آن والای حضرت را در بلاغت و فصاحت، شامل است و نشانه ای کوچک از آن دریای بیکران به شمار می آید. کتاب "نهج البلاغه" نزد علماء و متفکران، بعد از قرآن و سنت شریف نبوی، یکی از ذخیره های ارزشمند و از والاترین مصادر معتبر اسلامی بوده، از گنج های کران بهای دین مبین اسلام می باشد. با توجه به این مطلب که "نهج البلاغه" از جمله مهم ترین مصادر اسلامی است، لازم است که مطالب آن به خوبی و وضوح از هم تمایز یابد و تمام زوایا و ابعاد آن مورد بررسی قرار گیرد تا بتوان به معنای ژرف و حقایق عمیق آن دست یافت. از این رو، پس از جمع آوری کلمات آن حضرت در کتاب نهج البلاغه، علماء و ادباء به شرح و بسط این کتاب ارزنده پرداختند؛ چنان که امروزه شرح های فراوانی از این کتاب ماندگار مشاهده می نماییم. در کتاب شریف و گران قدر "نهج البلاغه" جملات فراوانی از امیر مؤمنان، علی علیه السلام وجود دارد که درخصوص زنان مطرح شده است و برای جویندگان حقیقت این پرسش را مطرح میکند که مگر ممکن است چنین جملاتی از شخصیتی چون علی علیه السلام که بعد از پیامبر سلی الله علیه و اله و سلم امام و رهبر امت اسلامی است، بیان گردد و مقام و منزلت زن تا این اندازه پایین آورده شود؟! در حالی که تابش خورشید نبوی در جزیره العرب، تاریکی ها و جهالت ها را از میان برد و منزلت والای زن را آشکار نمود. بیان این مطلب که زن "ناقص العقل" و "ناقص الایمان" است، امری است نامطلوب که با تعالیم با اسلام و احکام آن هیچ گونه سازگاری ندارد. مگر معقول است که آن حضرت، زن را "ناقص العقل" معرفی نماید و حال آنکه زن، دومین رکن اساسی جامعه و بارزترین مربی در حریم خانواده به شمار می رود؟! پذیرش این مسئله برای حق جویان سنگین و دشوار است، البته چنین جملاتی بحق در نهج البلاغه آمده است! ولی باید ابعاد قضیه، علت و چگونگی و زمان بیان آنها مورد بررسی قرار گیرد. سوره مبارکه نساء که در خصوص زنان و احکام آنها نازل شده است به ترسیم وضعیت زنانی پرداخته که در زمان رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم وجود داشتند و در تمام صحنه ها شریک مردان بودند و جهادها و فداکاری های عدیده ای را در راه پایداری و حفظ اسلام انجام دادند. آیات این سوره، همگی خلاف مطلب فوق را ثابت می نماید. نمونه بارز این زنان، حضرت خدیجه علیها السلام است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در مورد ایشان می فرماید: "پایه و اساس اسلام با دو چیز برپا شد: شمشیر علی و اموال خدیجه. اگر این دو نبودند اسلام نوپا بر پای خود نمی ایستاد". کتابی که پیش روی شما خوانندگان گرامی قرار دارد، تحقیقی است از خانم دکتر نجوی جواد که عراقی الاصل می باشند و این کتاب را با همیاری علامه دکتر بحر العلوم به انجام رسانده اند؛ این اثر با ارزش در خصوص مطالب یادشده، بسیار زیبا، دقیق و منظم بحث نموده است. این کتاب همان طور که نویسنده محترم آن بیان فرموده است، شامل دیباچه و دو بخش است که هر بخش، در سه فصل تنظیم و ارایه گردیده است و به طور کلی، درباره زندگانی حضرت علی علیه السلام گرد آورنده کتاب نهج البلاغه، نقش زنان در اسلام، کیفیت سخنان حضرت و ارتباط آنها با حوادث روزگار به بحث و بررسی پرداخته است. جناب علامه سید جعفر حکیم این کتاب را برای مطالعه در اختیار بنده قرار دادند و پس از مطالعه آن، نظر ایشان را در خصوص ترجمه کتاب جویا شدم؛ که ایشان فرصت خواستند تا دوباره کتاب را مطالعه نمایند و پس از آن، اجازه ایشان برای ترجمه کتاب، چراع سبزی برای اینجانب بود. به همین جهت، از ایشان کمال تشکر را دارم. همچنین از جناب حجة الاسلام سید محمد علی بحر العلوم، فرزند جناب علامه دکتر محمد بحر العلوم، که سعی و تلاش فراوانی جهت اجازه گرفتن از نویسنده محترم کتاب به عمل آوردند تشکر فراوان می نمایم. در پایان، از ناشر کتاب و برادران گرامی: علی وزیری، حجة الاسلام محمد حسین بهرامی و محمد نورانی که در راه انجام این کتاب مرا یاری رساندند، کمال امتنان و تقدیر را دارم و از همیاری و تلاشی فراوان آنان در این راه سپاسگزارم. همچنین از همسر گرامی خود، زیدالسلامی، که مرا صادقانه در این راه همیاری نمودند، تشکر می نمایم و با سعه صدر هرگونه انتقاد و پیشنهاد سازنده ای را که خوانندگان محترم نسبت به ترجمه این کتاب ارائه دهند پذیرا هستم. و الحمد لله الذی منّ علینا بکرمه و لطفه. باتشکر اقل العباد ورود السلامی

فصل اول: نگرشی به زندگانی امام علی علیه السلام

محل ولادت و پرورش حضرت

امام علی علیه السلام اولین هاشمی بود که از پدر و مادر هاشمی متولد می شد. پدر ایشان ابوطالب فرزند عبدالمطلب فرزند هاشم فرزند عبدمناف و مادر ایشان فاطمه دختر اسد فرزند هاشم فرزند عبدمناف بود. حضرت در سیزدهم رجب سال سیم عام الفیل در کعبه مکرمه چشم به جهان گشود. و هیچ کس نه قبل از حضرت و نه بعد از او در خانه خدا به دنیا نیامده بود و این نوعی تجلیل و تعظیم از جانب پروردگار نسبت به ایشان بود. وفات حضرت در صبحدم شب جمعه، شب بیست و یکم ماه مبارک رمضان سال چهارم هجری بود که توسط ابن ملجم مرادی در مسجد کوفه، شربت شهادت نوشید. پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم از همان اوان کودکی، تربیت و پرورش ایشان را به عهده گرفتند تا از همان ابتدا در خانه پیامبری، رشد و نمو نماید. نقل می شود قحطی شدیدی سر تا سر مکه را فرا گرفته بود، و در آن بین عموی پیامبر، ابوطالب با فرزندان بسیار زندگی سخت و طاقت فرسایی را میگذراند لذا پیامبر اسلام به عمویش عباس و حمزه پیشنهاد میکند که هر کدام زندگی فرزندی از فرزندان ابوطالب را به عهده بگیرد لذا عباس، عقیل را و حمزه، جعفر را برگزید و پیامبر نیز علی بن ابی طالب علیه السلام را برای خود اختیار نمود و اینگونه بود که امام علی علیه السلام در مکه با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بود و هنگام هجرت به مدینه با ایشان در منزل ابویوب انصاری منزل گزید و پس از ازدواج با فاطمه زهرا علیها السلام در همسایگی پیامبر خانه اختیار نمود. و امام علی علیه السلام همچنان همراه و ملازم پیامبر بود و لحظه ای از او جدا نشد تا اینکه به لقاء الله شتافت. و این ارتباط شدید باعث شد که امام علی علیه السلام متخلق به رفتار پیامبر شو و گفتار خود به او اقتدا کند به طوری که می توان گفت که اخلاق علی علیه السلام همچون پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم بود و امام علی علیه السلام این هم جواری و نزدیکی با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را در خطبه قاصعه چنین توصیف می نماید: "وَقَدْ عَلِمْتُ مَوْضِعِي مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ بِالْقَرَابَةِ الْقَرِيبَةِ وَ الْمَنْزَلَةِ الْخَصِيصَةِ وَ ضَعْنِي فِي حِجْرِهِ وَ أَنَا وَلِيدٌ يَضُمُنِي إِلَى صَدْرِهِ، وَ يَكْنِفُنِي فَرَاشَهُ وَ يَمْسُنِي جَسَدَهُ، وَ يَشْمُنِي عَرْفَهُ وَ مَا وَجَدَ لِي كَذِبَةً مِنْ قَوْلٍ وَلَا خَطْلًا فِي فِعْلٍ وَ لَقَدْ قَرَنَ اللَّهُ بِهِ مِنْ لَدُنْ أَنْ كَانَ فَطِيمًا عَظَمَ مَلِكٌ مِنْ مَلَائِكَتِهِ يَسْلُكُ بِهِ طَرِيقَ الْمَكَارِمِ وَ مُحَاسِنِ الْأَخْلَاقِ الْعَالَمِ لَيْلَهُ وَ نَهَارَهُ، وَ لَقَدْ كُنْتُ أَتَّبِعُهُ أَتْبَاعَ الْفَصِيلِ أَثَرِ أَمِّهِ، يَرْفَعُ لِي فِي كُلِّ يَوْمٍ مِنْ أَخْلَاقِهِ عِلْمًا وَ يَأْمُرُنِي بِالْإِقْتِدَاءِ بِهِ وَ لَقَدْ كَانَ يَجَاوِرُ فِي كُلِّ سَنَةٍ بِحِرَاءِ فَأْرَاءَهُ وَ لَا يَرَاهُ غَيْرِي وَ لَمْ يَجْمَعْ بَيْتَ وَاحِدٍ يَوْمئِذٍ فِي الْإِسْلَامِ غَيْرَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ وَ خَدِيجَةُ وَ أَنَا ثَالِثُهُمَا، أَرَى نُورَ الْوَحْيِ وَ الرِّسَالَةِ وَ أَشْمُ رِيحَ النَّبُوَّةِ (۱)" شما موقعیت مرا نسبت به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در خویشاوندی نزدیک، در مقام و منزلت ویژه می دانید، پیامبر مرا در اتاق خویش می نشاند، در حالی که کودک بودم مرا در آغوش خود میگرفت و در بستر مخصوص خود می خوابانید، بدنش را به بدن من می چسباند و بوی پاکیزه خود را به من می بویانید، هرگز دروغی در گفتار من و اشتباهی در کردارم نیافت. از همان لحظه ای که پیامبر را از شیر گرفتند، خداوند بزرگ ترین فرشته (جبرئیل) خود را مأمور تربیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم کرد تا شب و روز، او را به راه های بزرگواری و راستی و اخلاق نیکو راهنمایی کند و من همواره با پیامبر بودم چونان فرزند که همواره با مادر است پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم هر روز نشانه تازه ای از اخلاق نیکو برایم آشکار می فرمود و به من فرمان می داد که به او اقتدا نمایم. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم چند ماه از سال را در غار حراء سپری می نمود، تنها من او را مشاهده میکردم و کسی جز من او را نمی دید، در آنروزها در هیچ خانه اسلام راه نیافت جز خانه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که خدیجه هم در آن بود و من سومین آنان بودم. من نور وحی و رسالت را می دیدم و بوی نبوت را می بوییدم. (ترجمه دشتی)

فضایل و مناقب حضرت

اشاره

از میان یاران رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم تنها حضرت علیعلیه السلام را می توان یافت که تمام خصوصیات اخلاقی یک فرد کامل در او جمع بود و هر فضیلت و برتری که بود در حضرت متجلی و نمایان بود و حتی صفاتی که ضد هم بودند و نمی توانست در یک فرد جمع شود، حضرت تمام آنها را در حد کمال دارا بودند و دشمنان ایشان تلاش فراوان میکردند، فضیلت ها و بزرگواری های ایشان را از منظر مردم دور نگه دارند و دوستان و یاران حضرت از شدت فشار تهدید و شمشیر از بیان و گسترش فضایل حضرت ترسان بودند ولی خداوند متعال آن چنان نشانه و کرامتی به حضرت داد که مناقب و فضایل ایشان برای تمام مسلمانان نمایان گردد و همه به آن اعتراف نمایند. و در مورد حضرت، شیر بیشه ها (اسدالغابه) از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم این چنین روایت شده: "لو أن سابقه منها بین الخلائق لوسعتهم خیرا" (۲) (اگر چنین آیه و نشانه ای برای فردی قبل از حضرت بود هر آینه خیر در میان آنان فراگیر می شد).

اول - آنچه در حق حضرت در کتاب خدا نازل گردید.

اشاره

مفسران گفته اند که آیات فراوانی در قرآن کریم آمده است که در حق حضرت علی علیه السلام به خصوص یا در حق اهل بیت علیهم السلام به طور کلی نازل گردیده است که ما در اینجا به برخی از این آیات اشاره میکنیم:

۱- آیه تطهیر

در روایات آمده است زمانی که آیه تطهیر بر رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم نازل گردید: (انما يُرِيدُ اللهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا)؛ (۳) رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم فاطمه، علی، حسن و حسین علیهم السلام را که در منزل ام سلمه بودند فرا خواندند و این چنین فرمودند: "اللَّهُمَّ إِنَّ هَؤُلَاءِ أَهْلُ بَيْتِي فَادْهَبْ عَنْهُمْ الرِّجْسَ وَ طَهِّرْهُمْ تَطْهِيرًا"؛ (۴) (خداوندا، اینها اهل بیت من هستند پس هرگونه آلودگی را از آنان دور ساز و آنان را پاکیزه قرار ده). این آیه دلالت بر عصمت اهل بیت دارد که در صدر آنها حضرت علی علیه السلام قرار دارد، بنابراین تمام پلیدی ها از آنان به دور است چرا که گناه پلیدی است و پلیدی از آنان به دور است و هیچنین از خطا و فراموشی نیز به دور هستند چرا که پس از رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم مسئول امت خواهند بود و روشننگری و تبیین امت به عهده این افراد خواهد بود. و پیامبر خدا صلی الله علیه و اله و سلم تا مدت ها پس از نزول این آیه هرگاه از منزل علی و فاطمه عبور میکرد، این آیه را تلاوت می فرمود تا مختص بودن این آیه به اهل بیت علیهم السلام اعلام و بر آن تأکید نماید.

۲- آیه ولایت

(اَنَّمَا وَلِيكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ)؛ (۵) خداوند و رسولش سرپرست شماست و همچنین کسانی که ایمان آوردند و نماز را بپا می دارند و زکات را در حالی که به رکوع رفتند می پردازند. مفسران در اسباب نزول این آیه گفته اند که در حقّ علی علیه السّلام نازل گردیده است که حضرت انگشتی خود را در رکوع نماز به عنوان صدقه به فرد فقیری عطا نمود. (۶) این آیه بر امامت حضرت دلالت دارد از آنجا که ولایت آن حضرت با ولایت خدا و رسولش مقرون شده است به خصوص حکم در آیه اداء حصر "اَنَّمَا" به کار رفته است و ولایت را منحصر به خدا و رسولش و بعد از آن به کسی که در حال رکوع صدقه می دهد، کرده است و همه روایات بر اینکه این فرد، حضرت علی علیه السّلام باشد اجماع دارند.

۳- آیه مباهله

در روایات چنین آمده است که گروهی از یهودیان نجران خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم رسیدند و نظر اسلام در مورد عیسی علیه السّلام را جویا شدند که در جواب آنان این آیه نازل شد: (إِنَّ مِثْلَ عِيسَى عِنْدَ اللَّهِ كَمِثْلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تَرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ * الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ * فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ بَعْدَ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَابْنَاءَ كُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَ كُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَةَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ)؟ (۷) (مثل عیسی نزد خدا همانند آدم است که او را از خاک آفرید و سپس به او گفت موجود شد. پسر موجود شد. همانا حقّ از جانب پروردگار تو است و از جدل کنندگان مباش. و اگر پس از این با تو از در جدل وارد شدند به آنان بگو: بیایید فرزندان خود و فرزندان شما و زنان خود و زنان شما و خودمان و خودتان را بیاوریم سپس مباهله کنیم و لعنت خداوند را بر دروغگویان قرار دهیم.) روز بعد که شد پیامبر همراه با حسن، حسین، فاطمه و علی علیه السّلام در موعد مقرر حاضر شدند. لذا این آیه بر این دلالت کرد که حضرت علی علیه السّلام نفس پیامبر است، صاحب مجمع البیان می فرماید جایز نیست که شخص خودش را فراخواند لذا صحیح نیست که منظور از "نفس" خود پیامبر باشد بلکه اشاره به حضرت علی علیه السّلام است چون کسی نیست که ادعا کند جز این پنج نفر، کس دیگری در مباهله حضور داشت. بنابراین وقتی میگوییم علی علیه السّلام به منزله شخص رسول خداست یعنی در تمام خصوصیات و ویژگی های اخلاقی همانند اوست به جز مقام نبوت که اختصاص به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم داشت. (۸)

۴- سوره دهر

در شأن نزول این آیات از سوره دهر: (يُوفُونَ بِالنَّذْرِ وَيَخَافُونَ يَوْمًا كَانَ شَرُّهُ مُسْتَطِيرًا * وَيُطْعِمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا اَنَّمَا نَطْعِمُكُمْ لَوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكْرًا) (۹) چنین آمده است که علی علیه السّلام و فاطمه علیها السّلام و حسنین علیهما السّلام به خاطر نذری که کرده بودند ۳ روز روزه گرفتند و هر شب هنگام افطار، کسی در خانه آنان را میکوفت، شبی مسکین، شب دیگر یتیم و شب سوم اسیری بود و اهل بیت علیهم السّلام نیز همان افطار خود را به آنان می دادند و خود گرسنه می ماندند و این تنها به خاطر نذری بود که کرده بودند و خداوند تبارک و تعالی به پاس آن همه فداکاری، و ایثاری که داشتند، این آیات را در شأن آنان نازل فرمود که در حال گرسنگی شدید، غذای خود را به نیازمندان تقدیم نمودند.

۵- آیه سقایة الحاج

(أَجْعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ وَ عِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ كَمَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ الْيَوْمَ الْآخِرَ وَ جَاهِدَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسْتَوُونَ عِنْدَ اللَّهِ). (۱۰) در شأن نزول این آیه گفته شده که روزی حضرت علی علیه السّلام با طلحه بن شیبّه و عباس بودند و هر کدام افتخارات خود را بیان میکردند که طلحه میگفت: (من صاحب خانه خدا هستم و کلیدهای خانه به دست من است و روانداز خانه نزد من است) عباس گفت: (من سقای خانه هستم و بر آن عهده دارم). علی علیه السّلام فرمودند: "من نمی دانم شما چه میگوئید ولی من ۶ ماه قبل از همه مردم نماز خواندم و صاحب جهاد هستم" (۱۱). که خداوند متعال آیه فوق را برای روشن کردن فضا و برتری حضرت علی علیه السّلام در سبقت اسلام آوردن ایشان و جهاد در راه دین و اسلام، نازل فرمود.

دوم - سبقت در اسلام

حضرت علی علیه السّلام در اسلام آوردن بر دیگران پیشی داشت و او اولین مردی بود که پیامبر اسلام او را به دین اسلام فراخواند و او هم پذیرفت و به پیامبر ایمان آورد و همراه او نماز خواند و حضرت خدیجه هم همراه آنان بود و این در حالی بود که مردم هنوز ایمان نیاورده بودند و حضرت علی علیه السّلام حتّی به یک بت هم - معاذالله - سر سجده فرو نیاورده بود و این یکی از افتخارات بزرگ حضرت به شمار می آمد. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلّم در حقّ حضرت علیه السّلام چنین می فرماید: "علیّ اولُ من امن بی و اولُ من یُصافحنی یومَ القیامه و هو الصّدیق الاکبر و الفاروق بین الحقّ و الباطل و انه یعسوب الدین و المال یعسوب الظلمه؛" (۱۲) (علی اولین کسی بود که به من ایمان آورد و اولین کسی خواهد بود که روز قیامت دست در دست من خواهد نهاد و او راستگوی بزرگ و جداکننده بین حقّ و باطل است و او پیشوای دین است و مال (دنیا) پیشوای ستمکاران است). و حضرت علی علیه السّلام خود چنین می فرماید: "إنی عبدالله و أخو رسولہ و أنا الصّدیق الاکبر، لا یقولہ بعدی الا کاذب، صلیت قبل النّاس بسبع سنین قبل ان یعبده احد من هذه الامه؛" (۱۳) (من بنده خدا و برادر فرستاده او هستم و منم راستگوی بزرگ، و این سخن را کسی جز دروغگوی لاف زن نخواهد زد، من هفت سال قبل از اینکه مردم خدا را عبادت کنند، نماز گزاردم). همچنین حضرت می فرماید: "صلیت مع رسول الله صلی الله علیه و آله و سلّم کذا و کذا لایصلی معه غیری الا خدیجه؛" (۱۴) (با رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلّم اینگونه نماز گزاردم و کسی جز خدیجه، همراه من با رسول خدا نماز نخواند).

سوم - پشتیبانی حضرت از رسول گرامی صلی الله علیه و آله و سلّم

مقام و منزلت امام علی علیه السّلام از همان آغاز اعلام دعوت اسلامی و انتشار آن، نمایان بود در حالی که کودکی بیش نبود که سن نوجوانی را طی می کرد. از همان روزهای اوّل دعوت، حضرت علی علیه السّلام عهده دار پایه دوم دعوت اسلامی نونهال بود و رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلّم پایه اوّل آن را عهده دار بودند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلّم برنامه ریز و مبتکر ایجاد حکومت اسلامی و برافراشتن پرچم اسلام بودند و علی علیه السّلام مجری این طرح برنامه ریزی شده توسط پیامبر، به شمار می آمدند. و بر اساس سه محور ذیل بود که مقام حامی و پشتیبان دین خدا و رسولش را به عهده گرفت. محور اوّل - مبادرت خود حضرت و توانایی های ایشان در تحمّل سختی ها و رنج های دعوت به اسلام. محور دوم - مکلف نمودن امام توسط پیامبر صلی الله علیه و آله و سلّم به اموری که دیگران از عهده آن عاجز بودند. محور سوم - انتخاب الهی امام علی علیه السّلام در عهده دار شدن مقام ولایت بر مسلمانان پس از رسول خدا علی بن ابیطالب علیه السّلام از همان آغاز دعوت، به پشتیبانی و حمایت پیامبر در این امر خطیر و پر از مشقّت مبادرت ورزید و از میان تمام اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم از دو نظر شرافت و برتری یافت: ۱- افتخار پاسداری و حمایت از رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلّم در طول حیات ایشان چرا که ادامه و ثبات اسلام به وجود

ایشان بستگی داشت. ۲- افتخار به عهده گرفتن تمام مسئولیت های برپایی یک حکومت اسلامی و جهاد با دشمنان آن در جنگ های متعددی که حکومت نونهال اسلامی شاهد آن بود و علی علیه السلام قهرمانی بود که کسی بر او غلبه نمیکرد و آن دلیری بود که پهلوانان در مقابل شجاعت او به لرزه می افتادند. عمر بن خطاب به شخصی که علی علیه السلام را به غرور متهم می کرد، چنین گفت: "به خدا قسم اگر شمشیر او نبود پایه اسلام برپا نمی شد" (۱۵). یوم الدار اولین کنفرانسی بود که پیامبر رسالت خود را رسماً اعلام نمود و طرح و برنامه دعوت را ریخت و پایه ها و ارکان آن را تثبیت فرمود. رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم زمانی که آیه. (وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ وَخَفِضْ جَنَاحَكَ لِمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فَإِنْ عَصَوْكَ فَقُلْ إِنَّي بَرِيءٌ مِمَّا تَعْمَلُونَ) (۱۶) نازل شد، خویشاوندان خود را (از فرزندان عبدالمطلب) جمع کرد و خطاب به آنان فرمود: ((يا بني عبدالمطلب اني وَالله ما اعلم أن شاباً من العرب جاء قومه بأفضل مما جئتكم به اني قد جئتكم بخير الدنيا وَالْآخِرَةِ وَقَدْ أَمَرَنِي اللهُ أَنْ ادْعُوَكُمْ إِلَيْهِ فَأَيُّكُمْ يُؤَازِرُنِي عَلَى هَذَا الْأَمْرِ عَلَى أَنْ يَكُونَ أَخِي وَصِيي وَخَلِيفَتِي فَيَكُمُ)) (ای فرزندان عبدالمطلب، هیچ جوانی را در اقوام عرب نمی شناسم که چیزی بهتر از آنچه من برای شما آوردم، آورده باشد. من خیر دنیا و آخرت را برای شما آوردم و خداوند به من دستور داده تا شما را به آن دعوت نمایم، و هر کس از شما مرا در این راه یاری رساند، برادر، وصی و جانشین من در میان شما خواهد بود.) ولی همه آنها، جز علی علیه السلام از این امر خودداری کردند و علی علیه السلام فرمود: "یا نبی الله، انا اکون وزیرک علیه؛" (ای پیامبر خدا، من وزیر تو در این امر خواهم بود.) و رسول خدا دعوت خود را تکرار نمود ولی آنها خودداری نمودند، جز علی علیه السلام که موافقت خود را اعلام نمود. در این هنگام رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم دست بر شانه علی نهاد و خطاب به آنان چنین فرمود: "إن هذا أخي وَصِيي وَخَلِيفَتِي فَيَكُمُ. فَاسْمَعُوا لَهُ وَاطِيعُوا" (این، برادر، وصی و جانشین من میان شما خواهد بود پس سخنانش را بشنوید و از او اطاعت کنید.) ولی آنها رو به ابوطالب کردند و خندیدند و به او گفتند: "تو را به گوش دادن و اطاعت کردن از فرزندت دستور می دهد" (۱۷). و این گونه شد که علی علیه السلام وزیر حکومتی گردید که هنوز تأسیس نشده بود و حامی دینی شد که هنوز میان مردم گسترش نیافته بود و دعوتش منتشر نشده بود. و مأموریت ایشان یک امر سخت و طاقت فرسایی بود که کسی جز پیامبر یا شخصی با اوصاف پیامبر از عهده آن بر نمی آمد. این دعوت الهی نیاز به توان جسمی و ایمانی داشت که پیامبر را در تمام سختی ها و خطرات حفظ کند و این امر در شخصی چون علی بن ابیطالب علیه السلام مجسم بود.

چهارم - در بستر ماندن حضرت در شب هجرت

رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم مأموریت خطیری را به عهده علی علیه السلام واگذار نمود و آن این بود که در شب هجرت رسول از مکه به مدینه علی در بستر پیامبر بخوابد تا کَفَّار گمان برند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در خانه است. حضرت علی علیه السلام نیز از این امر دریغ نفرمود و در بستر پیامبر خوابید و جان خود را در این راه به خطر انداخت و در راه اطاعت و بندگی خداوند جانش را در گرو این امر خطیر نهاد تا پیامبر اسلام از دست کفار در امان بماند و استعداد روحی و وجودی خود را با پذیرش این امر، روشن گرداند و بارزترین نمونه را در تاریخ جانفشانی کردن به ثبت رساند. و خداوند متعال این آیه را در حق ایشان نازل فرمود: (وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَؤُوفٌ بِالْعِبَادِ)؛ (۱۸) (از میان مردم کسانی هستند که جان خود را برای کسب رضای الهی، می فروشند و خداوند به بندگان مهربان است.)

پنجم - ازدواج حضرت با فاطمه زهرا علیها السلام

ازدواج حضرت با فاطمه زهرا علیها السلام یک، دو یا سه سال پس از هجرت با توجه به اختلاف روایات، صورت گرفت، به هر

حال ازدواج ایشان پس از جنگ بدر بود. هنگام ورود به مدینه حضرت علی علیه السلام همراه پیامبر در خانه ابویوب انصاری سکنی گزید و احتمالاً در خانه ایشان بود که حضرت فاطمه علیها السلام به عقد علی علیه السلام در آمد. تا اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مسجد قبا را بنا کرد و خانه خود را کنار مسجد ساخت و خانه ای برای علی و فاطمه در همسایگی منزل خود بنا نمود و آنان در آنجا سکنی گزیدند. در روایات چنین آمده است که بزرگان صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برای خواستگاری فاطمه پیش آمدند ولی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گاهی کم سن و سال بودن فاطمه و گاهی منتظر بودن بر قضای الهی را بهانه قرار می داد ولی وقتی علی علیه السلام به خواستگاری آمد به ایشان فرمود: "مرحباً و اهلاً" سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به فاطمه علیها السلام چنین فرمود: "إِنَّ عَلِيًّا يَذْكُرُكَ وَ هُوَ مِمَّنْ عَرَفْتَ قَرَابَتَهُ وَ فَضْلُهُ فِي الْإِسْلَامِ وَإِنِّي سَأَلْتُ رَبِّي أَنْ يَزُوجَكَ خَيْرَ خَلْقِهِ وَ أَحَبَّهُمْ إِلَيْهِ؛" (علی به خواستگاری تو آمده است و تو نزدیکی و برتری او را در اسلام خوب می دانی و من هم از پروردگارم طلب نمودم تو را به ازدواج بهترین خلق و دوست داشتنی ترین، آنها، در آوردم). فاطمه سکوت اختیار نمود و پیامبر فرمود: "اللَّهُ أَكْبَرُ، اقْرَأُهَا سَكُوتَهَا" (الله اکبر، سکوت فاطمه نشانه پذیرش اوست). پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم با این مطلب خواست نظر فاطمه را بداند گرچه از قبل پاسخ آن را می دانست ولی با این کار می خواست نظر زن در مورد همسر آینده اش یک سنت پسندیده باشد و نظر و رای شخصی خود را تحمیل نماید تا این سنت تا روز قیامت میان امتش برقرار باشد. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به فاطمه فرمود: "أَمَّا تَرْضَيْنِ يَا فَاطِمَةُ أُنِّي زَوْجَتُكَ أَقَوْمَهُمْ سَلَمًا وَ أَكْثَرَهُمْ عِلْمًا، إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى إِطْلَعَ عَلَى أَهْلِ الْأَرْضِ إِطْلَاعَةً فَاخْتَارَ مِنْهُمْ أَبَاكَ فَجَعَلَهُ نَبِيًّا وَ إِطْلَعَ إِلَيْهِمْ ثَانِيَةً فَاخْتَارَ بَعْلَكَ فَجَعَلَهُ وَصِيًّا" (ای فاطمه آیا راضی نیستی تو را به ازدواج کسی در آورم که از نظر اسلام، با سابقه ترین فرد و از نظر علم، آگاه ترین شخص است، خداوند متعال بر تمام اهل زمین ملاحظه کرد و از تمام آنان پدرت را برگزید و او را پیامبر قرار داد، و دوباره بر آنان نظر کرد و از میان آنها همسر تو را اختیار کرد و او را وصی و جانشین قرار داد).

ششم - برادری حضرت با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم

مقام و جایگاه علی علیه السلام نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فقط به خاطر خویشاوندی و صله رحم نبود چرا که علی علیه السلام برادران دیگری داشت و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نیز عمو و عموزادگان دیگری داشت ولی هیچکدام این منزلت را نداشتند و به مقام و جایگاهی که علی علیه السلام از نظر برادری و برابری با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم رسید، دست نیافتند. برادری حضرت با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم در موارد متعدد بیان فرمودند و اولین بار یوم الدار بود که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم خویشاوندان خویش را دعوت نمود و آنان را بر پیامبری خویش آگاه ساخت و علی علیه السلام را به عنوان برادر خود معرفی نمود. بار دوم زمانی بود که حضرت میان مسلمانان مکه برادری ایجاد کرد و علی را به عنوان برادر خود برگزید و بار دیگر زمانی بود که حضرت به مدینه هجرت کرد و بین مهاجرین و انصار اعلام اخوت نمود و باز هم علی علیه السلام را برادر خود اعلام فرمود و فرمودند: "هَذَا أَخِي" و نمی توانیم انگیزه ای برای ایجاد این برادری داشته باشیم جز اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و علی علیه السلام از لحاظ خصوصیات روحی و اخلاقی شبیه یکدیگر بودند و تنها اختلاف آنان در مقام نبوت و رسالت بود.

امامت علی بن ابیطالب علیه السلام

در بسیاری از سخنان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و همین طور آیات قرآن کریم به جانشینی و وصی بودن امام علی علیه السلام بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم اشاره شده است که ما در اینجا به اختصار به مشهورترین احادیثی که در این

خصوص وارد شده است، اشاره میکنیم: اول- حدیث ((یوم الدار)) که توضیح آن را مطرح نمودیم. دوم- حدیث "منزلت" این حدیث را پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم در جواب علی علیه السلام فرمودند آن زمان که پیامبر به غزوه تبوک رفته بودند و از حضرت علی علیه السلام خواستند که در مدینه بماند ولی منافقین به ایشان میگفتند که پیامبر از بردن تو در این جنگ نفرت داشت. و حضرت به پیامبر شکایت این افراد را کرد و حضرت در جواب فرمودند: "إرجع یا أخی إلى مکانک، فإن المدینة لاتصلح إلا- بی أو بک، فأنت خلیفتی من أهل بیتی و دار هجرتی و قومی: أما ترضی أن تكون منی بمنزلۀ هارون من موسی إلا أنه لا نبی بعدی" (ای برادر من به مدینه برگرد چرا که مدینه بدون وجود من یا تو در امان نخواهد بود، تو خلیفه و جانشین من میان اهل بیت و قوم من هستی آیا راضی نمی شوی که مقام تو نسبت به من همانند منزلت هارون به موسی باشد الا اینکه بعد از من پیامبری نیست.) شیخ مفید در این باره گفته است. این حدیث به طور صریح به امامت و جانشینی حضرت اشاره دارد و همچنین بر این مطلب دلالت دارد که این فضل و برتری را کسی جز علی علیه السلام نداشت و تمام خصوصیات و ویژگی هایی که هارون نسبت به موسی داشت، دارا است مگر در یک مورد و آن هم مقام نبوت است. (۲) سوم-بلاغ-سوره توبه زمانی که سوره برائت بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نازل شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ابوبکر را مأمور ابلاغ آن به مشرکین قرار داد ولی هنوز ابوبکر مسافت زیادی را طی نکرده بود که جبرئیل بر پیامبر نازل شد و به ایشان عرض کرد: "إن الله یقرئک السلام و یقول لک لا یودی عنک إلا أنت أو رجل منک" (خداوند سلام خود را به تو می رساند و می فرماید ابلاغ این سوره جز توسط تو یا فردی از میان تو آن را ادا نمی شود.) در آن وقت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم علی علیه السلام را فراخواند و به او امر فرمود: "إرکب ناقتی العصباء و إلحق أبابکر فخذ براءۀ من یدیه و امض بها الی مکۀ و انبذ عهد المشرکین الیهم، و خیر أبابکر أن یسیر مع رکابک أو یرجع إلیّ" (۲۱) (سوار بر شتر راهوار من شو و خود را به ابوبکر برسان و سوره برائت را از او بگیر و مدتی که مشرکین تا اسلام آوردن دارند، به آنان اعلام کن و ابوبکر را در هم رکاب بودن با تو یا برگشتن نزد من مخیر کن.) بنابراین پیمان شکستن در شأن کسی است که خود پیمان بسته یا کسی که در علو مقام و لزوم اطاعت جای او بود و کسی در افعال او شک و شبهه ای نداشته باشد، و بر او اعتراض نکند چرا که همانند خود عاقد است، و این صفات جز در فردی چون علی بن ابیطالب علیه السلام جمع نبود. روایت به طور صریح بر امامت حضرت اشاره دارد و اخباری است که به صورت متواتر رسیده و همه روایات بر این امر اجماع دارند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم زمانی که از حجة الوداع بازمی گشت و همراه ایشان صد هزار نفر بود، در مکانی که به غدیر خم مشهور بود توقف نمودند و خطبه ای ایراد فرمودند و سپس دست علی علیه السلام را گرفتند و فرمودند: "ألسنّ أولیّ بالمومنین من انفسهم؟" قالوا. بلی. قال. "فمن کنت مولاه فعلیّ مولاه، اللهمّ و ال من والاه و عاد من عاداه و أحب من أحبّه و أبغض من أبغضه و أنصر من نصره و أعن من أعاناه و أخذل من خذله و أدر الحق معه حیث دار" (آیا من نسبت به مومنین از خودشان سزاوارتر نیستم؟ همه گفتند. بله ای رسول خدا. پس فرمود: هر کس من مولای اویم پس علی مولای اوست، خداوندا یاورانش را یاری رسان، و دشمنانش را دشمن بدار و کسی که او را دوست دارد دوست بدار و کسی که از او متنفر است، متنفر بدار و هر کس او را یاری رساند، یاری رسان و هر کس او را کمک میکند، کمک کن و هر کس او را خوار شمارد، خوار کن و حق را به هر طرف که او رو میکند بگردان.) سپس خیمه ای برای حضرت نصب کرد و مردم را به بیعت کردن با او دستور داد و حتی زنان را به این امر دستور داد و من جمله زنان خود حضرت. (۲۲) گرچه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در موارد زیادی، مقام و منزلت و برتری علی علیه السلام را نسبت به دیگران مطرح میکردند و به جانشینی و امامت ایشان بعد از خود تصریح می نمودند، و من جمله آنها به حدیث دار، منزلت و ثقلین اشاره کردیم که از همه آنها امامت حضرت به صراحت فهمیده می شود ولی با این حال در روز غدیر هم برای تأکید موارد سابق به طور صریح جانشینی علی علیه السلام را میان مردم مطرح نمود و علاوه بر آن مردم را به بیعت با ایشان دعوت کرد تا پس از این هیچ عذر و بهانه ای برای کسی نباشد.

خصوصیات فردی

اول - شجاعت

حمایت و پشتیبانی علی علیه السلام با پذیرش تمام سختی های آن، در رشادت ها و شجاعت های منحصر به فرد حضرت در دفاع از دین خدا و رسولش معنا می یابد. و هیچ کس نقشی را که علی علیه السلام در جبهه های نبرد ایفا کرد، ایفا نمود که ایشان در ۱۸ جنگ همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شرکت داشت و پرچم دار این نبردها بود و همیشه با پیروزی برمیگشت و در حالی که دیگر مسلمانان از اطراف رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرار میکردند و ایشان را در صحنه نبرد تنها می گذاشتند تنها علی علیه السلام بود که از ایشان دفاع میکرد و در برابر لشکری کامل مقاومت می نمود. در تمام سریه هایی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم او را می فرستاد رهبری آنان را به عهده ایشان قرار می داد و شخص دیگری را مأمور این کار نمیکرد. ما در صدد ذکر تمام جنگ های حضرت نیستیم ولی نگاهی کوتاه به موقعیت ایشان در جنگ بدر، احد، احزاب و خیبر ما را در این امر مردد نمیکند که حضرت یکی از معجزات رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در کنار دیگر معجزه ها به شمار می آید. و شجاعت امام و توان جسمی حضرت ناشی از یک قدرت عادی بشری نبود بلکه قدرت الهی بود که به واسطه آن حضرت موفق به انجام کارهایی شدند که اگر ده ها فرد از قوی ترین مردان بر آن جمع می شدند، از عهده انجام آن بر نمی آمدند. در کتب سیره نقل شده که در جنگ بدر حضرت علی علیه السلام نصف مشرکین را خود به تنهایی از پا درآورد و در کشتن نیم دیگر از مشرکان با دیگر مسلمانان نقش داشتند. (۲۳) و در جنگ خیبر، که قلعه خیبر را که ۲۰ مرد آن را می بستند، به تنهایی با دست های خود آن را از جاکندند. (۲۴) و با افزایش سن حضرت، توان و قدرت ایشان سست نمی شد، شجاعت و توانایی حضرت در جنگ های جمل، نهروان و صفین که عمر حضرت نزدیک شصت سال بود، همانند جنگ بدر و حنین بود.

دوم - علم

از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمده است که فرمودند: "علی بن ابیطالب أعلم امتی و اقضاهم فیما اختلفوا فیہ من بعدی" (۲۵) (علی بن ابیطالب آگاه ترین فرد امت من است، و در اختلافات بعد از من، در قضاوت عادل ترین فرد است.) همچنین فرمودند: "لقد أعطی علی بن ابیطالب تسعة أعشار العلم و أیم الله لقد شارکهم فی العشر العاشر" (۹/۱۰ علم به علی بن ابیطالب داده شده و به خدا قسم در ۱/۱۰ دیگر علم با دیگر مردم شریک است.) و این گفتار رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که می فرماید: "أنا مدینه العلم و علی بابها؛" (من شهر علم و علی دروازه آن است.) و همچنین فرمود: "قسّمت الحکمة إلی عشرة أجزاء فأعطی لعلی تسعة أجزاء و الناس جزء واحد" (۲۶) (حکمت به ده جزء تقسیم شده است به علی علیه السلام ۹ جزء آن را داده شده است و به بقیه مردم یک جزء آن.) در شأن نزول این آیه کریمه که می فرماید: (وَتَعْلَمُهَا أُذُنٌ وَاَعِيَةٌ)؛ (۲۷) (گوش های بیدار و آگاه آن را در می یابد.)، آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به علی علیه السلام فرمود: "سألت الله أن يجعلها أذنک یا علی ففعل". فکان علی یقول: "ما سمعت من رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم کلاماً لاً و عیته و حفظته ولم أنسَهُ". (۲۸) (از خدا طلب نمودم که آن گوش های بیدار را گوش های تو قرار دهد و این کار انجام شد. و علی علیه السلام می فرمود: هیچ سخنی از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نمی شنیدم جز اینکه آن را درک و حفظ میکردم و هیچ گاه آن را از یاد نمی بردم.) همچنین از امیر مومنان علیه السلام چنین نقل شده که ایشان فرمودند: "سلونی قبل أن تفقدونی، فان عندی علم الاولین و الاخرین، أما والله لو ثبت لی الوسادة لحکمت بین أهل التوراة بتوراتهم و بین أهل الانجیل بانجیلهم، و بین أهل الزبور بزبورهم و بین أهل الفرقان بفرقانهم

حتیٰ ینتهی کل کتاب من هذه الكتب و يقول یا رب ان علیا قضی بقضائک و الله انی لاعلم بالقرآن و تأویله من کل مدّع علمه و لولا آیه فی کتاب الله تعالی لاخبرتکم بما یكون الی يوم القيامة (۲۹) (قبل از اینکه مرا از دست بدهید، از من پرسید، چرا که علم اولین و آخرین نزد من است، به خدا قسم اگر بر مسند حکومت بنشینم هر آینه با اهل تورات با توراتشان و با اهل انجیل با انجیلشان و با اهل زبور با زبورشان و با اهل فرقان (قرآن)، با فرقانشان حکم می‌کردم تا اینکه هر کدام از آنها به پایان می‌رسید و هر کتابی میگفت پروردگارا همانا علی به قضای تو حکم کرد، به خدا قسم که من داناترین فرد به قرآن و تأویل آن هستم نسبت به هر کسی که ادعای دانایی میکند، و هیچ آیه ای در کتاب خدای متعال نبود مگر اینکه من شما را به آنچه تا روز قیامت خواهد بود آگاه می‌کردم.) و اگر علم علی علیه السلام الهی نبود از مردم نمی‌خواست که هر سوالی در علم بشری داشتند از او بکنند. و هیچ کس چنین جرأتی به خرج نمی‌داد که چنین خواستی از مردم داشته باشد و به خود چنان اطمینان داشته باشد که جواب هر سوال را بداند. چرا که هیچ بشری یافت نمی‌شود که به تمام علوم بشری هر چند از نظر مقام و منزلت در جایگاه والایی باشد احاطه کامل داشته باشند مگر اینکه مهر تأیید الهی بر آن باشد به طوری که پاسخ مناسب و در خور از او مخفی نماند. همه مسلمانان نیز به برتری علم علی علیه السلام اقرار داشتند، عمر بن خطاب در برتری علم ایشان گفته است: "لا یفتین أحد و علی حاضر" (با وجود علی کسی حق فتوا دادن ندارد). همچنین گفته است: "لا بقیت لمعضلة لیس لها أبو الحسن" (۳۰) (هیچ مشکلی باقی نمی‌ماند مگر اینکه ابوالحسن آن را حل می‌کرد).

سوم - حسن رأی و اندیشه

امام علی علیه السلام به حسن نظر و اندیشه میان مردم شناخته شده بود و هرگاه اموری بر مردم سخت و در انجام آن سرگردان می‌شدند به حضرتش مراجعه می‌کردند و با ایشان در آن امر مشورت می‌نمودند. حضرت، محل دفن پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم را مشخص فرمودند و به مردم دستور دادند که بدون امام جماعت بر ایشان نماز بگذارند چرا که پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم امام ایشان بود خواه زنده خواه مرده. همچنین حضرت بود که به خلیفه دوم گفت که خود به جنگ با ایران و روم خارج نشود، - همانگونه که نظر دیگر اصحاب بر این بود- چرا که او به عنوان خلیفه مسلمانان به حساب می‌آمد و چنانچه لشکر ایران و روم او را به قتل می‌رساندند، در واقع پیروزی و غلبه آنان بر مسلمانان به حساب می‌آمد. دشمنان امام، همواره سعی داشتند حضرت را به ضعف رای و اندیشه متهم سازند و به خصوص در جنگ با معاویه؛ بعد از آن هم گروهی- از روی جهل یا عمد- این روش را ادامه دادند و نرسیدن به خلافت در اوایل امر و مستقر نبودن کارها در زمان خلافت ایشان را دلیلی بر نظر خود می‌دانستند. ولی امام علی علیه السلام این امر را روشن فرمود که دلیل آن، به خاطر عدم چاره جویی و چاره اندیشی نبود، بلکه در جایی که حدود الهی مانع بود، ایشان در عمل متوقف می‌ماند: "وَلَقَدْ أَصْبَحْنَا فِي زَمَانٍ قَدْ اتَّخَذَ أَكْثَرُ أَهْلِ الْغَدْرِ كِسَاءً وَنَسَبَهُمْ أَهْلُ الْجَهْلِ فِيهِ حَسَنُ الْحِيلَةِ. مَا لَهُمْ، قَاتِلَهُمُ اللَّهُ! قَدِيرِي الْحَوْلِ الْقَلْبَ وَجْهَ الْحِيلَةِ، وَدُونَهَا مَنَعَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ وَنَهِيهِ، فَيَدْعُهَا رَأْيَ عَيْنٍ بَعْدَ الْقَدَرَةِ عَلَيْهَا، وَتَنْتَهَزُ فُرْصَتَهَا مِنْ لَا حَرِيْجَةَ لَهُ فِي الدِّينِ" (۳۱) (و امّا امروز در محیط و زمانه ای زندگی میکنیم که بیشتر مردم حيله و نیرنگ را زرنگی می‌شمارند و افراد جاهل آن را اهل تدبیر می‌خوانند. چگونه فکر می‌کنند؟ خدا بکشد آنها را! چه بسا شخصی تمام پیش آمدهای آینده را می‌داند، و راه های مکر و حيله را می‌شناسد ولی امر و نهی پروردگار مانع اوست و با اینکه قدرت انجام آن را دارد آن را به روشنی رها می‌سازد، اما آن کس که از گناه و مخالفت با دین پروا ندارد از فرصت ها برای نیرنگ بازی استفاده میکند). (ترجمه دشتی) و هر شخص با انصاف، دقت به خرج دهد و وقایع تاریخی را به خوبی بررسی کند، خواهد یافت که سیاست امام در حفظ مصالح فردی، خانوادگی یا قبیله ای نبود بلکه روش و سیاست ایشان در حکومت و خلافت مبنی بر یک هدف والایی بود که بتواند جامعه انسانی و اسلامی را بسازد و در این راه با انوار الهی و تعالیم هدایت بخش او در طلب رضایت الهی در برپا کردن حق

و از بین بردن باطل، حرکت نمایند، همان طور که ایشان می فرماید: "اللَّهُمَّ إِنَّكَ تَعْلَمُ أَنَّهُ لَمْ يَكُنِ الَّذِي كَانَ مَنَّا مُنَافِسُهُ فِي سُلْطَانٍ وَلَا التَّمَسُّ شَيْءٍ مِنْ فَضُولِ الْحَطَامِ، وَلَكِنْ لِنَرِّدَ الْمَعَالِمَ مِنْ دِينِكَ وَ نَظْهَرَ الْإِصْلَاحَ فِي بِلَادِكَ، فَيَأْمَنُ الْمَظْلُومُونَ مِنْ عِبَادِكَ وَ تَقَامُ الْمَعْظَلَةُ مِنْ حُدُودِكَ" (۳۴) (خدایا تو می دانی که جنگ و درگیری ما برای به دست آوردن قدرت و حکومت و دنیا و ثروت نبود بلکه می خواستیم نشانه های حق و دین تو را به جایگاه خویش بازگردانیم و در سرزمین های تو اصلاح را ظاهر کنیم، تا بندگان ستم دیده ات در امن و امان زندگی کنند و قوانین و مقررات تعطیل شده تو بار دیگر اجرا گردد). خلافت نزد حضرت بیشتر از قیمت نعلینی که هرگاه پاره می شد با دست خود آن را می دوخت ارزش نداشت و تمام دنیا در نگاه حضرت به اندازه بال مگس هم ارزش نداشت. به این جهت حضرت از آن افرادی نبودند که بخواهد برای رسیدن به خلافت به هر راهی متوسل شود تا بتواند پایه های حکومت خود را از هر طریقی - اگرچه مخالفت با شرع داشته باشد - از قبیل چاپلوسی، نیرنگ، تسلط بر اموال مردم، غضب حقوق ضعیفان، شکستن پیمان ها و کشتن افراد بیگناه، تثبیت کند. امام علی علیه السلام سخن فردی را که حضرت را به ضعف اندیشه متهم می کند این چنین رد می نماید: "وَاللَّهِ مَا مُعَاوِيَةُ بِأَدْهَى مَنِّي وَلَكِنَّهُ يَغْدِرُ وَيَفْجُرُ. وَلَوْلَا كِرَاهِيَةُ الْغَدْرِ لَكُنْتُ مِنْ أَدْهَى النَّاسِ، وَلَكِنْ كُلُّ غَدْرَةٍ فَجْرَةٌ وَ كُلُّ فَجْرَةٍ كَفْرَةٌ وَ لِكُلِّ غَادِرٍ لَوَاءٌ يَعْرِفُ بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ. وَاللَّهِ مَا اسْتَغْفَلَ بِالْمَكِيدَةِ وَ لَا اسْتَغْمَرَ بِالشَّدِيدَةِ" (۳۳) (سوگند به خدا، معاویه از من سیاستمدارتر نیست، اما معاویه حيله گر و جنایتکار است. روز رستاخیز در دست هر حيله گری پرچمی است که با آن شناخته می شود. به خدا سوگند، من با فریبکاری غافلگیر نمی شوم و با سختگیری ناتوان نخواهم شد). (ترجمه، دشتی)

چهارم - خوش خلقی

امام علی علیه السلام، خوش خلق، خوشرو، خندان و با یاران متواضع بودند گویی یکی از آنها بود. گروهی این صفات و اخلاق والای امام علی علیه السلام را بهانه ای برای دور کردن حضرت از خلافت شمردند و این صفات را نقصی برای حضرت می دانستند که با خلافت سازگاری ندارد. وقتی عمر بن خطاب حضرت را یکی از اعضای شش نفره شوری قرار داد به ایشان گفت: "لله أبوك لولا دعابة فيك" (۳۴) (به خدا قسم اگر شوخ طبعی در تو نبود، خلافت از آن تو بود). عمرو بن عاص زمانی که خواست حضرت را در میان اهل شام مذمت کند چنین گفت: "انه ذودعابة شديدة؛" (یعنی او بسیار شوخ طبع و شوخ مزاج است). و امام علی علیه السلام به او اینگونه پاسخ داد: "عجباً لابن النابغة يزعم لأهل الشام أنّ في دعابة وإني امرؤ لعابة أعافس وأمارس لقد قال باطلا و نطق أئما" (۳۵) (شگفتا از عمر و عاص پسر نابغه! (اسم مادر عمرو عاص که آلوده دامن بود) میان مردم شام گفت که من اهل شوخی و خوشگذرانی بوده و عمر بیهوده می گذرانم! حرفی از روی باطل گفت و گناه میان شامیان انتشار داد). (ترجمه دشتی)

پنجم - بردباری و گذشت

بردباری و گذشت حضرت به تمام معنا از موضعگیری ایشان در برابر کسانی که او را از حقش دور ساختند و خلافت را غضب نمودند، نمایان است که دست یاری و اندرزگویی به آنان دراز کرد... همچنین موضع حضرت نسبت به اهل بصره که با او از در جنگ آمدند ولی وقتی بر آنها پیروز شد، عفو عمومی اعلام نمود و شمشیر از آنان برگرفت... همچنین گذشت امام از عبدالله بن زبیر که از رهبران جنگ جمل بود و به حضرت فحش و ناسزا می گفت... همچنین گذشت حضرت از مروان بن حکم که دشمن ترین و متفرنرین افراد نسبت به حضرت به شمار می آمد... گذشت از عایشه که از مشوقان جنگ علیه حضرت بود و لشکری را برای مقابله با حضرت بسیج کرد ولی حضرت در قبال تمام این کارها، احترام و جایگاهش را نگاهداشت و او را با کمال عزت و

بدون اینکه کوچک ترین آسیبی به او برسد، به مدینه بازگرداند.... در اختیار گذاشتن آب بر لشکر معاویه زمانی که آنان را از آب دور کرد و این در حالی بود که معاویه آب بر لشکر امام بسته بود تا آنان از فرط تشنگی بمیرند.... و موارد متعدد دیگری که مجال بیان تمام آنها در این خلاصه نیست. و به همین مقدار از خصوصیت ها و ویژگی های فردی امام علی علیه السلام که حضرت را پس از رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم در برترین مرتبه دینی و دنیوی قرار می داد، اکتفا میکنیم. با بیان این مقدمات، خواستیم با شخصیتی آشنا شویم که کتابی همچون نهج البلاغه را به ثمر رساند که این کتاب در واقع عکس العمل تجربه ها، دست و پنجه نرم کردن با سختی ها، اندیشه ها، روش ها، و سیاست های شخص حضرت بود، بلکه می توان گفت نهج البلاغه، راه زندگی است که اگر فردی خواستار زندگی با کرامت و همراه با رضای الهی باشد می تواند از انوار آن بهره مند گردد. ۱. نهج البلاغه، خطبه شماره ۱۹۲. ۲. الامین، محسن، فی رحاب ائمه اهل البیت، چاب دارالتعارف، بیروت، ۱۹۸۰ / ۳۱. ۳. احزاب، ۳۳. ۴. الامین، منبع پیشین، ۱/۸۶. ۵. مائده، ۵۵. ۶. الامین، منبع پیشین، ۱/۱۲۹. ۷. آل عمران، ۶۱. ۸. الامین، منبع پیشین، ۱/۱۲۹. ۹. دهر، ۱۰-۸. ۱۰. توبه، ۱۹. ۱۱. الامین، منبع پیشین، ۱/۱۰۰. ۱۲. المفید، محمد بن النعمان، الارشاد، نشر کتابخانه بصیرتی، ص ۲۲. ۱۳. حاکم نیشابوری، محمد بن عیبدالله، المستدرک علی الصحیحین، ۳/۱۱۲. ۱۴. الامین، منبع پیشین، ۱/۳۸. ۱۵. ابن ابی الحدید، عزالدین، شرح نهج البلاغه، تحقیق از محمد ابوفضل ابراهیم، چاپ دوم، دار احیاء الکتب العربی ۳/۱۱۵، ۱۹۶۷. ۱۶. شعراء، ۲۱۶-۲۱۴. ۱۷. المتقی الهندی، علاءالدین، کنز العمال من سنن الاقوال و الافعال، چاپ دوم، چاپخانه انجمن دائرة المعارف عثمانی، حیدرآباد، ۱۹۵۰، ۱۵/۱۰۰. ۱۸. بقره، ۲۰۷. ۱۹. المفید، الارشاد، منبع پیشین، ص ۲۴. ۲۰. المفید، منبع پیشین، ص ۸۳. ۲۱. منبع پیشین، ص ۳۷. ۲۲. الامین، منبع پیشین، ۱/۱۱۴. ۲۳. المفید، منبع پیشین، ص ۴۰. ۲۴. المفید، منبع پیشین، ص ۶۷. ۲۵. منبع پیشین، ص ۲۲. ۲۶. الامین، منبع پیشین، ۱/۵۵. ۲۷. حاق، ۱۲. ۲۸. الامین، منبع پیشین، ۱/۶۶. ۲۹. المفید، منبع پیشین، ص ۲۳. ۳۰. ابن ابی الحدید، منبع پیشین، ۱/۴. ۳۱. خطبه شماره ۴۱. ۳۲. خطبه شماره ۱۳۱. ۳۳. خطبه شماره ۲۰۰. ۳۴. الامین، منبع پیشین، ۱/۳۳۲. ۳۵. خطبه شماره ۸۴.

فصل دوم: پرتویی از نهج البلاغه

اول- معرفت کتاب نهج البلاغه

نهج البلاغه کتابی است که شامل خطبه ها، وصیت ها، نامه ها، دعاها و کلمات قصار امیر مومنان علی علیه السلام می باشد که سید رضی، تقریباً هزار سال قبل آن را جمع آوری نمود. نهج البلاغه کتاب گرانها و ارزشمندی است که گذر زمان از پراکنده ساختن آن عاجز ماند، بلکه با وجود افکار تازه و کشف احکام و قوانین جدید، بر ارزش و درخشش این کتاب افزوده شد. سید رضی ماهیت این کتاب را در مقدمه کتاب چنین بیان میکند: "کتابی است که شامل سخنان برگزیده امیر مومنان علی علیه السلام در جمیع فنون و بخش های مختلف، از خطبه ها، نامه ها، مواعظ و ادب در آن می باشد و این کتاب متضمن شگفتی های بلاغت و نمونه های ارزنده فصاحت و جواهر سخنان عرب و نکات درخشان از سخنان دینی و دنیوی است که در هیچ کتابی جمع آوری نشده که در هیچ نوشته ای تمام جوانب آن گرد آوری نگردیده است، زیرا امیر مومنان علی علیه السلام منشأ فصاحت و منبع بلاغت و پدید آورنده آن است، مکونات بلاغت بوسیله او آشکار گردیده و قوانین و اصول آن از او گرفته شده است، تمام خطباء و سخنرانان به او اقتدا نموده و همه واعظان بلیغ از سخن او استمداد جسته اند. با این همه او پیشرو است و آنها دنباله رو، او مقدم و آنها موخر هستند زیرا سخن او کلامی است که آثار علم الهی، و بوی عطر سخن پیامبر را به همراه دارد." و تا اینکه آخر مقدمه چنین میگوید: "چنین دیدم که نام این کتاب را "نهج البلاغه" بگذاریم چرا که این کتاب درهای بلاغت را به روی بیننده میگشاید و خواسته هایش را به او نزدیک می سازد." (۱) (ترجمه دشتی) ابن ابی الحدید (۲) از ادیبان و صاحبان بلاغت به شمار می آمد و

شیفته کلام امیر مومنان علیه السّلام بود. و شگفتی خود را در موارد متعددی در کتاب خود یعنی "شرح نهج البلاغه" آشکار می سازد و در مقدمه کتابش چنین میگوید: "و اما در فصاحت امام علیه السّلام امام، پیشرو فصیحان و سرور بلیغان بود و در مورد کلام حضرت چنین گفته شده که مادون کلام خالق و مافوق کلام مخلوق است، و مردم از ایشان، سخنرانی و نوشتن آموختند... و همین بس که از میان فصیح ترین صحابه نیز به اندازه یک دهم یا حتی نصف یک دهم سخنانش جمع آوری نشده است ("۳"). از وقتی این کتاب از گردآورنده آن صادر شد، ذکر آن میان مردم پیچید و ستاره اش درخشید و ریشه دواند و سرتاسر عربستان را فرا گرفت و در هر جا بود حیرت انگیز و شگفت آور بود، و در همه جا به بررسی و دقت در آن پرداختند، به جهت شامل بودن بر الفاظ برگزیده و معانی تابناک و شامل بودن بر مجموعه نطق ها و گفتارها با روشی همسان با هدف ها و قالبی محکم که در والاترین قله نثر عربی با شکوه قرار دارد ("۴"). و آن کتاب ارزشمندی است که سید رضی قدس سره از میان سخنان امیر مومنان علیه السّلام برگزید و جمع آوری نمود و آن را به این نام (نهج البلاغه) خواند و من هیچ اسمی بهتر از آن نمی توانم بر آن بگذارم و نمی توانم این کتاب را بیشتر از نامش توصیف کنم و چیزی بیشتر از آنچه برگزیننده این کتاب بیان فرموده، مطرح کنم ("۵"). سید رضی قدس سره همانطور که در مقدمه کتاب خود مطرح کرده، کلام جمع آوری شده حضرت امیرالمومنین علیه السّلام را به سه دسته تقسیم کرده است: "چنین دیدم که کلام حضرت علیه السّلام بر سه محور میگردد، محور اول خطبه ها و اوامر حضرت محور دوم نامه ها و محور سوم شامل نصیحت ها و پندهای حکیمانه ایشان است ("۶"). کتاب نهج البلاغه شامل ۲۷۳ خطبه، ۷۹ نامه و ۴۸۰ کلمه قصار می باشد. نهج البلاغه شامل تمام سخنان امیر مومنان علیه السّلام نبود چون هدف از جمع آوری کتاب، گرد آوری سخنان پراکنده حضرت نبود بلکه هدف از این کتاب جمع آوری سخنانی بود که در قله فصاحت و بلاغت قرار داشت همان طور که در مقدمه کتاب ایشان، مطرح نمودیم. اگر هدف سید رضی جمع آوری تمام سخنان حضرت بود در آن صورت باید کتابی تألیف میکرد که چندین برابر کتاب نهج البلاغه بود، ولی همان طور که گفتیم هدف از این کتاب جمع آوری سخنانی بود که در حدّ اعلای فصاحت قرار داشت و ماقبل و مابعد آن را کنار می گذاشت ("۷"). به این علت است که می بینیم مسعودی (۸) در کتاب مروج الذهب خود تعداد خطبه هایی را که مردم از حضرت حفظ داشتند ذکر میکند که تعداد آنها بالغ بر تعدادی است که در نهج البلاغه وجود دارد، آنجا که میگوید: "آنچه مردم از سخنان امیر مومنان علیه السّلام داشتند ۴۸۰ خطبه از ایشان بود که در گفتار و کردار مردم متداول بود ("۹"). مسعودی یک قرن قبل از سید رضی می زیسته است (در اواخر قرن سوم و اوایل قرن چهارم هجری) در حالی که آنچه سید رضی جمع آوری کرده بیشتر از ۲۳۹ خطبه نبود و این عدد، نصف آن مقداری است که مسعودی ذکر کرده است. بنابراین خطبه های امیر مومنان علیه السّلام بیشتر از ۴۰۰ خطبه بود لکن عدد مذکور شاید منحصر به دوران خلافت حضرت باشد که مردم آن را شنیده و آنها را تدوین و به حافظه سپرده بودند. علاوه بر خطبه ها، حضرت یک سری وصیت ها و نامه به والیان شهرها و همچنین رهبران سپاه خود نیز داشتند. ولی با وجود این، کلام حضرت منحصر به موارد فوق نمی شد، امام چنان در زهد، عبادت و حکمت مشهور بودند که مردم کلام حضرت را هنگام مناجات با پروردگار یا هنگام تعلیم آداب دعا و راه های آن به اصحاب و یارانش، می شنیدند و قطعاً کلام حضرت را تکرار و حفظ می نمودند و همانگونه که مسعودی در کتاب خود میگوید مردم قولاً و عملاً به سخنان حضرت ملزم بودند و این خود نشانه ای بر کثرت انتشار سخنان حضرت میکرد. ولی آنچه به صورت پراکنده در کتاب ها آمده - بیشتر اوقات - خالی از سند یا بدون ذکر علت و مناسبتی که کلام مطرح شده، آمده است.

دوم - سید رضی در چند خط

با توجه به آنچه از نهج البلاغه گفتیم ضرورت ایجاب میکند که از گرد آورنده آن نیز ولو به صورت گذرا نگاهی داشته باشیم. سید رضی ملقب به ابوالحسن محمد بن ابی احمد الحسین بن موسی بن محمد بن موسی بن ابراهیم بن موسی بن جعفر صادق علیه

السَّلام می باشد. مادرش فاطمه بنت الحسین بن الحسن بن علی بن علی بن عمر بن عمر بن حسین بن علی بن ابی طالب علیه السَّلام می باشد. سید رضی در سال ۳۵۹ هجری چشم به جهان گشود و در سال ۴۰۶ هجری قمری دار فانی را وداع گفت و در منزل خود که مسجد امبارین کرخ بغداد در نزدیکی حرم شریف کاظمین است، مدفون گردید. ثعالبی (۱۰) که از هم عصران سید رضی بود در مورد ایشان چنین گفته است: ((او امروز نوآورترین زمانه خویش و نجیب ترین سادات عراق است و علاوه بر بهره مندی از شرافت نسب، به اخلاقی نیکو و پسندیده و دانشی نمایان مزین بوده و از همه نیکی ها بهره فراوان برده است. او رهبری بزرگان سادات را بعد از پدرش به عهده گرفت. "همچنین در مورد ایشان گفته شده: "سید رضی با شیفتگی ادبی که بالعموم داشت- از آنجا که ادیبی خبره بود- و به کلام امیر مومنان علیه السَّلام اهتمام می داد بالخصوص، به کلام حضرت علیه السَّلام از جنبه ادبی و بلاغت می نگریست، لذا هنگام انتخاب سخنان حضرت به این ویژگی و خصوصیت توجه داشت یعنی آنچه نظرش را جلب میکرد سخنانی بود که دارای ویژگی و امتیاز بلاغت بود لذا مجموعه آن کلمات برگزیده را (نهج البلاغه) نامید ("۱۱). بنابراین می بینیم که قصد سید رضی از همان ابتدا گردآوری سخنان ادبی امیر مومنان علیه السَّلام بود نه تمام سخنان آن حضرت به صورت مطلق.

سوم- سخنان امیر مومنان به غیر از نهج البلاغه

اشاره

جمع آوری کلام امیر علیه السَّلام مختص به سید رضی نبود بلکه قبل از ایشان نیز کسانی بودند که با نام هایی غیر از نهج البلاغه، سخنان حضرت علیه السَّلام را جمع آوری کردند. هبة الدین شهرستانی (۱۲) در کتاب خود با نام "ما هو نهج البلاغه" اسامی افرادی که قبل از سید رضی در قرن اول، دوم و سوم هجری قمری، کلام امیر مومنان علیه السَّلام را جمع آوری کرده بودند علاوه بر ناقلان خطبه های حضرت علیه السَّلام پس از سید رضی، ذکر کرده است. (۱۳) همچنین سید عبدالزهره خطیب در کتاب "مصادر نهج البلاغه" و اسانیده "نام کتاب هایی که قبل و پس از سید رضی تدوین شده آورده است که ۲۲ کتاب پیش از سید رضی و ۴۸ کتاب پس از ایشان درباره سخنان امیر علیه السَّلام تألیف شده است که از هر کتاب به طور مختصر به بررسی مؤلف، موضوع، تعداد صفحات محل چاپ و وجود نسخه های خطی از آن پرداخته. (۱۴) با توجه به این کار ارزنده، گرد آورنده این کتاب تلاش زیادی را جهت معرفی این افراد به خرج داده است و راه را برای کسانی که بخواهند در این مقوله به بررسی بپردازند، فراهم کرده است. در اینجا برای اتمام فایده، مشهورترین کتبی که کلام امام علی علیه السَّلام در آن جمع آوری شده همان طور که در برخی از منابع آمده است ذکر میکنیم: (۱۵)

الف) قبلی از سید رضی

۱- "خطب امیرالمؤمنین علی المنابر فی الجمع و الاعیاد و غیرها" مؤلف کتاب زید بن وهب جهنی (۱۶) است. گویا این اولین کتابی است که سخنان امام علی علیه السَّلام در آن جمع آوری شده است زیرا مؤلف کتاب هم دوران جاهلیت و هم دوران اسلام را درک کرده بود. ۲- الخطبه الزهرا لأمیرالیومنین علیه السَّلام از جمله کتاب های ابی مخنف لوط بن یحیی ازدی (۱۷) است که از امام صادق علیه السَّلام روایت نقل میکند و علماء اهل سنت مثل طبری و ابن اثیر و دیگران از او نقل حدیث میکنند. ۳- خطب امیرالمومنین علیه السَّلام که از ابی عبدالله محمد بن عمر بن واقدی (۱۸) روایت شده در اینجا لازم به ذکر است که سید رضی کتاب (الجمل) واقدی را در دو جای نهج البلاغه ذکر کرده که از جمله کتاب های مرجع نهج البلاغه می باشد. ۴- خطب علی علیه

السَّلام از ابی فضل نصر بن مزاحم منقروی کوفی (۱۹) است که ایشان کتاب های زیادی را تألیف کرده است ولی متأسفانه از آن همه کتاب آنچه امروزه در دسترس ماست فقط کتاب "صفین" و آن هم به طور ناقص می باشد، ولی با این همه در این کتاب خطبه ها، نامه ها و وصیت های زیادی از امام علیه السَّلام درج شده که با آنچه در نهج البلاغه آمده است، مطابقت دارد. ۵- خطب علی و کتبه الی عُمّاله، از ابی الحسن علی بن محمد مدائنی (۲۰) است. ۶- مئة کلمه لأُمیرالمومنین علی بن ابی طالب علیه السَّلام که از ابوعثمان عمرو بن بحر جاحظ (۲۱) است که این کلمات را از سخنان امیر مومنان علیه السَّلام برگزید و سید رضی بعضی از آنها را انتخاب و در نهج البلاغه ثبت کرده است. ۷- خطب علی علیه السَّلام از تاریخدان مشهور ابی منذر محمد بن سائب کلبی (۲۲) است که شیخ مفید (۲۳) در موارد متعددی در کتاب "ارشاد" و سیدرضی در کتاب "نهج البلاغه" حدیث نقل کرده اند. ۸- خطب امیرالمومنین علیه السَّلام از سید بزرگوار عبدالعظیم (۲۴) معروف به شاه عبدالعظیم است که مزار ایشان در شهر ری تهران می باشد، ایشان از خاندان عصمت و طهارت علیهم السَّلام بودند که در جمع آوری کلام جدّ بزرگوار خویش امیر مومنان علیه السَّلام همت گماشت.

ب) پس از سید رضی

مجموعه کتاب های دیگری است که به جمع آوری کلام امام علی علیه السَّلام پس از سید رضی پرداخته است که به جهت آن که در جمع آوری آنها از کتبی غیر از نهج البلاغه استفاده شده گاهی اوقات با نهج البلاغه موافقت و گاهی مخالفت دارد. از جمله این کتاب ها می توان به این موارد اشاره کرد: ۱- دستور معالم الحکم و مأثور مکارم الشیم فی کلام امیرالمومنین علی بن ابی طالب علیه السَّلام نوشته ابی عبدالله محمد بن سلامت معروف به قاضی قضاعی (۲۵) است. ۲- عیون الحکم و المواعظ و ذخیره المعظ و الواعظ نوشته شیخ علی بن محمد لیثی واسطی. (۲۶) ۳- نثر اللآلی نوشته مفسر مشهور قرآن شیخ ابوعلی فضل بن حسن طبرسی. ۴- نثر اللآلی نوشته فخرالمعالی امام عزالدین علی راوندی. ۵- غررالحکم و دررالکلم نوشته ابوالتح ناصرالدین آمدی (۲۷) این کتاب شامل حکمت ها و کلمات قصاری از امیر مومنان علیه السَّلام است که هیچ کتابی مثل آن را ذکر نکرده است. ۶- جوامع ماورد عن امیرالمومنین علیه السَّلام فی المواضع المختلفه نوشته شیخ محمد باقر محمودی.

ج) مستدرکات نهج البلاغه

سید رضی با توجه به مقدمه کتاب خود، تمام سخنان امیر مومنان علیه السَّلام را ذکر نکرده است: "با این حال ادعا نمیکنم که به همه جوانب سخنان امام به طوری احاطه پیدا کردم که هیچ کدام از سخنان او از دستم نرفته است، بلکه بعید نمی دانم که آنچه نیافته ام بیش از آن باشد که یافته ام و آنچه در اختیارم قرار گرفته کمتر از آنچه در اختیارم قرار نگرفته باشد" (۲۸) به همین سبب گروهی از علماء بر مجموعه سید رضی نسبت به آنچه از کلام امام علیه السَّلام ذکر نکرده است مستدرک نوشته اند که به برخی از آن نوشته ها اشاره میکنیم: ۱- مستدرک نهج البلاغه نوشته امام هادی از خاندان کاشف الغطاء. ۲- نهج السعاده فی مستدرک نهج البلاغه نوشته شیخ محمدباقر محمودی دشتی، این کتاب دایره المعارف بزرگی است که در ۸ جلد نوشته شده و در آن کلام امیر مومنان از جمله خطبه ها، نامه ها، وصیت ها، دعاها و حکمت ها جمع آوری شده است. این کتاب هم شامل سخنانی است که در نهج البلاغه آمده و هم شامل سخنانی است که در غیر نهج البلاغه آمده، می باشد، از آن مواردی که سید رضی امکان گرد آوری آنها را نداشته است. با وجود این کتاب نهج البلاغه، مشهورترین و رایج ترین کتاب بین مردم است از زمان مؤلف این کتاب تاکنون و چه بسا باگذشت زمان باز، اینگونه باقی بماند. با این حال هرچه نوشته ها و تألیفات ذکر شده با ارزش و مهم باشند،

((ولی کتابی که سختی آن از همه بیشتر و شأن و منزلتش از همه برتر، و ابواب آن از همه بهتر، و از نظر شهرت و آوازه بیشتر است، همان کتابی است که سید رضی آن را با عنوان نهج البلاغه انتخاب نمود، می باشد ("۲۹))

چهارم - شرح های نهج البلاغه

کتاب نهج البلاغه با عنایتی که علماء و محققین به آن دارند و متداول بودن این کتاب میان ادیبان و شرح هایی که توسط شارحان آن نوشته شده، چنان بهره ای دارد که هیچ کتابی به اندازه آن نمی رسد. شرح هایی که بر نهج البلاغه نوشته شده بسیار فراوان است و ابن ابی الحدید معتزلی و قطب راوندی (۳۰) اولین شارحان نهج البلاغه نبودند. چنانچه این امر بر ابن ابی الحدید متوهم شده و چنین گفته است: "کتاب نهج البلاغه را کسی پیش از من شرح نکرد جز یک نفر و او هم سعید بن هبّه الله بن حسن معروف به قطب راوندی است که از فقهای امامیه می باشد ("۳۱) سید خطیب در کتاب خود نام صد مؤلف و نوشته را در شرح نهج البلاغه ذکر میکند که از زمان سید رضی شروع شده تا آخرین شرحی که به دست او رسیده که چاپ آن در سال ۱۳۸۵ هجری قمری به پایان رسیده است. و در کتاب خود ۱۳ شرح بر نهج البلاغه قبل از ابن ابی الحدید شمرده است و پس از آن گفته که غیر از ۱۳ شرح فوق، شرح هایی در مورد برخی از خطبه ها و نام های حضرت علیه السلام نوشته شده که آنها را در کتاب خود ذکر نکرده است. (۳۲) از جمله شرح های نهج البلاغه می توان به این موارد اشاره کرد. ۱- اعلام نهج البلاغه نوشته علی بن ناصر که معاصر با سید رضی بوده است و قدیمی ترین شرح نهج البلاغه به حساب می آید. ۲- منهاج البراعه نوشته قطب الدین راوندی. ابن ابی الحدید در شرح خود نقد زیادی بر این کتاب نوشته و محاسن آن را پنهان نموده است. ۳- شرح نهج البلاغه، نوشته ابن ابی الحدید معتزلی مدائنی که آن را برای خزانه وزیر عباسی محمد بن احمد علقمی در زمان مستعصم آخرین خلیفه عباسی تألیف کرد. که این شرح از مشهورترین شرح ها و پربارترین آنها می باشد که در ۲۰ جلد نوشته شده است. ۴- شرح نهج البلاغه، نوشته کمال الدین میثم بن علی بحرانی، (۳۳) که این کتاب شامل چندین جلد می باشد. ۵- منهاج البراعه فی شرح نهج البلاغه، نوشته علامه سید حبیب الله بن سید محمد موسوی خویی متوفی سال ۱۳۲۴ هجری قمری. این شرح جزو بزرگ ترین شرح های نهج البلاغه به شمار می آید که در ۲۲ جلد نوشته شده است. ۶- نهج الصباغة فی شرح نهج البلاغه، (۳۴) نوشته محقق شیخ محمدتقی تستری که در ۱۴ جلد نوشته شده است. ۷- شرح نهج البلاغه، نوشته علامه خطیب سید محمد کاظم قزوینی (۳۵) که در چنین جلد نوشته شده است و گویا این شرح، از جدیدترین شروح نهج البلاغه می باشد.

پنجم - شبهاتی بر نهج البلاغه و رد آنها

۱- شبهات نهج البلاغه

بر کتاب نهج البلاغه شبهات و اشکالات زیادی نسبت به آنچه سید رضی از امام علی علیه السلام جمع آوری نموده، وارد شده است که از قدیم الایام و تا عصر حاضر وجود داشته است. اولین فردی که بذر شبهه افکنی را پراکند ابن خلکان (۳۶) بود. کتاب "وفیات الاعیان و انباء ابناء الزمان" از مشهورترین تألیفات او می باشد که به بررسی و ذکر تابعین تا عصر خود پرداخته است و در این کتات بر نهج البلاغه و گرد آورنده آن شک و شبهه وارد کرده است از آنجا که در ترجمه کتاب خود در مورد سید رضی چنین گفته است. ((مردم به گردآورنده کتاب نهج البلاغه که مجموعه ای از کلام امام علی بن ابی طالب علیه السلام است. اختلاف نظر دارند که آیا سید رضی آن را جمع آوری کرده یا برادرش سید مرتضی؟ و گفته شده که این کتاب شامل سخنان امام علی نیست بلکه فردی که آن را جمع آوری کرده و آن را به امام علی علیه السلام، نسبت داده، سخنان را وضع کرده است و خدا دانایتر است.

(۳۷) بعد از ابن خلکان، مفسرین دیگری آمدند و کتاب هایی در شبهه افکنی بر نهج البلاغه نوشته شد که گاهی به علت تعصب و گاهی از روی نادانی بوده است. شهرستانی (۳۸) و خطیب (۳۹) سعی کردند تا آنچه نویسندگان و تاریخ دانان برانگیخته اند را محدود کنند که در اینجا به برخی از این شبهات اشاره میکنیم: ۱- خدشه ای که در کتاب نهج البلاغه به صحابه وارد شده است و صحیح نیست که کلام امام علی علیه السلام از آنها صادر شود. ۲- آنچه به عنوان وصیت و پند و اندرز مطرح شده است. ۳- وجود عبارت هایی که به نوعی دلالت بر علم غیب گوینده کتاب دارد و از شخصیتی چون علی علیه السلام صدور این عبارات بعید است. ۴- زندگی اجتماعی در آن به طوری وصف شده که در زمان های بعدی شناخته شده است. ۵- طولانی بودن برخی از خطبه ها و نامه ها مثل قاصعه، اشباح و عهد مالک اشتر (۴۰) که در دوران صدر اسلام چنین چیزی مرسوم نبوده است. ۶- برخی از سخنانی که در نهج البلاغه آمده، در غیر نهج البلاغه از فرد دیگری (جز علی علیه السلام) مطرح شده است مانند این سخن حضرت که: "کان لی فیما مضی أخ عظمه فی عینی صغر الدنيا فی عینہ؛" (سابقاً برادری داشتم که کوچکی دنیا در چشم او، او را در چشم من بزرگ کرد). که از ابن مقفع (۴۱) روایت شده است. و همچنین این گفتار حضرت: "الدنيا دار مجاز..." که از سبحان بن وائل (۴۲) نقل شده است. ۷- مواردی که تشویق به زهد، یاد مرگ و خدمت دنیا میکند که شبیه روش عیسی علیه السلام بود. ۸- دارا بودن سخنان از سجع و آرایه های ادبی که در عصر امام علیه السلام مرسوم نبود و پس از صدر اسلام بر الفاظ عربی وارد شد. ۹- همانگونه که در توصیف خفاش، طاووس، مورچه و ملخ می بینیم، که در صدر اسلام به هیچ کدام از آنها توجهی نمی شد. ۱۰- خالی بودن کتب ادبی از آنچه در نهج البلاغه آمده است.

۲- پاسخ شبهات

برخی از علماء عهده دار پاسخ به شبهاتی شدند که به نهج البلاغه یا گردآورنده آن وارد شده است که از دوران ابن خلکان آغاز شده بود و تا شبهه افکنان عصر حاضر ادامه داشت و در اینجا به پاسخ برخی از این شبهات اکتفا میکنیم: (۴۳) ۱- ابن خلکان آن جایی که اختلاف نظر مردم را مطرح میکند هیچ دلیلی بر این مطلب ذکر نمیکند و هیچ کتابی که قبل از "وفیات الاعیان" اینگونه شبهات را مطرح کند، ذکر نمی نماید با توجه به اینکه فاصله زمانی بین ابن خلکان و سید رضی بیش از ۲۰۰ سال بوده و بدون شک کتاب های زیادی در این فاصله تألیف شده است که ابن خلکان از مطرح کردن آن صرف نظر کرده است. ۲- در کتاب هایی که سید رضی نوشته است شواهد زیادی بر این مطلب وجود دارد که سید رضی نهج البلاغه را از کلام امیر مومنان علیه السلام جمعآوری نموده است که از جمله آن کتاب ها (المجازات النبویة)، (حقائق التأویل) و (خصائص الأئمة) می باشد. ۳- سید رضی، پیشوایی از پیشوایان مسلمانان است که دروغ را به طور مطلق - چه رسد دروغ به خدا و رسول و ائمه هدی علیه السلام - از شرب خمر هم بزرگتر و گناهش را سنگین تر می داند. که این گروه از مسلمانان - شیعه ها - در این حکم (دروغ بستن به خدا، پیامبر و ائمه اطهار علیهم السلام) که از جمله مفطرات روزه در ماه رمضان است بر دیگر مسلمانان منحصر به فرد هستند. ۴- آنچه به عنوان کتاب نهج البلاغه در اختیار ماست بدون کم و زیاد، همانگونه که سید رضی آن را جمعآوری کرده وجود دارد به خصوص که نسخه ای که به خط خود سید رضی نوشته شده بود تا زمان ابن ابی الحدید وجود داشته همانگونه که خود ابن ابی الحدید در شرح این سخن سید رضی "لله بلد فلان" گفته است منظور از فلان عمر بن خطاب است. و من نسخه ای که به خط خود سید رضی نوشته شده بود یافتم و در ذیل ((فلان)) عمر گفت: "فخار بن سعد موسوی شاعر ادیب مرا به آن خبر داد." و سید شمس الدین فخار بن سعد در سال ۶۳۰ هجری از دنیا رفت و ابن ابی الحدید شرح خود را بین سال های ۶۴۰ و ۶۴۴ به رشته تحریر درآورد، پس لا اقل کتاب نهج البلاغه تا این زمان از تحریف مصون بوده است. حتی تا سال ۶۷۹ هجری که کمال بن علی بن میثم بحرانی از دنیا رفته از تحریف مصون بود چرا که در کتاب خود به نسخه خطی سید رضی اشاره کرده است. ۵- در تمام جهان اسلام نسخه های

متعددی از نهج البلاغه موجود است که همه آنها از لحاظ محتوا با هم یکی می باشد و هیچ گونه زیادی در آنها دیده نمی شود پس اگر بخواهیم بگوییم نهج البلاغه تحریف شده پس آن نسخه های دروغینی که خالی از هر تحریف باشند کجاست؟ و چرا حتی یک نسخه از آن هم وجود ندارد و هرگز دیده نشده است؟

ششم - اضافات ابن ابی الحدید

۱- مشکل اضافات

شرح ابن ابی الحدید از مهم ترین، مشهورترین و پر بارترین شرح های نهج البلاغه است که بسیاری از محققان و مؤلفان از آن به عنوان کتابی از کتاب های مرجع استفاده می کنند. ابن ابی الحدید پایان کتاب خود را با مجموعه ای از حکمت ها و سخنان که به هزار کلمه می رسد به آخر رسانده است. و آنچه برای ما مهم است آن است که در این فصل اقوال فراوانی وجود دارد که به مذمت و توهین زن پرداخته است و بسیاری از نویسندگان و محققان از آن به عنوان شاهد و گواهی بر مدعای کلام خود استفاده می کنند، به این دلیل که این سخن از نهج البلاغه و امام علی علیه السلام می باشد در حالی که این مطلب را خود ابن ابی الحدید ادعا نمی کند. و این اشتباه و التماس همچنان ادامه دارد و ما در اینجا سخن ابن ابی الحدید را قبل از اینکه فصل آخر را اضافه نماید می آوریم: ((در اینجا ما چیزی را که سید رضی آن را ذکر نکرده و برخی به ایشان نسبت دادند، می آوریم، برخی از آنها مشهور است و برخی دیگر آن چنان مشهور نیست ولی از وی روایت شده است و به او اسناد داده شده است و برخی دیگر، از سخنان دیگر حکما می باشد ولی شبیه کلام امام علیه السلام و نظیر حکمت های اوست و از آنجا که آن کلام متضمن فحش و ناسب است، بهتر دیدیم که این کتاب خالی از آن نباشد چرا که همانند تنه ای بر کتاب نهج البلاغه است. و چه بسا در برخی از آن سخنان تکراری آمده است که ذهن ما از توجه به آن به جهت طولانی بودن کتاب و جدا بودن بخشی های آن از یکدیگر، دور مانده است که با شمارش آنها به هزار کلمه دست یافتیم".

۲- نکته های قابل انتقاد بر ابن ابی الحدید

بر هزار کلمه ای که ابن ابی الحدید به عنوان فصل آخر به شرح خود اضافه کرده ایراداتی وارد است: ۱- اعتراف خود ابن ابی الحدید به اینکه تعدادی از این سخنان کلام امیر مومنان علیه السلام نبوده است ولی با این وجود ابن ابی الحدید آن سخنان را بدون اینکه بین کلام مولا و دیگران فاصله ای ایجاد کند، آورده است و ای کاش این دو سخن با یکدیگر مخلوط نمی شد تا کلام امام علی علیه السلام از دیگران قابل تمیز می بود. ۲- برخی از سخنانی که ابن ابی الحدید درج کرده، سخن حکمای دیگر است یعنی قطعاً کلام امام علیه السلام نیست که ابن ابی الحدید در مورد آن چنین گفت، (کلامی شبیه به کلام و حکمت های حضرت است). و ما این سخن ابن ابی الحدید را قبول نداریم زیرا به عقیده ما تفاوت زیادی بین کلام معصوم و کلام حکیمان غیر معصوم وجود دارد. و امام علی علیه السلام امام معصوم است و حکیمی است نه مانند دیگر حکما و عصمت حضرت چه در کلام و چه در افعال حضرت عین چیزی است که اسلام آن را آورده و مشروع ساخته است و از اینجاست که اگر کلام معصوم به صورت متواتر به ما برسد، ما حق نداریم آن را رد کنیم، و دور بیندازیم ولی اگر کلامی از حکیم غیر معصوم به ما برسد هر چند از نظر علم و معرفت در بالاترین مرتبه قرار داشته باشد، آن کلام قابل رد یا پذیرش می باشد. معصوم، حکمت و فلسفه کارها را به نحوی مطرح می کند که خالی از عوامل زمانی و مکانی باشد تا اثر آن جاویدان بماند و با تغییر زمان، فلسف ؟ آن ثابت باشد ولی حکیم فرزانه غیر معصوم زمانی که حکمت و فلسفه چیزی را بیان میکند قطعاً از اوضاع و شرایط موجود و افکار و زمینه های متعدد دیگر اثر می

پذیرد و در فلسفه خود از آنها استفاده می نماید و فلسفه او متأثر از اوضاع اجتماعی زمان خود و وجود افکار و نظریه متعدد عصر خود خواهد بود. ۳- مقدمه آی که ابن ابی الحدید آورده، در واقع در ابتدای فصل هزار کلمه قرار نگرفته است بلکه مقدمه را در انتهای شرح نهج البلاغه مطرح نموده و گویی مقدمه و خاتمه کتاب با هم یکی شده و جزیی جدانپذیر از نهج البلاغه است. شاید این خطا از جانب ناشر کتاب بوده و مولف در این بین بی تقصیر باشد. به هر حال این قصور از هر کسی باشد اگر کسی نهج البلاغه را ورق بزند فکر میکند که این جزء آخر هم جزیی از کلام امام علی علیه السلام است و در کلام و کتاب های خود به آن استشهاد میکنند و این درست همان چیزی است که در بدو امر به آن رسیدیم چون به اضافه ابن ابی الحدید توجهی نکردیم تا اینکه به مقدمه ای که قبلاً ذکر کردیم رسیدیم و اینجاست که پی به اشتباهی که ابن ابی الحدید مرتکب شده، بردیم و ای کاش ابن ابی الحدید این کار را انجام نمی داد، تا دیگران از افتادن در خطا و اشتباه در امان می ماندند.

هفتم - منابع نهج البلاغه و اسناد آن

سید رضی در گردآوری نهج البلاغه اهتمام زیادی به کلام بلیغ امام علی علیه السلام داد و همت خود را به جمع آوری سخنان بلیغ حضرت گماشت همان طور که در مقدمه ای که گوشه ای از آن را مطرح کردیم به این مطلب اشاره داشت و به این دلیل به ذکر سند، رجال، منابع آن توجه زیادی نکرده جز موارد معدودی که نام کتابی که سخن حضرت را از آن نقل کرده، ذکر کرده است. بدین جهت کتاب نهج البلاغه بدون ذکر منبع و سند گردآوری شده است. و به خاطر اهمیت داشتن این کتاب ضروری به نظر می رسد که سند سخنانی که در آن آمده را ذکر کنیم. چرا که معمولاً کتاب های تاریخی و حدیثی در درجه اول باید دارای منبع و سند روشن و معلومی باشد تا موثق بودن روایت و عمل کردن یا ترک نمودن آن امکان پذیر باشد. خداوند متعال کسی را بر کتاب نهج البلاغه گمارد تا تمام شکها را از بین ببرد و حق را ظاهر نماید و حقیقت این کتاب و منابع تاریخی آن را با کمک ۱۱۴ منبع که از امهات منابع هستند و قبل از نهج البلاغه برای مردم طرح شده بود به اضافه منابعی که سید رضی از آنها استفاده کرده است و بالغ بر ۱۵ منبع تاریخی می شود، روشن سازد و این فرد کسی نیست جز مرحوم محقق علامه عبدالزهره حسینی خطیب که کتاب او با عنوان "مصادر نهج البلاغه و اسانیده" می باشد که کتابی بس عظیم و قطور است که زمان زیادی از زندگی ایشان را فراغت و در نهایت در ۴ جلد قطور که شامل معلومات و فهرست های با ارزشی بود، به رشته تحریر درآمد. یکی از اساتید گرانقدر در مورد ایشان در مقدمه کتاب خود چنین می گوید: "و خواست خدا بر این تعلق گرفت که به دست مبارک شما حکمی از متین ترین و متن ترین احکام تاریخ به اتمام رسد و آن عبارت بود از مبراکردن کتاب نهج البلاغه و گرد آورنده آن سید رضی (قدس الله روحه و اعلی فی الفردایس درجاته) از اتهامات مختلف و سخنان نابجا و دروغی که به او نسبت داده شده بود ("۴۵) و این گونه است که می بینیم کار بس عظیمی را که سید خطیب عهده دار شد عبارت بود از اثبات کلام امام علی علیه السلام در نهج البلاغه، نه آن که سخنان توسط سید رضی وضع و تألیف شده باشد، و این کار به واسطه پیروی کردن مصادر و منابع کلامی که در نهج البلاغه آمده، از راهی غیر از نهج البلاغه حاصل شده است. از آنجا که کتاب نهج البلاغه از هر گونه سند و راوی خالی است، کتاب (المصادر) سند و منابع دیگری را ثابت نموده است ولی با این حال سلسله راویانی که از امام علی علیه السلام روایت کرده باشند را ثابت نکرده است. علاوه بر این در برخی از منابع، کلام امام علی علیه السلام را به صورت مرسل و بدون ذکر سند آورده شده است مانند "غررالحکم و دررالحکم" آمدی و "دستور معالم الحکم" قاضی قضاعی، البته تا جایی که توانستم به آنها دست یابم. به آیین جهت بررسی دقیق صحت روایات و ثقه بودن راوی، خود نیاز به نوشتار دیگری دارد. با این وجود شناخت منبع و سند، نهایت مطلب نیست بلکه در هر خبری، قبل از اینکه به صحت خبر و ترتیب اثر دادن به آن پرداخت، باید به ناقل خبر یا راوی و صفاتی که در پذیرش یا رد آن خبر صفاتی اساسی و پایه ای است، توجه نمود. و مهم ترین صفات عبارتند از ایمان، دیانت،

عدالت، راستی و درستکاری، به این معنا که راوی از اهداف و نیت هایی که او را به سوی دروغ و تحریف، سوق دهد، پاک باشد. با توجه به این مطلب علم رجال پایه گذاری شد که وظیفه آن بررسی احوال راویان حدیث بود، همچنین علم درایه الرجال (درایه) تأسیس شد که عهده دار بیان شروطی بود که راویان حدیث و خود متن حدیث باید دارا باشد. بنابراین کلام وارده در نهج البلاغه برای موثق کردن سند آن و تأکید بر صدور کلام از امیر مومنان علیه السلام نیاز به بررسی دقیق دارد، به خصوص مواردی که مربوط به زنان است که سوال ها و جر و بحث های زیادی در این خصوص وجود دارد که محور بحث ما در این کتاب نیز همین مطلب می باشد. ۱. نهج البلاغه، منبع پیشین، ص ۶. ۲. عزالدین عبدالحمید بن محمد بن محمد بن ابی الحدید معتزلی مدائنی که به تألیف رسانده است کتاب خود را که شرح نهج البلاغه می باشد برای خزانه وزیر ابوطالب محمد بن احمد بن علی علقمی کد در سال ۶۵۶ هجری قمری فوت کرده است که وزیر مستعصم آخرین خلیفه عباسی بود، که این کتاب را در طی چهار سال و هشت ماه همانطور که در آخر کتاب ذکر می کند، به رشته تحریر در آورده است. الکنی و اللقب، ۱/۱۸۵. ۳. ابن ابی الحدید، منبع پیشین، ۱/۲۴. ۴. منبع پیشین، ۱/۶. ۵. عبده، محمد شرح نهج البلاغه، چاپ دوم دارالبلاغه، بیروت، ۱۹۹۳، ص ۱۲. ۶. نهج البلاغه، منبع پیشین، ۲/۲۲۵. ۷. ابن ابی الحدید، منبع پیشین، ۲/۲۲۵. ۸. ایشان، ابوالحسن علی بن حسین بن علی مسعودی است، در اواخر قرن سوم هجری در بغداد متولد شد، در اوان جوانی بد سیر و سفر تمایل داشت و به کشورهای زیادی سفر کرده بود و زمانی که مشغول نوشتن کتاب مروج الذهب بود به بصره منتقل شد و چیزی از آثار ادبی بزرگ ایشان به جز کمی به ما نرسیده است. در سال ۳۴۶ هجری قمری در شهر فسطاط فوت کرد. مقدمه کتاب "مروج الذهب". ۹. مسعودی، علی بن حسن، مروج الذهب و معادن الجواهر، دارالاندلس، بیروت، چاپ چهارم ۲/۴۱۹، ۱۹۸۱. ۱۰. ایشان، ابومنصور عبدالملک بن محمد بن اسماعیل نیشابوری، ادیب لغت صاحب کتاب های یتیم؟ الدهر فی محاسن اهل العصر، فقه اللغ،؟ سحر البلاغ،؟ سر الادب، و اللطائف و الظرائف و غیره می باشد کد در سال ۴۲۹ هجری قمری فوت کرد. الکنی و اللقب، ۲/۱۱۴. ۱۱. ثعالبی، یتیم؟ الدهر، چاپ محی الدین، ۳/۱۳۶. ۱۲. هبه الدین شهرستانی در سال ۱۳۰۱ هجری در سامرا متولد و در سال ۱۳۸۶ در بغداد متوفی گردید. در کربلا نشو و نمو نمود هنگامی که قسمتی از علوم عربی را در آنجا گذراند و سپس به نجف منتقل شد و نزد شیخ ملا کاظم خراسانی و شیخ الشریعه اصفهانی درس خواند. ایشان از رهبران جنبش مشروطیت در ایران و عراق بود و از مردان انقلاب بیستم به شمار می آمد او در اول وزارت نفت در زمان پادشاه فیصل اول به عنوان وزیر فرهنگ انتخاب شد و بعداً استعفاء داد و بعد از آن به عنوان رئیس دادگاه تمیز جعفری انتخاب گردید. اعیان الشیع، ۹/۲۶۱. ۱۳. شهرستان، هبه الدین، ما هو نهج البلاغه، چاپ دوم مطبوعات اعتماد کاظمی، نجف اشرف، ص ۵. ۱۴. خطیب، عبدالزهراء حسینی، مصادر نهج البلاغه و اسانیده، چاپ سوم، دارالاضواء، بیروت، ۱/۵۱. ۱۵. در میان این منابع از نهج البلاغه بر کتاب تکیه کردیم. مصادر نهج البلاغه و اسانیده، منبع پیشین ۱۶. زید بن وهب جهنی، در زمان حیات پیامبر (ص) اسلام آورد و به سوی ایشان هجرت کرد ولی در بین راه در گذشت، او از بزرگان تابعین بد شمار می رفت، ساکن کوفه بود و در سپاه امام علی (ع) بود که عازم جنگ با خوارج بودند. اسد الغاب؟ ۲/۴۲. ۱۷. ابومخنف، لوط بن یحیی بن مخنف بن سلیمان ازدی می باشد که شیخ صاحب خبران و سرشناس آنان در کوفه بود، در سال ۱۵۷ هجری وفات کرد، او از امام صادق (ع) روایت می کرد و هشام کلبی از او روایت می نمود. پدر بزرگ او مخفف بن سلیم صحابی بود که شاهد جنگ جمل و از یاران علی (ع) بود که پرچمدار قبیله ازد به شمار می آمد و در سال ۳۶ هجری در همان واقعه به شهادت رسید و از تاریخ دانان بزرگ شیعه به شمار می آمد و با این وجود علمای اهل سنت در نقل حدیث بر او اعتماد کردند مانند طبری و ابن اثیر. تألیفات زیادی داشته است که ابن ندیم در فهرست خود، ۳۳ تألیف از او ذکر کرده است که من جمله آنها "کتاب الجمل" می باشد که ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه خود از آن نقل حدیث میکند. فوات الوفيات، ۲/۲۸۸، الکنی و اللقب، ۱/۱۴۸. ۱۸. محمد بن عمر بن واقد سهمی، ابو عبدالله واقدی، از بهترین مذهب جانبداری می کرد، تقیه می کرد، و از اهل مدینه بود که به بغداد منتقل شد و عهده دار

قضاوت در بغداد برای مأمون در سپاه مهدی شد، او به لشکرکشی، فتح و اختلاف مردم در حدیث، فقه، احکام و اخبار آگاه بود. در سال ۲۰۷ در بغداد وفات نمود و در مقبره خیزران مدحون گردید. فهرست ابن ندیم، ص ۱۴۳. ۱۹. نصر بن مزاحم از دانشمندان اخبار و شیخ صاحبان لشکرکشی و جنگ و از علمای قرن دوم هجری از طبقه ابی مخنف می باشد. کتاب های زیادی را تألیف کرد که من جمله آنها "خطب علی (ع)" و "صفین" که تا به امروز موجود می باشد. فهرست ابن ندیم، ص ۱۴۳. ۲۰. مدائنی، صاحب تألیف زیادی من جمله "خطب النبی" و "من قتل من الطالبین" و "فاطمیات" می باشد. در سال ۲۲۵ هجری در بغداد و در سن ۹۰ سالگی وفات نمود. الکنی و الالقاب ۳/۱۳۹. ۲۱. مسعودی از عمر بن بحر جاحظ چنین گفته است که هیچ کس از راویان و اهل علم کسی را بیشتر از او صاحب کتاب نمی دانند و ابوالحسن مدائنی دارای کتب بسیاری بود، الا- اینکه مدائنی آنچه را جاحظ می شنید و می نوشت ادا می کرد- با وجود انحراف مشهوری که داشت- و دارای کتاب های نیکویی است: از جمله آنها البیان و اتبیین، غرر الاشعار، مستحسن الاخبار، بلیغ الخطب، کتاب الحيوان و کتاب البخلاء... و غیره می باشد. در سال ۱۵۵ در بصره متوفی گردید. مسعودی، ۴/۱۰۸. ۲۲. او، هشام بن محمد بن سائب کلبی است، نساب؟ بن نساب؟ آگاه به روزگار عرب و اخبار آن است. در کوفه بزرگ شد و از دانشمندان تفسیر، اخبار اخبار و تاریخ بود، و از یاران امام باقر و امام صادق (ع) بود و کسی بود که شاهد جنگ جمل و صفین با امام علی (ع) بود. در سال ۲۰۵ یا ۲۰۶ متوفی گردید. فهرست ابن ندیم، ع ۱۵۵. ۲۳. او، ابوعبدالله محمد بن محمد بن نعمان بی عبدالسلام ابن جابر بن نعمان بن سعید جبیر معروف به ابن معلم و مشهور به شیخ مفید می باشد، از بزرگان مشایخ شیعه و رهبر و استاد آنان بود، ریاست گروه امامیه به زمان او منتهی می شد در سال ۳۸۸ در عکبراء که نزدیک بغداد بود متولد گردید و در سال ۴۱۳ متوفی گردید و شاگردش سید مرتضی بر او نماز کزارد و در گورستان قریش مدفون گردید. الاختصاص، ترجمه مؤلف. ۲۴. او، سید بزرگوار عبدالعظیم بن حسن بن رید بن حسن بن علی بن ابی طالب (ع) و یکی از مردان بزرگ اهل بیت به شمار می رود، از امام رضا و جواد و هادی (ع) احادیث را می شنید و از آنان روایت می نمود. الخطیب، ۱/۵۴. ۲۵. او، عبدالله محمد بن سلام؟ بن جعفر بن علی بن حکمون بن ابراهیم بن محمد بن مسلم قضاعی، فقیه شافعی می باشد. قضاوت را به نیابت از مصریان، در مصر به عهده گرفت و از جانب آنان به سمت رم به عنوان پیک رهسپار شد، و تألیفات زیادی دارد که من جمله آنها کتاب شهاب، مناقب الامام شافعی و اخباره و الانباء عن الانبياء و تواریخ الخلفاء می باشد. و فیات الاعیان، ۱/۵۸۵. ۲۶. مرا جعه کن، آقابزرگ طهرانی، الذریع، ۱۵/۳۷۹. ۲۷. ابوالفتح عبدالواحد بن قاضی بن نصر محمد بن محمد واحد تمیمی آمدی است. تاریخ ولادت ایشان مشخص نمی باشد و همین طور احوال ایشان معروف نیست. از مشهورترین شاگردان ایشان، علامه شیخ رشیدالدین محمد بن علی بن شهر آشوب سوری است که در سال ۵۸۸ هجری متوفی گردید. و علامه مجلسی، ایشان را در مقدمات کتاب بحارالانوار از علمای امامیه به شمار آورده اند. مقدمه کتاب غررالحکم و دررالکلم، تحقیق محمد سعید طریحی. دارالقاری، بیروت، چاپ اول، ۱۹۸۷. ۲۸. نهج البلاغه، مقدمه. ۲۹. عبده، منبع پیشین، ص ۲۳. ۳۰. امام ابی الحسن سعید بن هب؟ الله بن حسن معروف به قطب الدین رواندی، از بزرگان فقههای امامیه و محدثین می باشند، ایشان یکی از مشایخ ابن شهر آشوب می باشد، و از گروهی از مشایخ همچون طبرسی، رازی، طبرسی، آمدی و دیگران، نقل روایت می کند. از جمله مؤلفان او خلاصه التفاسیر در ده جلد، فقه القرآن و قصص القرآن می باشد. در سال ۵۷۳ هجری متوفی گردید که مزار ایشان در قم مقدسه می باشد. الکنی و الالقاب، ۳/۵۸. ۳۱. ابن ابی الحدید، منبع پیشین، ۱/۶. ۳۲. الخطیب، منبع پیشین، ۱/۲۵۴. ۳۳. او، کمال الدین میثم بن علی بن المعلی بحرانی می باشد، در بحرین متولد گردید و سال ولادتش مشخص نیست. از جمله مشایخ ایشان، محقق حلی، ابوسعادت اصفهانی و کمال الدین علی بن سلیمان بحرانی می باشد. و روایت کنندگان از ایشان نصیرالدین طوسی و علامه حلی می باشند. به بغداد مسافرت نمود و در آنجا ساکن گردید و سپس به بحرین برگشت و در سال ۶۷۹ هجری متولد گردید. شرح نهج البلاغه، ترجمه مؤلف. ۳۴. الخطیب، این شرح را در کتاب خود ذکر نکرده است. ۳۵. از معاصران می باشد. ۳۶. ابن خلکان: او

قاضی القضاء شمس الدین احمد بن ابراهیم بن ابی بکر معروف به خلکان اربلی برمکی می باشد. در سال ۶۰۸ هجری در ابل بود که شعر واهب را بسیار دوست داشت و- همان طور که خود گفته است- عاشق شعرهای یزید بن معاویه بن ابوسفیان بود. الکنی و الالقاب، ۱/۲۴۷. ۳۷. اص خلکان، وفيات الاعیان، ط ۱، قاهره، ۱/۵۰۷. ۳۸. شهرستانی، منبع پیشین، ص ۲۵. ۳۹. الخطیب، منبع پیشین، ۱/۱۰۰، ۱۱۵. ۴۰. مالک اشتر: مالک بن مرت نخعی می باشد، پیاکمبر اکرم (ص) را در کرده بود و رئیس قبیله، خویش بود، در سرموک دیده به جهان گشود و به اشتر ملقب گردید در جنگ جمل و صفینا علی (ع) دارای موقعیت پرآوازه‌ای بود. در سال ۳۸ هجری او را والی مصر قرار دادند، و معاویه به دهقانی که در عریش بود گفت که مالک اشتر را مسموم کن و خراج بیست سال تو را برایت می گذارم. سپس زمانی که مالک اشتر در عریش پیاده گردید، دهقان او را با عسل مسموم نمود. سپس معاویه گفت: برای خداوند سربازانی است از عسل. مروج الذهب، ۲/۴۰۹. ۴۱. عبدالله بن مقفع، ادیب مشهور می باشد، او ایرانی الاصل و نامش روزبه می باشد، او زرتشتی مذهب بود و توسط عیسی بن علی عموی منصور مسلمان گردید و به عبدالله نامیده شد. او کتاب های "الدره الیتیم؟ فی طاعه الملوک"، "الادب الکبیر" و "الادب الصغیر" را تألیف نموده است که در کتاب اخیر برخی از حکمت های امیرالمؤمنین (ع) را ضمیمه نموده است. در سال ۱۴۳ هجری به دستور منصور به قتل رسید. الکنی و الاقباب، ۱/۴۰۸. ۴۲. او، سبحان بن رفر بن ایاس وائلی، خطیب فصیحی که در کلام، زبانزد همه بود. اسلام را درک کرد و در سال ۵۴ هجری فوت کرد. خطیب، ۱/۱۵۲. ۴۳. برای اطلاع بیشتر به الخطیب مراجعه شود، منبع پیشین، ۱/۱۱۵. ۴۴. ابن ابی الحدید، منبع پیشین، ۱۰/۴۲۰. ۴۵. الخطیب، منبع پیشین، ۱/۱۱.

بخش اول

فصل اول: نگاهی به آنچه در نهج البلاغه در مورد زن آمده است

مقدمه

این فصل شامل مواردی از سخنان نهج البلاغه است که سخن از زن در آن وجود دارد حال بخواهد یک دیدگاه فکری معینی نسبت به زن در خطبه یا وصیت یا کلامی ترسیم کند یا خیر. و شاید بتوان کلام امام علیه السلام در مورد زن را به سه بخش تقسیم کرد. (۱) ۱- آنچه در خطبه ها و نامه ها آمده است. ۲- آنچه در وصیت ها آمده است. ۳- آنچه در امثال و حکم آمده است. ۴- بخش آخر چیزی است که ابن ابی الحدید در پایان شرح نهج البلاغه آورده است. و من فصل اول را بر دو فصل دیگر این کتاب مقدم کردم چرا که طبیعت اقتضاء می کند ما در ابتدا نظر خود امام علیه السلام را بدانیم- که موضوع بحث ماست- و بعد آن را با نظرات دیگران مقایسه کنیم. گرچه در این کتاب منابع و سندهای سخنان امیر علیه السلام در نهج البلاغه را با استفاده از کتاب ((مصادر نهج البلاغه و اسانیده)) ذکر کردم ولی با این وجود دلیل بر صحت قطعی آنچه در نهج البلاغه آمده است، نیست و در واقعی این کتاب، صحت حدیث و ثقه بودن راویانش را روشن نمی سازد، بلکه برای به دست آوردن صحت آنها باید به منابعی که سند روایت را مشخص می کند و کتاب های رجال، رجوع کنیم تا از ثقه بودن روایات و احادیث اطمینان حاصل نماییم.

اول- بخش خطبه ها و نامه ها

اشاره

خطبه امام علی علیه السلام قبل از جنگ جمل الف) خطبه ای که امام علیه السلام اصحاب جمل را چنین توصیف میکند: "إنَّ البهائم

هَمُّهَا بَطُونُهَا وَ إِنَّ السَّبَّاعَ هَمُّهَا الْعِدْوَانُ عَلَى غَيْرِهَا وَ إِنَّ النِّسَاءَ هَمُّنَّ زِينَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ الْفَسَادُ فِيهَا، إِنَّ الْمَوْمُونِ مُسْتَكِينُونَ. إِنَّ الْمَوْمِنِينَ مُشْفِقُونَ. إِنَّ الْمَوْمِنِينَ خَائِفُونَ ("همانا تمام حیوانات در تلاش پرکردن شکمند و درندگان در پی تجاوز کردن به دیگران و زنان بی ایمان تمام همشان آرایش زندگی و فسادانگیزی است، اما مومنان فروتنند، مومنان مهربانند و مومنان از آینده ترسانند). (ترجمه دشتی، خطبه ۱۵۳) متن خود ابن ابی الحدید در مورد این خطبه چنین است. این خطبه را حضرت هنگام حرکتشان به سمت بصره ایراد فرمود. در بعضی از نسخه های نهج البلاغه این فصل جزو خطبه ۱۵۲ نهج البلاغه است و حضرت هنگامی که خلافت به ایشان واگذار شد آن را ایراد فرمود. (۲) (ب) منابع و اسناد: قبل از سید رضی، ابن شعبه در تحف العقول صفحه ۱۰۸ آن را روایت کرده همان طور که شیخ کلینی قسمت هایی از آن را در الکافی جلد ۵، صفحه ۸۲ ذکر کرده است. (۳) خطبه امام علیه السلام پس از جنگ جمل ۱- خطبه ای در شهر بصره الف) امام علی علیه السلام این خطبه را پس از پایان جنگ جمل ایراد فرمود: "معاشر النَّاسِ، إِنَّ النِّسَاءَ نَوَاقِصُ الْإِيمَانِ، نَوَاقِصُ الْحُظُوظِ، نَوَاقِصُ الْإِيمَانِ، فَأَمَّا نَقْصَانُ إِيْمَانِهِنَّ فَقَعُودُهُنَّ عَنِ الصَّلَاةِ وَ الصَّيَامِ فِي أَيَّامِ حَيْضَتِهِنَّ، وَأَمَّا نَقْصَانُ عَقُولِهِنَّ فَشَهَادَةُ أَمْرَاتَيْنِ كَشَاهِدَةِ الرَّجُلِ الْوَاحِدِ وَأَمَّا نَقْصَانُ حُظُوظِهِنَّ فَمَوَارِيثُهُنَّ عَلَى الْإِنْصَافِ مِنْ مَوَارِيثِ الرِّجَالِ. فَاتَّقُوا شَرَّ النِّسَاءِ وَ كُونُوا مِنْ خِيَارِهِنَّ عَلَى حَذَرٍ وَ لَا تَطِيعُوهُنَّ فِي الْمَعْرُوفِ حَتَّى لَا يَطْمَعَنَّ فِي الْمُنْكَرِ؛ ("ای مردم همانا زنان در مقایسه با مردان، در ایمان و بهره وری از اموال و تحول متفاوتند و اما تفاوت ایمان بانوان، برکنار بودن از نماز و روزه در ایام عادت آنان است و اما تفاوت عقلشان با مردان بدان جهت است که شهادت دو زن برابر شهادت یک مرد است و علت تفاوت در بهره وری از اموال آن که ارث بانوان نصف ارث مردان است. پس از زنان بد پرهیزید و مراقب نیکانیشان باشید، در خواسته های نیکو همواره فرمانبردارشان نباشید تا در انجام منکرات طمع نورزند). (ترجمه دشتی، خطبه ۸۰) نوه دختری ابن جوزی در التذکره صفحه ۸۵ چنین گفته است: "علمای سیره گفته اند: زمانی که علی علیه السلام از جنگ جمل فارغ گردید در شهر بصره بالای منبر رفت و این خطبه را خواند: "إِنَّ النِّسَاءَ نَوَاقِصُ الْإِيمَانِ.... همچنین حضرت این سخن را در کتابی که پس از چیره شدن عمرو عاص بر مصر و کشتن محمد بن ابوبکر، نوشته بودند، آورده اند. البته بعید نیست که حضرت این سخن را چندین مرتبه گفته باشند که یکی از آنها پس از جنگ جمل و دیگری در آن کتاب مذکور باشد همان طور که سید رضی این موضوع را ذکر کرده است. (۴) (ب) منابع و اسناد: شیخ کلینی آخر این کلام را در جلد پنجم (فروع کافی) آورده است همراه با ذکر سند که اباعبدالله علیه السلام فرمود: امیر مومنان علیه السلام در سخنی چنین فرمود: "اتَّقُوا شَرَّ النِّسَاءِ وَ كُونُوا مِنْ خِيَارِهِنَّ عَلَى حَذَرٍ ("از زنان بد پرهیزید و از نیکانیشان مراقب باشید). و از روایت نوه ابن جوزی چنین برمی آید که: قسمتی از خطبه شماره ۱۳ که اول نهج البلاغه آمده است "کنتم جند امراء" و خطبه ۱۴ که در ابتدای آن "ارضکم قریبه من الماء" آمده است با این خطبه حضرت یکی باشد چون سیاق آنها با هم یکی است. و ابوطالب مکی (۵) عبارت "إِنَّ النِّسَاءَ نَوَاقِصُ الْعُقُولِ" را در جلد ۱، صفحه ۲۸۲ نقل کرده است و سخن برخی از علماء را در این باره ذکر کرده است. (۶) (۲- خطبه ای دیگر پس از جنگ جمل الف) امام علی علیه السلام در وصف اصحاب جمل چنین می فرماید: "فَخَرَجُوا يَجْرُونَ حَرَمَةَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ كَمَا تَجْرُ الْأُمَةُ عِنْدَ شَرَائِهَا مُتَوَجِّهِينَ بِهَا إِلَى الْبَصْرَةِ فَحَبَسَا نِسَاءَهُمَا فِي بَيْتِهِمَا وَ أَبْرَزَا حَبِيسَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ لِهَمَا وَ لَغِيرِهِمَا؛ ("طلحه و زبیر و یارانیشان بر من خروج کردند در حالی که همسر رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم را به همراه خود میکشیدند چونان کنیزی که به بازار برده فروشان برند، به بصره روی آوردند، در حالی که همسران خود را پشت پرده نگاه داشتند. لیکن همسر (پرده نشین) رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم را در برابر دیدگان خود و دیگران قرار دادند). (ترجمه دشتی، خطبه ۱۷۲) این سخن حضرت از جمله خطبه های حضرت علیه السلام است که در آن اصحاب جمل را توصیف میکند و از خطبه های طولانی است که مردم را مورد خطاب قرار داده و دستور دادند این خطبه نوشته شود و بر سایر مردم قرائت گردد. این سخن حضرات جزء کتابی بود که در آن اتفاقاتی که از زمان رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم تا وقتی آن کتاب به رشته تحریر در آمد، نوشته شده بود. علت اینکه

حضرت این کتاب را نگاشت آن بود که گروهی از ایشان خواستند نظر خود را در مورد کسانی که قبل از ایشان بودند، بنویسد و حضرت این کار را پس از چیره شدن عمرو بن عاص بر مصر و کشته شدن محمد بن ابوبکر توسط او، انجام دادند. (ب) منابع و اسناد: تعدادی از افرادی که قبل از سید رضی بودند این خطبه را به صورت کم یا زیاد آورده اند که برخی از آنها ابراهیم بن هلال ثقفی در کتاب (الغارات) و ابن قتیبه در کتاب (الامامة و السياسة) و طبری در کتاب (المستدرشد) می باشند. (۷) ۳- خطبه سوم در بصره الف) امام علی علیه السلام در خطبه ای پس از جنگ جمل، اهل بصره را مورد مواخذه قرار دادند و فرمودند: "یا اهل البصرة، کنتم جندالمراء و اتباع البهيمه، رغا فأجبتم و عقر فهرتم؟" ... ای اهل بصره، شما سپاه یک زن و پیروان شتر عایشه بودید، تا شتر صدا میکرد می جنگیدید و تا دست و پای آن قطع گردید، فرار کردید. (ترجمه دشتی. خطبه ۱۳) بحرانی در شرح خود نوشته است وقتی امیر مومنان علیه السلام از جنگ جمل فارغ شد به منادی امر کرد تا در میان اهل بصره ندا دهد که از فردا تا سه روز نماز جماعت برقرار است و هیچ کس حق سرپیچی از حکم را ندارد مگر اینکه دلیل و عذر موجهی داشته باشد... وقتی فردای آن روز فرارسید مردم برای نماز جمع شدند و امام نماز ظهر را در مسجد جامع خواندند و پس از اتمام نماز برخاستند در حالی که به دیوار محراب تکیه داده بودند برای مردم خطبه خواندند... (ب) منابع و اسناد: قبل از سید رضی افرادی چون مسعودی در کتاب (مروج الذهب) این خطبه را ذکر کرده است در جلد دوم، صفحه ۳۷۲ همچنین ابن قتیبه در عیون الاخبار جلد ۱، صفحه ۲۱۷، و ابن عبدربه در العقد الفرید جلد ۴، صفحه ۳۲۸ آن را آورده اند. همچنین مرحوم مجلسی در بحار جلد ۸، صفحه ۴۴۸ این خطبه را به طور کامل آورده است که گناهکاران اهل بصره را مذمت و نیکان آنها را حضرت ستوده بودند. (۸) ۴- خطبه ای دیگر در بصره الف) امام علی علیه السلام این خطبه را برای اهل بصره که در آن نکوهش جنگ و خونریزی آمده است، ایراد فرمود. "أما فلانة فأدرکها رای النساء و ضغن غلا- فی صدرها کمرجل القین. و لو دعیت لتتال من غیري ما أتت الی لم تفعل. و لها بعدُ حرمتها الاولى و الحساب علی الله. ("آیا عایشه، افکار و خیالات زنانه بر او چیره شد و کینه ها در سینه اش چون کوره آهنگری شعله ور گردید، اگر از او می خواستند آنچه را که علیه من انجام داد نسبت به دیگری روا دارد سرباز می زد و به هر حال احترام نخست او برقرار است و حسابرسی اعمال او با خدای بزرگ است). (ترجمه دشتی، خطبه ۱۵۶) این خطبه را حضرت پس از پایان جنگ جمل در پاسخ فردی که در مورد اهل جماعت و فرقه های مختلف و اهل سنت و بدعتگزاران سوال کرده بود، ایراد فرمودند و اینکه جنگ جمل بر حضرت آسان نبود همچنین تقسیم آنچه در لشکر اهل جمل به غیر از زنان و اموال و زمین های آنها بود بر حضرت راحت نبود، همچنین در این خطبه پاسخ به سوالاتی نظیر، امر به معروف و نهی از منکر، معنی ایمان و کفر و پایه های هر کدام، احادیث جعلی و فتنه و الخ... شده بود. (ب) منابع و اسناد: قسمتی از این خطبه راطبرسی در کتاب الاحتجاج جلد ۱ صفحه ۳۲۶ و المتقی هندی در کتاب کنزالاعمال جلد ۸ صفحه ۲۱۵ و در کتاب منتخب کنز الاعمال جلد ۶ صفحه ۳۱۵ آورده اند، همچنین مرحوم مجلسی در باب الفتن و المحن کتاب بحار الانوار صفحه ۴۸۸ آن را آورده است (۹)

خطبه های حضرت در صفین

۱- کلام امام علیه السلام پس از جنگ صفین الف) حضرت هنگام بازگشت از صفین بر شبامیین (۱۰) که در شهر کوفه بودند، گذشتند و گریه زنان را کشتگان صفین شنیدند در آن هنگام حرب بن شرییل شبامی که از سرشناسان قوم خود بود، نزد امام آمد و امام علیه السلام خطاب به او چنین فرمود: "أتغلبکم نساوکم علی ما أسمع؟ ألا تهونهن عن هذا الرنین؟" (آیا این گونه که می شنوم، زنان شما بر شما چیره شده اند؟ چرا آنان را از گریه و زاری باز نمی دارید؟). (ترجمه دشتی، حکمت ۳۲۲) (ب) منابع و اسناد: این داستان به صورت گسترده تر در کتاب صفین صفحه ۵۳۱ و تاریخ طبری، جلد ۶ صفحه ۳۳۴۸ در اتفاقات و حوادث ۳۷ هجری بیان شده است. (۱۱) ۲- خطبه دیگر پس از جنگ صفین الف) حضرت علیه السلام در خطاب به اصحاب خود چنین فرمود:

"اما بعد فَأَنَّ الجهاد باب من أبواب الجنة فتحها الله لخاصة أوليائه... فإذا كنتم من الحرّ و القُرْتَفرون فَأَنْتُمْ وَ اللَّهُ من السيفِ أَفْرٍ، يا أشباه الرجال و لا رجال، حلوم الاطفال و عقول ربات الحجال؛ ("...اما بعد، جهاد در راه خدا، دری از درهای بهشت است که خدا آن را به روی دوستان مخصوص خود گشوده است... وقتی شما از گرما و سرما فرار میکنید، به خدا سوگند که از شمشیر بیشتر گریزانید، ای مرد نمایان نامرد، ای کودک صفتان بی خرد که عقل های شما به عروسان پرده نشین شباهت دارد.) (ترجمه دشتی خطبه ۲۷) چنین روایت شده که به حضرت، اطلاع دادند لشکر معاویه وارد شهر انبار شده و کار گزار حضرت راکشته اند. حضرت در حالی که بسیار ناراحت بود و جامه خود را به زمین میکشید، خود را به نخيله رساند و مردم دنبال حضرت در حرکت بودند و ایشان بر روی تپه ای ایستاد. و چنین خطبه خواند... (ب) منابع و اسناد: این خطبه قبل از سید رضی در منابع زیادی ذکر شده بود من جمله کلینی در کتاب جهاد از الکافی جلد ۴، صفحه ۵، و صدوق در معانی الاخبار صفحه ۳۰۹ و ابن قتیبه در عیون الاخبار ۲، صفحه ۲۳۶ و دیگران آن را نقل کرده اند. (۱۲) ۳- خطبه دیگری پس از جنگ صفین الف) حضرت در تویخ اهل عراق این خطبه را ایراد فرمود. "أَمَّا بَعْدُ يَا أَهْلَ الْعِرَاقِ، فَأَنَا أَنْتُمْ كَالْمَرْأَةِ الْحَامِلِ حَمَلْتُ فَلَمَّا أَتَمْتُ أَمْلَصْتُ وَ مَاتَ قِيَمُهَا وَ طَالَ تَأْيِمُهَا وَ وَرَثَتُهَا أَبْعَدُهَا ("... ای مردم عراق، همانا شما به زن بارداری می مانید که در آخرین روزهای بارداری چنین خود را سقط کند و سرپرستش بمیرد و زمانی بی شوهر ماند و میراث او را خویشاوندان دور غارت کنند.) (ترجمه دشتی، خطبه ۷۱) (ب) منابع و اسناد: قسمتی از این خطبه را ابی دأب معاصر موسی هادی خلیفه عباسی در کتاب (الاختصاص) صفحه ۱۵۵ نقل کرده است همچنین شیخ مفید در (الارشاد) صفح ۱۶۱ آن را روایت نموده است. (۱۳)

خطبه های حضرت در موارد متعدد دیگر

۱- کلام امام علیه السلام که سخن از تغییر زمانه را مطرح نمودند الف) حضرت چنین می فرماید: "يَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ لَا يَقْرَبُ فِيهِ إِلَّا الْمَاحِلُ، وَلَا يَنْظُرُ فِيهِ إِلَّا الْفَاجِرُ وَلَا يَضْعَفُ فِيهِ إِلَّا الْمُنْصَفُ، يَعْدُونَ الصَّدَقَةَ فِيهِ غَرَمًا وَ صَلَوةَ الرَّحِمِ مَنًّا وَ الْعِبَادَةَ امْتِطَالَةً عَلَى النَّاسِ، فَعِنْدَ ذَلِكَ يَكُونُ السُّلْطَانُ بِمَشُورَةِ النِّسَاءِ وَ أَمَارَةُ الصَّبِيَّانِ وَ تَدْبِيرُ الْخَصِيَّانِ؛ (" روزگاری بر مردم خواهد آمد که جز سخن چین را محترم نشمارند. و جز از بدکار هرزه خوششان نیاید و جز عادل ناتوان نگردد، در آن روز کمک به نیازمندان خسارت و پیوند با خویشاوندان منت گذاری و عبادت نوعی برتری طلبی بر مردم است، در آن زمان حکومت با مشورت زنان و فرماندهی خردسالان و تدبیر خواجگان اداره می شود.) (ترجمه دشتی حکمت ۱۰۲) (ب) منابع و اسناد: پس از سید رضی، راغب در کتاب (مُحَاضِرَاتُ الْأَدْبَاءِ) جلد ۱، صفحه ۸۹ و آمدی در (الغرر) صفحه ۳۶۳ و ابن طلحه شافعی در کتاب (مطالب السؤل) جلد ۱۰، صفح ۱۵۰ با تفاوت های ناچیز آن را نقل کرده است و این تفاوت نشانگر آن است که از نهج البلاغه آن را ذکر نکرده اند. (۱۴)

۲- خطبه پند آموز الف) امام علی علیه السلام در صدد بیان کلام رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم حضرت عیسی بن مریم علیه السلام را چنین توصیف میکند. "وَ كَانَ أَدَامَةُ الْجُوعِ وَ سَرَاخُ بِالِيلِ الْقَمَرِ...، وَ لَمْ تَكُنْ لَهُ زَوْجَةٌ تَفْتَنُهُ، وَ لَا وَلَدٌ يَحْزَنُهُ وَ لَا مَالٌ يَلْفَتُهُ وَ لَا طَمَعٌ يَذُلُّهُ (" نان خورش او گرسنگی و چراغش در شب ماه بود... زنی نداشت که او را فریفته خود سازد، فرزندی نداشت تا او را غمگین سازد، مالی نداشت تا او را سرگرم کند و آرزو طمعی نداشت تا او را خوار و ذلیل کند...) (ترجمه دشتی خطبه ۱۶۰) (ب) منابع و اسناد: زمخشری در باب یأس و قنات از کتاب (ربیع الأبرار) با تفاوت در الفاظ این خطبه را آورده است. (۱۵)

دوم- بخش وصیت ها

۱- وصیت به امام حسن علیه السلام الف) حضرت این وصیت طولانی را خطاب به فرزندش امام حسن علیه السلام پس از جنگ صفین نوشتند که در آخر خطبه آمده است: "إِيَّاكَ وَ مَشَاوِرَةَ النِّسَاءِ فَإِنَّ رَأْيَهُنَّ إِلَى أَفْنٍ وَ عَزْمُهُنَّ إِلَى وَهْنٍ. وَ أَكْفَفَ عَلَيْهِنَّ مِنْ

ابصارهنَّ بحجابك اياهنَّ فَأَنَّ شِدَّةَ الْحِجَابِ أَبْقَى عَلَيْهِنَّ وَ لَيْسَ خُرُوجُهُنَّ بِأَشَدَّ مِنْ ادْخَالِكِ مِنْ لَا يُوثِقُ بِهِ عَلَيْهِنَّ وَإِنْ اسْتَطَعْتَ أَلَّا يَعْرِفَنَّ غَيْرَكَ فَافْعَلْ. وَلَا تَمْلِكُ الْمَرْأَةُ مِنْ أَمْرِهَا مَا جَاوَزَ نَفْسَهَا فَأَنَّ الْمَرْأَةَ رِيحَانَةٌ وَ لَيْسَتْ بِقَهْرْمَانَةٍ وَ لَا تَعْدُ بِكَرَامَتِهَا نَفْسَهَا وَ لَا تَطْمَعُهَا فِي أَنْ تَشْفَعَ لِعَمَلِهَا. وَ أَيْكَ وَ التَّغَايُرَ فِي غَيْرِ مَوْضِعٍ غَيْرِهِ. فَأَنَّ ذَلِكَ يَدْعُو الصَّحِيحَةَ إِلَى السَّقَمِ وَ الْبَرِيئَةَ إِلَى الرَّيْبِ (" در امور سیاسی کشور از مشورت با زنان بپرهیز که رای آنان زود سست می شود و تصمیم آنان ناپایدار است. در پرده حجاب نگاهشان دار تا محرمان را ننگرند زیرا که سختگیری در پوشش عامل سلامت و استواری آنان است. بیرون رفتن زنان بدتر از آن نیست که افراد غیر صالح را در میانشان آوری و اگر بتوانی به گونه ای زندگی کنی که غیر تو را نشانند چنین کن، کاری که برتر از توانایی زن است به او وامگذار که زن گل بهاری است نه پهلوانی سختکوش، مبدا در گرامی داشتن زن زیاده روی کنی که او را به طمع ورزی کشانده برای دیگران به ناروا شفاعت کند، بپرهیز از غیرت نشان دادن بیجا که درستکار را به بیمار دلی و پاکدامن را به بدگمانی رساند.) (ترجمه دشتی، وصیت ۳۱) (ب) منابع و اسناد: این وصیت از مشهورترین وصیت های حضرت می باشد که بزرگان علماء آن را روایت کرده اند قبل از آن که سید رضی، بوی خوشی زندگی را از آنان استشمام کند. و من جمله آنها کلینی در کتاب (الرسائل) و احمد بن عبدربه مالکی، قسمتی از آن را در کتاب (العقد الفرید) جلد ۵، صفحه ۱۵۵ آورده است. همچنین شیخ صدوق در کتاب (الفقیه)، ابن شعبه بحرانی در کتاب (تحف العقول) صفحه ۵۲ و مجلسی در بحار الانوار جلد ۱۰۰، صفحه ۲۵۳ آن را این طور آورده اند: "ایاک و مشاوره النساء الا من جرّبت بکمال عقل.....) ((۱۶) ۲- وصیت امام علیه السلام به سپاه الف) امام علیه السلام در حالی که سپاه جنگجویی را وداع میکرد چنین فرمود: "أعذبوا عن النساء ما استطعتم؛" ("تا می توانید از زنان دوری کنید.) فی غریب کلامه ۷. (ترجمه دشتی) (ب) منابع و اسناد: ابو عبید در کتاب الغریب جلد ۲ صفحه ۱۸۳ این سخن را آورده است و هروی در کتاب (الجمع بین الغریبین) بنابر آنچه ابن اثیر در کتاب (النهایه) جلد ۳، صفحه ۱۹۰ نوشته، آن را روایت کرده است. (۱۷) ۳- وصیتی دیگر به سپاه الف) حضرت علیه السلام این وصیت را قبل از رویارویی با دشمن در صفین، به لشکریان خود فرمود: "لا تقاتلوهم حتّی یدوؤکم... فلا تقتلوا مدبراً و لا تصیبوا معوراً و لا تجهزوا علی جرایح و لا تهیجوا النساء بأذى و ان شتمن أعراضکم و سببن أُمراءکم فانهنّ ضعیفات القول و الانفس و العقول. إن کنا لنؤمر بالكف عنهنّ و انهنّ لمشوکات و إن کان الرجل لیتناول المرأة فی الجاهلیة بالفهر (الحجارة) و الهراوة (العصا) فعیبر بها و عقبه من بعده" ("با دشمن جنگ را آغاز نکنید تا آنها شروع کنند... آن کس که پشت پرده را نکشید و آن را که قدرت دفاع ندارد آسیب نرسانید و مجروحان را به قتل نرسانید. زنان را با آزار دادن تحریک نکنید هر چند آبروی شما بریزند یا امیران شما را دشنام دهند، که آنان در نیروی بدنی و روانی و اندیشه کم توانند در روزگاری که زنان مشرک بودند مأمور بودیم دست از آزارشان برداریم و در جاهلیت اگر مردی با سنگ یا چوبدستی، به زنی حمله می کرد، او و فرزندانش را سرزنش میکردند.) (ترجمه دشتی، وصیت، ۱۴) (ب) منابع و اسناد: این وصیت حضرت زمانی بود که می خواستند با دشمن رودرو شوند و در چند منبع آن را آورده اند. (۱۸)

سوم- بخش حکمتها و مثلها

۱- حکمی در وصف زنان الف) حضرت علیه السلام در توصیف، صفات زنان، چنین می فرماید: "خيار خصال النساء شرار خصال الرجال: الزهد و الجبن و البخل. فاذا كانت المرأة مزهوه لم تمكن من نفسها واذا كانت بخيله حفظت مالها و مال بعلها واذا كانت جبانه فرقت من كل شيء يعرض لها؛" ("برخی از نیکوترین خلق و خوی زنان، زشت ترین اخلاق مردان است مانند تکبر، ترس و بخل، هرگاه زنی متکبر باشد بیگانه را به حریم خود راه نمی دهد و اگر بخیل باشد اموال خود و شوهرش را حفظ میکند و چون ترسان باشد از هر چیزی که به آبروی او زیان رساند، فاصله میگیرد.) (ترجمه دشتی، حکمت ۲۳۴) (ب) قبل از سید رضی، ابوطالب مکی در کتاب (قوت القلوب) جلد ۲، صفحه ۵۲۲ آن را با این بیان ((شرار خصال النساء خيار خصال الرجال)) نقل کرده است و

فراز بعدی آن را چنین نقل میکند: "فاذا كانت المرأة مزهوه استنكفت أن تكلم الرجال" (اگر زن متکبر با شد از سخن گفتن با مردان متنفر است) و بعد از ((فرقت من کل شیء))، فلم تخرج من بيتها" را اضافه کرده است. زمخشری در کتاب (ربیع الأبرار) جلد ۱، صفحه ۳۹۳ آن را آورده است، همچنین آمدن این سخن را در کتاب (الغرر) صفحه ۱۷۲ با آوردن کلمه ((خیر)) به جای ((خیار)) آورده است و در کتاب (روض؟ الواعظین) صفحه ۳۷۲ با آوردن کلمه "فأن" به جای "فاذا" روایت شده است. (۱۹) ۲- کلامی در وصف زنان الف) امام علیه السلام در سخنی طبیعت زنان را این گونه توصیف می فرماید: ((المرأة شرُّ كلها وفيها أنه لا بد منها)) "زن و زندگی همه اش زحمت و دسر است و زحمت بارتر اینکه چاره ای جز بودن با او نیست." (ترجمه دشتی، حکمت ۲۳۸) ب) منابع و اسناد: این سخن در کتاب (الغرر) صفحه ۴۷ نوشته آمدی، چنین آمده است. "المرأة شرُّ كلها أشر منها انه لا بد فيها" (۲۰) و در منبع دیگری این کلام بیان شده است. ۳- سخنی دیگر در موود سرشت زن الف) حضرت علیه السلام در وصف زن چنین می فرماید: "المرأة كالعقرب حلوة اللبسة؛" "زن کژدمی است، گزیدنش شیرین." (ترجمه شهیدی، کلمات قصار ۶۱) ب) منابع و اسناد: این سخن در هیچ منبعی قبل از سید رضی و بعد از او ذکر نشده است. ۴- کلامی در مورد غیرت الف) امام در وصف غیرت زن و مرد چنین می فرماید: "غيرة المرأة كفر و غيرة الرجل ايمان؛" "رشک بردن زن کفران و رشک بردن مردان ایمان است." (ترجمه شهیدی، حکمت ۱۲۴) ب) منابع و اسناد: این سخن در (غررالحکم) این چنین آمده است: ((غيرة الرجل ايمان و غيرة المرأة عدوان)) (۲۱) و در منبع دیگری، نقل نشده است. ۵- کلامی دو مورد عبادات الف) حضرت در بیان فضیلت های عبادت چنین می فرماید: "الصلاة قربان كل تقى و الحج جهاد كل ضعيف و لكل شيء زكاة و زكاة البدن الصيام و جهاد المرأة حسن التبعل" (حکمت ۱۳۶) (نماز قربانی هر پرهیزکار است و حج، جهاد هر ناتوان و هر چیزی زکاتی دارد و زکات بدن روزه است و جهاد زن نیک همسر داری است.) ب) منابع و اسناد: این سخن قبل از نهج البلاغه در تحف العقول صفحه ۲۲۱ در کلامی از حضرت بدون "جهاد المرأة حسن التبعل"، آمده است همچنین در کتاب (الخصال) جلد ۲، صفحه ۱۶۹ به هر دو صورت آمده است همین طور در (فروع کافی) جلد ۵، صفحه ۹ نیز روایت شده است. (۲۲) ۶- سخن پندآموز الف) روایت شده که حضرت علیه السلام همراه با یارانشان نشسته بودند که زن زیبا چهره ای از آنجا عبور کرد و اصحاب به او خیره شدند سپس حضرت فرمود: "انّ أبصار هذه الفحول طوامح، و انّ ذلك سبب هبابها، فاذا نظر احدكم الى امرأة تعجبه فليامس اهله فانما هي امرأة كأمرأة؛" "همانا دیدگان این مردان به منظره شهوت آمیز دوخته شده و به هیجان آمده اند، هرگاه کسی از شما با نگاه به زنی به شگفتی آید، با همسرش بیامیزد که او نیز زنی چون زن وی می باشد." (ترجمه دشتی، حکمت ۴۲۰) ب) منابع و اسناد: شبیه این کلام در (الخصال) و (تحف العقول) (۲۳) نیز آمده است. ۷- سخنی در ازدواج زن الف) از حضرت چنین آمده است که فرمود: "اذا بلغ النساء الحقائق فالعصبه أولى؛" "چون زنان بالغ شوند، خویشاوندان پدری برای سرپرستی آنان سزاوارترند." (ترجمه دشتی، غریب کلامه ۴) ب) منابع و اسناد: این سخن قبل از سید رضی در کتاب (غریب الحديث) ابی عبید و (تهذيب اللغة) أزهري و در (نهایه) ابن اثیر (۲۴) آمده است.

چهارم - اضافات ابن ابی الحدید

ابن، ابی الحدید در آخر شرح نهج البلاغه هزار کلمه را آورده که اصلاً در نهج البلاغه ذکر نشده که هم شامل سخنان امیر مومنان علیه السلام و هم سخنان دیگران می باشد و ابن ابی الحدید چنین گفته است: "که این سخنان نیز شبیه سخنان علی علیه السلام می باشد". سخن ابن ابی الحدید در این خصوص را قبلاً بیان کردم و در این فصل به مواردی از هزار کلمه می پردازیم که سخن در مورد زنان است تا کلام ابن ابی الحدید از آنچه سید رضی در نهج البلاغه آورده، مشخص و جدا گردد. هیچ گونه اطلاعی از منابع این سخنان در جایی وجود ندارد چه برسد به اینکه این سخنان، به امام علی علیه السلام نسبت داده شود، و صاحب کتاب (مصادر

نهج البلاغه و اسانیده) از بررسی و ذکر منابع و اسناد ان اضافات صرف نظر کرده چون توجه ایشان به خود نهج البلاغه بوده است نه به اضافات آن. آنچه ابن ابی الحدید به عنوان اضافات در شرح (۲۵) خود آورده، بیان میکنیم: ۱- سه گروهند که اگر به آنان ستم نورزی بر تو ستم میکنند: بنده، زن، و فرزند تو. ۲- چهار چیز مایه بدبختی است: همسایه بد، فرزند بد، زن بد، و منزل تنگ و کوچک. ۳- زن اگر تو را دوست بدارد، آزار می رساند و اگر از تو متنفر باشد خیانت میکند و چه بسا تو را بکشد لذا دوستی زن و محبت او اذیت و بغض و نفرت او دردی است بدون درمان. ۴- زن محبت راتا چهل سال پنهان میکند ولی نفرت و کینه را یک لحظه پنهان نمیکند. ۵- زن چون، کفشی است که هرگاه مرد بخواهد آن را می پوشد نه آن که هر وقت زن بخواهد. ۶- طلب راحتی خودم را نمودم و دیدم چیزی بهتر از آن نیست که آنچه به من مربوط نیست را رها سازم، و هیچ وحشتی را بدتر از دوست بد ندیدم، و نیروی نظامی را مشاهده کردم و با رقیبان یکدیگر ملاقات نمودم و هیچ رقیب و حریفی را غلبه یافته تر از زن نیافتم. و به هر آنچه باعث خواری و شکست، چیزهای شکست ناپذیر می شود، نگاه کردم و هیچ چیزی را خوارتر و شکننده تر از نیازمندی ندیدم. ۷- شایسته نیست که عاقل، زن را مادامی که زنده است بستاید، و غذا را تا وقتی از آن لذت نبرده، بستاید و دوستی را مادامی که از او قرض نگرفته بستاند، خوب همسایگی کردن آن نیست که اذیت و آزار دیگران را رها کند بلکه صبر و تحمل بر آزار و اذیت خوب همسایگی کردن است. ۸- راه و رسم زندگی در سه چیز است: آن دوست که در دوستی خود چیزهای که در روزهای دشمنی آنها را بر تو خشنود می دارد به حساب تو نگذارد، زنی که هرگاه بر او وارد شدی تو را خشنود سازد و در زمان نبود تو، اسرار را حفظ کند، و بنده ای که هر آنچه تو بخواهی انجام دهد گویی که خواسته تو را می داند. ۹- خداوند زنان را با لکنت زبان و عورت آفرید. لکنت زبانشان را با سکوت درمان کنید و عورتشان را با ماندن آنها در خانه، بپوشانید. ۱۰- از هوای نفس و زنان سرپیچی کن و هرچه برای آشکار شد همان را انجام بده. ۱۱- پسر در کوچکی از تو می خورد و در بزرگی از تو ارث می برد دختر تو از ظرف تو غذا می خورد و از دشمنان ارث می برد، و عموزاده تو دشمن تو و دشمن دشمنان توست، و هرگاه به همسرت بگویی برخیز، او نیز برمی خیزد. ۱۲- به خاطر زیبارویی زنان با آنها ازدواج نکنید چه بسا این زیبایی آنها را به هلاکت رساند و به خاطر ثروت نیز با آنان ازدواج نکنید چه بسا این اموال باعث طغیان و سرکشی آنها شود بلکه با آنان به خاطر دین آنها ازدواج کنید چه بسا کنیز سیاه چهره با عیب و نقص که دیندار باشد، بهتر است. ۱۳- ننگ زنان باقی است و بعد از پدران به فرزندان می رسد. ۱۴- من در جنگ جمل گرفتار شجاع ترین فرد و با بذل و بخشش ترین مردم و مطیع ترین افراد در بین مردم شدم... و گرفتار عایشه شدم که با اشاره دست همه مردم از او تبعیت می کنند. ۱۵- اضافاتی که به وصیت امام علیه السلام به فرزندش امام حسن علیه السلام شده است و ما این وصیت را در بخش وصایا بیان کردیم که این اضافات بعد از ((تشفع لغيرها)) آمده و چنین میگوید: "ولا تطل الخلوة معهن فيملنك وتملنن واستبق من نفسك بقية، فان امساكك عنهن و هن يردنك ذلك باقتدار، خير من ان يهجمن منك على انكسار و اياك والتغايير" "... زیاد با آنان خلوت مکن که باعث خستگی آنان خواهی شد و آنان باعث خستگی و بی حوصلگی تو خواهند شد و از خودت چیزی اندوخته ساز، که خودداری تو از دادن به آنها در حالی که آن را به زور از تو بخواهند، بهتر از آن است که در شکستگی و خرد شدن تو، به مال تو تجاوز کنند، و از رشک بردن بر حذر باش....) ۱. تمام منابع برای خطبه ها و کلمات، نهج البلاغه می باشد، منبع پیشین. ۲. ابن ابی الحدید، منبع پیشین، ۲/۴۴۴. ۳. الخطیب، منغ پیشین، ۵/۸۲. ۴. الخطیب، منبع پیشین، ۲/۸۶. ۵. بر روایت ابوطالب مکی اعتماد نمی شود. در ترجمه، خود زمانی که کتاب قوت القلوب را تألیف کرد، ذکر کرده که خوراکش پاپیروس بوده تا اینکه پوستش، از زیاد خوردن آن سبز شد و به هیستری (جنون) مبتلا گردید، به بغداد به عنوان واعظ روی آورد و مردم اطراف او را احاط کردند و دیدند که در کلامش هذیان گویی و خارج شدن از موازین استقامت است، او را ترک کردند و رها نمودند. از سخنان زننده نامتعارف او این بود که "هیچ موجودی ضررش نسبت به مخلوقین، بیشتر از خالق نیست" و شنیدن غناء را مباح می دانست، و از چیزهای غیرطبیعی او این بود که در زمان

احتضارش، یکی از دوستانش نزد او آمد و ابوطالب به او چنین گفت: علامت آموزیدگی تو چیست؟ گفت: اگر کارم به خیر گذشت بر جنازه ام بادام و شکر پاش. دوستش به او گفت: و علامت آمریدگی تو چیست؟ گفت: در صورتی که دست تو را بگیرم. پس زمانی که مرگش فرا رسید، دست دوستش را محکم گرفت و فشرد، پس دوستش امر را اطاعت نمود و بادام و شکر بر جنازه اش پاشید. همچنین مترجمین در کتاب هایش احادیثی را ذکر کردند که هیچ اصلی ندارد. القرشی، حیاة الامام الحسن، ۲/۴۴۸، عبارت "ان النساء نواقص العقول"، "ج ۱، ص ۲۸۲. ۶. الخطیب، منبع پیشین، ۲/۸۶. ۷. الخطیب، منبع پیشین، ۲/۴۱۴. ۸. الخطیب، منبع پیشین، ۱/۳۴۴. ۹. الخطیب، منبع پیشین، ۲/۳۵۸. ۱۰. الشبامین: گروهی از همیدان در کوفه بودند. ۱۱. الخطیب، منبع پیشین، ۴/۳۵۰. ۱۲. الخطیب، منبع پیشین، ۱/۳۹۲. ۱۳. الخطیب، منبع پیشین، ۲/۶۶. ۱۴. الخطیب، منبع پیشین، ۴/۹۴. ۱۵. الخطیب، منبع پیشین، ۱/۲۷۳. ۱۶. الخطیب، منبع پیشین، ۳/۳۰۸. ۱۷. الخطیب، منبع پیشین، ۴/۳۰۹. ۱۸. الخطیب، منبع پیشین، ۳/۲۸۸. ۱۹. الخطیب، منبع پیشین، ۴/۱۸۶. ۲۰. الخطیب، منبع پیشین، ۴/۱۸۸. ۲۱. الخطیب، منبع پیشین، ۴/۱۱۲. ۲۲. الخطیب، منبع پیشین، ۴/۱۲۱. ۲۳. الخطیب، منبع پیشین، ۴/۲۹۷. ۲۴. الخطیب، منبع پیشین، ۴/۲۱۵. ۲۵. ابن ابی حدید، منبع پیشین، ۳۵۰، ۲۰/۲۵۵.

فصل دوم: توجه و عنایت آیات قرآن به زن

وقتی قرآن کریم را می خوانیم، می بینیم در موارد بسیار زیادی مرد و زن را در یک رتبه و برابر با هم می داند و هنگام قرائت قرآن این فکر به ذهن ما خطور نمیکند که در مقام بیان مسئولیت، تفاوتی بین زن و مرد قائل شده است در آنجا که می فرماید:

(إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَالْقَانِتِينَ وَالْقَانِتَاتِ وَالصَّادِقِينَ وَالصَّادِقَاتِ وَالصَّابِرِينَ وَالصَّابِرَاتِ وَالْخَاشِعِينَ وَالْخَاشِعَاتِ وَالْمُتَصَدِّقِينَ وَالْمُتَصَدِّقَاتِ وَالصَّائِمِينَ وَالصَّائِمَاتِ وَالْحَافِظِينَ فُرُوجَهُمْ وَالْحَافِظَاتِ وَالذَّاكِرِينَ اللَّهَ كَثِيرًا وَالذَّاكِرَاتِ أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا) (۱) (زنان و مردان مسلمان، مومن، فروتن، راستگو، صبرکننده، متواضع، صدقه دهنده، و روزه دار و خودنگهدار (پاکدامن) و یاد خدا کننده را خداوند پاداشی بزرگ و مغفرت آماده کرده است.) و این یک امر طبیعی است چون هر دوی آنها، مخلوق پروردگار هستند و خداوند آنان را به کرامت انسانی متصف نموده است، و امر مهم زاد و ولد او را به عهده آنان گذاشته تا افراد جامعه انسانی در چهارچوب یک واحد کلی، ایجاد کنند، همان طور که در این بحث خواهیم دید.

شاخه اول- انسانیت زن

اول- وحدت آفرینی و خلقت

۱- اصل خلقت زن، (وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً) (۲) (و از نشانه های الهی آن است که از شما همسرانی آفرید تا در کنار آنها آرامش یابید و میان شما مهر و محبت قرار داد.) (هو الذی خلقکم من نفس واحدةً وَجَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا لِيَسْكُنَ إِلَيْهَا) (۳) (آن خدایی که شما را از یک روح آفرید و جفت آن را از همان خلق کرد تا در کنار او آرامش یابد.) (يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَاءً) (۴) (ای مردم! بترسید از آن خدایی که شما را از یک روح آفرید و جفت او را از آن خلق کرد و از آن دو مردان و زنان زیادی در زمین پراکند.) (وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا وَجَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ بَنِينَ وَحَفَدَةً) (۵) (خداوند از شما، ازواجی برای شما قرار داد و از آن ازواج، فرزندان و نوه های شما را قرار داد.) قرآن کریم در موارد متعددی به خلقت آدم و همسر او حواء از همان چیزی که آدم آفریده شد اشاره میکند، همان طور که در آیات قرآن دیدیم استفاده می شود که اصل خلقت زن و مرد از یک گل واحد بوده است. ۲- حواء و اغواء؛ (وَقُلْنَا يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ وَكُلَا مِنْهَا رَغَدًا حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ

الظالمین. فَأَزْلَهُمَا الشَّيْطَانُ عَنْهَا فَأَخْرَجَهُمَا مِمَّا كَانَا فِيهِ) (۶) (و ما به آدم گفتیم که تو و همسرت در بهشت مستقر شوید و از هر چه دوست داشتید بخورید ولی به این درخت ممنوعه نزدیک نشوید که در آن صورت از ظالمین خواهید بود ولی شیطان آن دو را از راه درست لغزند و آنها را از نعمتی که در آن بودند بیرون ساخت.) گرچه آنچه در تورات و میان مسلمانان مشهور است این است که حواء باعث معصیت آدم از امر پروردگار شد ولی قرآن کریم برعکس این مطلب اشاره میکند و بر عصیان آدم توسط حواء تأکید نمی کند و حواء را مسئول ارتکاب معصیت آدم علیه السلام نمی داند. و همان طور که در آیه دیدیم خداوند آدم و حواء را مورد خطاب قرار داده است. همچنین این آیه کریمه که می فرماید. (يَا أَدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَ زَوْجُكَ الْجَنَّةَ فَكُلَا مِنْ حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ؟ فَوَسَّوَسَ لَهُمَا الشَّيْطَانُ لِيَدِيَ لَهُمَا مَا وُورَى عَنْهُمَا مِنْ سَوَاءٍ تَهُمَا وَ قَالَ مَا نَهَا كُما رَبُّكُمَا عَنْ هَذِهِ الشَّجَرَةِ إِلَّا أَنْ تَكُونَا مَلَكَينَ أَوْ تَكُونَا مِنَ الْخَالِدِينَ؟ وَ قَاسَمَهُمَا إِنِّي لَكُمَا لَمِنَ النَّاصِحِينَ ؟ فَدَلَّهُمَا بِغُرُورٍ فَلَمَّا ذَاقَا الشَّجَرَةَ بَدَتْ لَهُمَا سَوَاتِمُهُمَا) (۷) (ای آدم تو و همسرت در بهشت ساکن شوید و از هر آنچه می خواهید بخورید ولی نزدیک درخت نگردید که از ظالمان خواهید بود. ولی شیطان آنان را وسوسه نمود تا آنچه از آنان پنهان بود از بدیهایشان را برای آنان آشکار سازد و گفت پروردگار شما را از این درخت نهی نفرمود مگر اینکه مَلِكٌ باشید و از جاودانگان باشید. و قسم خورد که من شما را نصیحت میکنم. و آنان را با فریب به درخت ممنوعه راهنمایی کرد و زمانی که از درخت چشیدند، بدی های آنان، برایشان آشکار شد.) در آیات فوق می بینیم که خطاب متوجه آدم و همسرش که در بهشت هستند می باشد، و نهی وارده نیز در مورد هر دوی آنهاست که حق خوردن از درخت ممنوعه را ندارند یعنی در نهی و برحذر داشتن هر دو در یک سطح قرار دارند و این آیات چیزی را که دلالت بر ارتکاب معصیت توسط حوا و سپس فریفتن آدم باشد، چیزی ذکر نشده است، در حالی که در جای دیگر قرآن می بینیم که خطاب فقط متوجه آدم علیه السلام است: (وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَى آدَمَ فَنَسِيَ وَ لَمْ نَجِدْ لَهُ عِزْمًا) (۸) می بینیم قرآن کریم آدم علیه السلام را در برابر پیمانی که با خدا بسته بود، فراموشکار معرفی می کند. و دنباله آیه به همان سیاق مفرد مذکر ادامه می یابد که بر آدم علیه السلام دلالت دارد، آنجا که می فرماید: (فَوَسَّوَسَ إِلَيْهِ الشَّيْطَانُ قَالَ يَا آدَمُ هَلْ أَذِلَّكَ عَلَى شَجَرٍ؟ الْخُلْدُ وَ مَلَكٌ لَا يَبْلَى) (شیطان آدم را وسوسه کرد و به او گفت آیا می خواهی تو را به درخت جاودانگی و سلطنتی که پایان ناپذیر است راهنمایی کنم.) بنابراین آیات قرآن، آدم را مسئول اغواء می داند، و شیطان اولین کسی بود که آدم را فریفت و با وسوسه کردن، او را به خوردن از درخت ممنوعه سوق داد، ولی اگر در ابتدای امر حواء فریب خورده بود لازم بود که سیاق آیات به صورت مفرد مونث بیاید در حالی که ما عکس این را در آیات مشاهده نمودیم، ولی در آیات بعد می بینیم که سیاق جمله ها به صورت مثنی شده و هر دو را مورد خطاب قرار می دهد البته پس از آن که آدم را مسئول ارتکاب معصیت می داند و می فرماید. (فَأَكَلَا مِنْهَا فَبَدَتْ لَهُمَا سَوَاتِمُهُمَا وَ طَفَقَا يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ). آنجایی که خداوند آدم را خطاب قرار می دهد او را مسئول ارتکاب معصیت می داند و حواء دنباله رو و تابع اوست و هر دوی آنها مسئول مخالفت با امر الهی هستند چون آدم که حوا را به ارتکاب معصیت مجبور ساخت، چون اجبار مسئولیت را از دوش فردی که مجبور شده برمی دارد در حالی که قرآن هر دو را مسئول ارتکاب خطا می داند. پروردگار عالم بعد از آن می فرماید. (فَعَصَى آدَمُ رَبَّهُ)؛ این سخن خداوند متعال، آدم را مسئول ارتکاب معصیت الهی می داند به خصوص که می فرماید "فَعَصَى آدَمُ" و بعد از آن هیچ ذکری از حواء به میان نمی آورد، و این نشانه ای است که آدم آغاز به معصیت نمود. با توجه به آیات قرآنی که مطرح کردیم، ارزش زن بالا می رود و تهمت هایی که در طول زمان به زن شده و او را سبب و علت تمام بدی ها و گناه ها می شماردند، از بین می رود و احترام و ارزش نهادن بر زن را اعلام می نماید و او را در اجر و پاداش کارهایی که انجام می دهد با مرد یکی دانسته است و در صورت ارتکاب معصیت نیز همانند مرد، مستحق عقوبت می باشد. اسلام این سخن را نمی پذیرد که زن در اصل خلقت و آفرینش با مرد تفاوت دارد چرا که روح بشر هم دارای شر است و هم دارای خیر: (وَ نَفْسٌ وَ مَسَاوَاهَا، فَالْهَمُّهَا فَجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا، قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا، وَ قَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا) (۹) (خداوند این روح را آفرید و ستم و

تقوی در آن قرار داد هرکس این نفس خود را پاکیزه کند، رستگار می شود و هرکس آن را از بین ببرد، شکست خورده است. بنابراین اصل خلقت و آفرینش زن مبتنی بر شر، فساد و آزار و اذیت نیست چون اگر این طور بود، در صورت ارتکاب معصیت مستحق عقاب نبود چون مجبور بود و کسی که مجبور باشد عقاب او به خاطر چیزی که خارج از اراده او باشد معنا نخواهد داشت. بنابراین وجود خیر و شر هم در مردان و هم در زنان به طور مساوی وجود دارد، ولی در این فاصله، موقعیت هایی وجود دارد که افراد را می سازد- خواه از نظر فردی خواه از نظر اجتماعی- و راه و روش انسان را معین می سازد. و تربیت اجتماعی بزرگ ترین اثر را در ساختن شخصیت انسانی چه مرد باشد و چه زن، دارد.

دوم- تساوی ایمانی

۱- تعریف ایمان: خداوند تبارک و تعالی می فرماید: (وَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَلَا يُظْلَمُونَ نَقِيرًا) (۱۰) (هرکس چه مرد و چه زن کارهای نیک را در حالی که مومن است انجام دهد، وارد بهشت خواهند شد و به اندازه شکاف خرمایی به آنها ظلم نمی شود). ایمان عبارت است از تصدیق که ضد تکذیب است، ایمان یعنی اظهار خضوع و پذیرش شریعت و هر آنچه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم آن را آورده باشد و اعتقاد و تصدیق قلبی آن. کسی که واجد این صفات باشد مسلمان مومن است که هیچ شک و شبهه ای در دل ندارد و اداء واجبات الهی را بر خود واجب می داند و هیچ شک و شبهه ای در او راه ندارد. (۱۱) صرف علم داشتن به چیزی باعث حصول ایمان نمیگردد و شخص را نمی توان در زمره مومنین به شمار آورد. بلکه در ایمان، شخص باید ملتزم به چیزهایی که آثار عملی آن مترتب بر ایمان است، باشد. در روایتی از اهل بیت علیهم السّلام آمده است که ایمان "عقد بالقلب، و قول باللسان و عمل بالأركان" (۱۲) (ایمان: اعتقاد قلبی، اقرار به زبان و عمل با اعضا و جوارح است). بنابراین اگر فردی علم به وحدانیت خدا داشته باشد ولی از انجام اوامر الهی سرباز زند او را مومن نمی خوانند بلکه این فرد عالم است ولی اگر همراه این علم ملتزم به اوامر و نواهی الهی گردد در آن صورت این فرد عالم مومن خواهد بود. ۲- امکان اوج و اعتلای روحی: خداوند متعال در کتاب عزیز خود می فرماید: (قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ) (۱۳) (بگو اگر خدا را دوست دارید از من پیروی کنید تا خدا شما را دوست بدارد). رسیدن به ایمان از دو راه محقق میگردد. راه قلبی و راه عقلی. قرآن کریم هم از راه موعظه و نصیحت انسان را مورد خطاب قرار داده و هم از راه حکمت و عقل؛ که راه اول، ارتباط مستقیم با قلب و راه دوم، ارتباط مستقیم با عقل دارد. در قرآن کریم می بینیم آیاتی وجود دارد که بر اهمیت شعور و احساسات عاطفی انسان که او را به سمت خدا میکشاند و او را به سوی ادای واجباتی که موجب رضای الهی میگردد، توجه دارد و با یک شوق و رغبت خاص به آن امر میکند. (أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ) (۱۴) (آیا وقت آن فرا نرسیده آن کسانی که ایمان آوردند دل هاشان با یاد خدا متواضع گردد). (فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لَنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ) (۱۵) (و رحمت الهی شامل حال تو شد و با آنان نرم خوشی و اگر می خواستی تند مزاج و سنگدل بودی از اطراف تو پراکنده می شدند). (وَطِيعَ اللَّهِ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ) (۱۶) (خدا بر دل آنان مهر زد و آنان چیزی نمی دانند). در برابر این آیات، آیاتی وجود دارد که بر علم، تفکر و تدبیر توجه کرده و از آن به عنوان وسیله ای در راه ایمان به خدا و اطاعت از دستورات و محرمات الهی، تعبیر میکند آنجا که می فرماید: (هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ) (۱۷) (آیا آن کسانی که اهل فهم و آگاهی هستند با کسانی که فاقد این شرایطند یکسانند). (إِنْ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ)؛ (۱۸) (در تمام مواردی که بیان می شود نشانه هایی برای خردمندان است). لذا انسان با اختیار کردن یکی از این دو راه می تواند خود را به والاترین مراتب ایمانی برساند، چه از راه عاطفه و قلب و چه از راه عقل و تدبیر. بنابراین، مرد و زن هر دو به سوی خدا روی می آورند و هر کدام با وصف تفکر و تدبیر در کارها یا با وصف احساسی لطیف و عاطفه ای سرشار از عشق، تسلیم اوامر الهی شوند. و از این رهگذر- رهگذر تساوی ایمانی-

است که آیات قرآن هر دو جنس را- زن و مرد- پس از ایمان به خداوند متعال در اجر و پاداش اعمال، مساوی می داند و چنین می فرماید: (مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُم بِأَحْسَنِ مَا كُونُوا يَعْمَلُونَ) (۱۹) (هر مرد و زنی در حالی که به خدا ایمان آورده، عمل صالح انجام دهد ما زندگی پاکیزه ای به او اعطا میکنیم و پاداش آنها را در برابر کارهای نیکی که انجام دادند، خواهیم داد.) همچنین می فرماید: (مَنْ عَمِلَ سَيِّئَةً فَلَا يُجْزَىٰ إِلَّا مِثْلَهَا وَ مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ يَرْزُقُونَ فِيهَا بَغِيرِ حِسَابٍ) (۲۰) (هرکسی کار بد انجام دهد، فقط عقاب آن را خواهید دید و هرکس از شما مردان و زنان در حالی که به خدا ایمان آورده باشد، کار نیکو انجام دهد وارد بهشت خواهد شد و بی حد و حصر به آنان رزق داده خواهد شد.) همین طور آیاتی که در ابتدای بحث آوردم بر پایه و اساس تساوی و برابری فرصت های عملی زن و مرد و همچنین بر تساوی ارزش گذاری اعمال و پاداش آنها بر حسب خود عمل نه انجام دهنده آن کار، مورد تأکید قرار داده است. بنابراین نمازی که انسان ادا میکند بر اساس ارزیابی شروط واجب نیاز بدون توجه به جنسیت نماز گذار مورد پذیرش یا رد واقع میگردد. و این آیات هم بر مبدأ و اساس تساوی تأکید دارد همچنین بر ارزیابی الهی اعمال انسان چه مرد و چه زن تأکید دارد تا هم پاداش و ثواب اعمال پسندیده و هم عقاب و کیفر اعمال ناشایست مشخص گردد. با وجود اینکه کلمه "مَنْ" هم شامل مرد و هم شامل زن می شود ولی آیات فوق علاوه بر آوردن این کلمه، با آوردن کلمه مرد و زن آن را تفصیل داده است تا تأکید بر این مسأله باشد که برتری ایمانی در وجود مرد بیشتر از زن نیست. ۳- عناصر وجودی زن: خداوند تبارک و تعالی می فرماید: (إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَالْقَانِتِينَ وَالْقَانِتَاتِ وَالصَّادِقِينَ وَالصَّادِقَاتِ وَالصَّابِرِينَ وَالصَّابِرَاتِ وَالْخَاشِعِينَ وَالْخَاشِعَاتِ وَالْمُتَصَدِّقِينَ وَالْمُتَصَدِّقَاتِ وَالصَّائِمِينَ وَالصَّائِمَاتِ وَالْحَافِظِينَ فُرُوجَهُمْ وَالْحَافِظَاتِ وَالذَّاكِرِينَ اللَّهَ كَثِيرًا وَالذَّاكِرَاتِ أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا) (۲۱) این آیه قرآن سخن از مرد و زن مسلمان و عناصر تشکیل دهنده وجودی آنها را مطرح می نماید. و روشن میکند که صفات زن مومن عین صفات مرد مومن است. و قرآن، با این بیان قدمی در ارزش نهادن به مقام زن و بالابردن سطح دیدگاه جامعه نسبت به زن برداشته است تا این موضوع را بفهماند که زن نیز در ارتباط با خداوند و انجام تکالیف که بر پایه این عقیده است، از جمله، طهارت، عبادت، پیمودن راه درست زندگی و تحمّل سختی های دعوت اسلام و راه پر مشقت آن، با مرد یکی است همان طور که این آیه شریفه می فرماید: (فَاسْتَجَابَ لَهُمْ رَبُّهُمْ أَنِّي لَا أُضِيعُ عَمَلَ عَامِلٍ مِنْكُمْ مِّمَّنْ ذَكَرَ أَوْ أُنْثَىٰ مِنْكُمْ بَعْضُ فَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَآخَرُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأَوْذَوْا فِي سَبِيلِي وَقَاتَلُوا وَقَتَلُوا لَا كُفْرَنَ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَلَا دَخَلَتْهُمْ جَنَاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ ثَوَابًا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَاللَّهُ عِنْدَهُ حَسَنُ الثَّوَابِ) (۲۲) (و خداوند پاسخ آنها را داد و خواسته آنها را اجابت نمود که من عمل هیچ کدام از شما را چه مرد و چه زن ضایع نمیکنم و کسانی که مهاجرت کردند و از کاشانه خویش خارج شدند و در راه من اذیت شدند و جنگیدند و کشته شدند، من گناهان آنها را می بخشم و آنان را وارد بهشت هایی می سازم که جوی ها از زیر درختان آن جاری است و این پاداشی از خداوند است و خداوند بهترین پاداش ها را دارد.) اما در دایره اخلاقی و برخورد با سایر افراد، آیاتی وجود ندارد که بر تفاوت رفتاری زن و مرد دلالت کند بلکه آیاتی که اخلاق پسندیده را مورد توجه قرار داده و به آن تشویق میکند و صفات ناپسندی که آنها را مذمت میکند، خطاب متوجه مردان و زنان است نه یک طرف خاص. خودپسندی و تکبر صفت ناپسندی است که صاحب خود را روانه آتش میکند و آیات قرآن این صفت و دارنده آن را سخت مذمت میکند و اشاره میکند که تکبر، صفت کافران و ستمگران و پادشاهان ستمگر است، در حالی که اقتدار و عظمت از صفات خداوند است و او جَبَّار متکبر است: (السلام المؤمن المهيمن العزيز الجبار المتكبر) (۲۳) (خداوندی که مایه آرامش و مومن و مایه امنیت و شکست ناپذیر و قادر و باعظمت و بر هیچ بشری جایز نیست خود را به این صفات متصف سازد و اگر چنین کند خود را در معرض غضب الهی قرار داده است به این خاطر که خداوند متعال، شیطان و دوستانش را به تکبر متصف ساخته و آنها را مذمت میکند: (سَأَصْرَفُ عَنْ آيَاتِي الَّذِينَ يَتَكَبَّرُونَ فِي الْأَرْضِ) (۲۴) (کسانی که بر زمین تکبر ورزند را از آیات و نشانه های خود محروم می سازم.) (الَّا

ابلیسَ اَبی وَ اسْتَكْبَرَ وَ كَانَ مِنَ الْكَافِرینَ) (۲۵) (جز ابلیس که از سجود خودداری کرد و تکبر ورزید و از کافران گردید). در حالی که خداوند مومنین را اینگونه توصیف میکند که تکبر نمی ورزند و تواضع و فروتنی از صفات آنان است: (إِنَّ الذِّینَ عِنْدَ رَبِّكَ لَا یَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ) (۲۶) (مومنین از عبادت پروردگار خود تکبر نمی ورزند). صفت بخل نیز از رذایلی است که خداوند آن را مذمت کرده و این مذمت شامل دو صفت خست و اسراف (که عدم بخشش) است، می شود که در مقابل آن، بر میانه روی و درست مصرف کردن تشویق می نماید. (وَلَا تَجْعَلْ یَدَکَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِکَ وَلَا تَبْسُطْهَا کُلَّ الْبَسِطِ فَتَقْعَدَ مَلُومًا مَّحْسُورًا) (۲۷) (دستان خود را آن چنان به گردنت میند (خسیسی) و نه آن قدر آنها را باز نگه دار (اسراف) که در نهایت پشیمان شوی و حسرت بخوری). شجاعت از اخلاق پسندیده اسلامی است که اسلام، آراسته شدن به آن را در رودررویی و مبارزه طلبی در راه دعوت به خدا و استقامت و پایداری بر این راه بزرگ، مورد توجه قرار داده است. در مقابل این صفت ترص از صفات را پسندی است که دارنده خود را به فرار و خواری در برابر دفاع از حق و یاری آن، میکشاند. پیام آور و پیام رسان مسلمان چه مرد باشد و چه زن در این صفات که سازند آن شخصیت و شکل دهنده آن است، با هم مشترکند. شجاعت از صفات مریم دختر عمران بود؛ وقتی که خداوند روح امین را بر او نازل کرد تا به مریم عیسی را بشارت دهد بدون اینکه او با کسی ازدواج کند: (قَالَتْ اَبیْ یَکُون لّی غَلامٌ وَلَمْ یَمْسَسْنِی بَشْرٌ وَلَمْ اَکُ بِغِیًّا... فَأَتَتْ بِه قَوْمَهَا تَحْمِلُهُ، قَالُوا یَا مَرْیَمُ لَقَدْ جِئْتِ شَیْئًا فَرِیًّا) (۲۸) (مریم چنین گفت خداوند چگونه صاحب فرزندی شوم در حالی که با کسی ازدواج نکردم و پیش از این من زن بدکاره ای نبودم. عیسی را به میان قوم خود آورد، و به او گفتند ای مریم چیز حیرت انگیزی آوردی). شجاعت، سلاح آسیه در برابر فرعون بود وقتی بین دو چیز مخیر شد: اول اینکه همان بانوی سابقه که از تمام بهره هایی که فکر بشر به آن می رسد که مال و مقام و سروری است، بماند یا اینکه به عذاب سختی که از جانب همسر ستمگرش او را در برابر ایمان به خداوند قهار، تهدید میکرد، تن دهد و او از میان این دو راه، ملاقات پروردگار و رستگاری در بهشت را اختیار نمود: (رَبِّ اِبْنِ لّی عِنْدَکَ بَیْتًا فِی الْجَنَّةِ وَ نَجِّنِی مِنْ فِرْعَوْنَ وَ عَمَلِهِ وَ نَجِّنِی مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِینَ) (۲۹) (خداوند، برای من در بهشت خانه ای نزد خود بساز و مرا از فرعون و عملش و قوم ستمگر رها ساز). همچنین شجاعت در مادر موسی علیه السلام مجسم گردید آن زمان که امر الهی را اجابت نمود و جگر گوشه خود را در صندوق در بسته ای در میان آب رها ساخت در حالی که قلب او آرام و مطمئن بود از اینکه خداوند او را نجات خواهد داد و به سوی او بازخواهد گردانید همان طور که خداوند به او وعده داده بود: (وَأَوْحِیْنَا إِلَىٰ اِمْرِیْهِ اَنْ اَرْضِعِیْهَا فَاِذَا خَفَتْ عَلَیْهِ فَاَلْقِیْهِ فِی الْیَمِّ وَ لَا تَخَافِ وَ لَا تَحْزَنِ اِنَّا رَادُّوْهُ اِلَیْکَ وَ جَاعِلُوْهُ مِنَ الْمُرْسَلِینَ) (۳۰) (ما به مادر موسی الهام کردیم که فرزندت را شیر بده و چنانچه بر جان او بیمناکی او را به دریا بینداز و مترس و نگران مباش که ما او را به تو بازخواهیم گرداند و از فرستادگان خواهد بود). به غیر از مواردی که ذکر کردیم، زنان زیادی بودند که در راه دعوت به اسلام و پایداری در راه حق و مستقیم از خود شجاعت نشان دادند. ۴- فراگیری خلافت الهی: خداوند متعال می فرماید: (وَ اِذَا قَالَ رَبِّکَ لِلْمَلٰٓئِکَةِ اِنِّیْ جَاعِلٌ فِی الْاَرْضِ خَلِیْفَہٗ...) (۳۱) (خداوند به ملائکه فرمود که من روی زمین خلیفه ای قرار خواهم داد....) خداوند متعال انسان را آفرید و او را روی زمین جانشین خود قرار داد. جانشینی که در آیه مطرح شده یک جانشینی و خلافت الهی است که چنانچه انسان در مسیر الهی و حق گام بردارد قطعاً به آن دست خواهد یافت ولی انسانی که راه شیطان و گمراهی را در پیش گیرد از این خلافت محروم خواهد ماند. بنابراین می توان گفت ایمان و خلافت ملازم یکدیگرند، هر کس ایمانش قوی تر باشد به خلیفه الهی سزاوارتر است و این خلافت - خلیفه اللهی - قابل عزل و نصب نیست و هیچ انسانی نمی تواند ادعای جانشینی کند چرا که از جانب پروردگار است و خداوند این خلافت را مربوط به جنس مرد یا زن نمی داند بلکه آن را ناشی از ایمان افراد می داند و هر انسانی - چه مرد و چه زن - مادامی که در راه حق و فضیلت گام بردارد، جانشین خدا روی زمین است ولی اگر راه گمراهی و فساد اختیار کند از دایره خلافت الهی خارج و تحت حکومت شیطان خواهد بود. ۵- زن مومن در آیات قرآن: در قرآن کریم نمونه های فراوانی از زن با ایمان، نیرومند و استوار که ایمانش را از روی دوراندیشی و

روشنفکری و دقت در ساختن شخصیتی که تبعات دعوت اسلامی و رودررویی با محیط اطراف را با صبر و شکیبایی طی میکند، وجود دارد. همچنین زن را در حالات اجتماعی متعددی به تصویر میکشاند که ممکن است هر کدام از آنان را با سختی ها و مشقت های فراوانی در راه دستیابی به قله فروتنی و خضوع در برابر خداوند متعال روبرو می سازد. از میان این زنان، مریم دختر عمران است که سخنان پروردگار خویش را تصدیق کرد و به کتاب او ایمان آورد و با تمام وجود در طول زندگی در برابر او خاضع بود و خداوند نیز او را بر دیگر زنان هم عصرش برتری داد. (وَ اذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ وَ طَهَّرَكِ وَ اصْطَفَاكِ عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ) (۳۲) (ملائکه به مریم چنین گفتند که خداوند تو را برگزید و پاکیزه ساخت و تو را بر زنان عالم برگزید). و مادر موسی علیه السلام از نمونه های دیگری است که خداوند به او چنین الهام میکند: (وَ اوحینا الی ام موسی اَنْ اَرْضِعِیْهِ) (۳۳) دیگری ساره همسر ابراهیم علیه السلام که ملائکه با او سخن گفتند و او را به فرزندی نوید دادند. (وَ اَمْرَاتُهُ قَائِمَةٌ فَضَحَكْتُ فَبِشْرَانَا بِاسْحَاقَ) (۳۴) (همسر ابراهیم که ایستاده بود و این امر (باردار شدنش) را به شوخی گرفت ولی ما او را به اسحاق بشارت دادیم). هاجر همسر حضرت ابراهیم علیه السلام که با ایمان خود به خواست الهی اقرار فرمود وقتی حضرت ابراهیم علیه السلام او را با اسماعیل در سرزمین بی آب و علفی تنها گذاشت در حالی که ترس و تنهایی و گرسنگی و تشنگی بر آنان فشار می آورد ولی او صبر نمود تا رحمت الهی شامل حال آنان گردید: (رَبَّنَا اِنِّیْ اُسْکَنْتُ مِنْ ذُرِّیَّتِیْ بُوَادٍ غَیْرِ ذِی زَرْعٍ عِنْدَ بَیْتِکَ الْمُحَرَّمِ رَبَّنَا لَیْقِمُوا الصَّلَاةَ فَاجْعَلْ اَفْئِدَهُ مِنَ النَّاسِ تَهْوِیَ اِلَیْهِمْ وَ ارْزُقْهُمْ مِنَ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ یَشْکُرُونَ) (۳۵) (خداوندا، زن و فرزند خود را در بیابان بی آب و علفی در کنار خانه تو ساکن نمودم تا نماز را بپادارند، پس دل های مردم را به سمت آنان فراخوان و از نعمت های خود به آنان روزی ده تا نعمت تو را سپاس گویند). از دیگر زنان با ایمان بلقیس ملکه سرزمین سبا بود که هر قدرت و بزرگواری که ممکن بود انسان را به غرور و تکبر کشاند، در اختیار داشت: (اِنِّیْ وَجَدْتُ اَمْرَاةً تَمْلُکُهُمْ وَ اَوْتِیْتُ مِنْ کُلِّ شَیْءٍ وَلَهَا عَرْشٌ عَظِیْمٌ) (۳۶) (هدهد به سلیمان چنین عرض کرد که در سرزمین سبا زنی را یافتم که بر آنان حکومت میکرد و از تمام نعمت ها و قدرت ها برخوردار بود و ملکی بس عظیم داشت). ولی این زن با تعقل و حسن تدبیرش دعوت الهی را پذیرفت و به حضرت سلیمان ایمان آورد و راه هدایت را برگزید پس از آن که از ته مانده خرافه های جاهلیت که در زمان او فراگیر بود، نجات یافت: (وَ صَدَّهَا مَا کَانَتْ تَعْبُدُ مِنَ دُونِ اللّٰهِ اِنَّهَا کَانَتْ مِنْ قَوْمٍ کَافِرِیْنَ) * قَالَتْ رَبِّ اِنِّیْ ظَلَمْتُ نَفْسِیْ وَ اَسْلَمْتُ مَعَ سُلَیْمَانَ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ) (۳۷) (آن چیزهایی را که به غیر از پروردگار عبادت میکرد او را از تسلیم بازمی داشت چون او از قوم کافران بود. ولی چنین گفت که خدایا من به خودم ظلم نمودم و با سلیمان به پروردگار جهانیان، تسلیم می شوم). خداوند متعال زن مومن را نمونه بارز و زنده ای برای تمام مردان و زنان با ایمان معرفی میکند تا این مفهوم را برساند که زن این توانایی و قدرت را دارد تا بر تمام کشمکش های بی پایه و بی اساس غلبه کند و برتری یابد و این زن با ایمان همان گونه که الگویی برای زنان است، برای مردان نیز الگو و نمونه است. خداوند متعال در این باره می فرماید: (وَ ضَرَبَ اللّٰهُ لِلَّذِیْنَ اٰمَنُوا اِمْرَاةً فِرْعَوْنَ اِذْ قَالَتْ رَبِّ اِنِّیْ لِیْ عِنْدَکَ بَیْتًا فِی الْجَنَّةِ وَ نَجِّنِیْ مِنَ فِرْعَوْنَ وَ عَمَلِهٖ وَ نَجِّنِیْ مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِیْنَ) * وَ مَرْیَمَ ابْنَتَ عِمْرَانَ الَّتِیْ اٰحْصَنَتْ فَرْجَهَا فَنَفَخْنَا فِیْهِ مِنْ رُّوحِنَا وَ صَدَّقَتْ بِکَلِمَاتِ رَبِّهَا وَ کَانَتْ مِنَ الْقَائِمِیْنَ) (۳۸) (و خداوند برای آنان که ایمان آوردند زن فرعون را به عنوان نمونه آورد هنگامی که به پروردگار خویش عرض نمود که برای من در بهشت خانه ای نزد خود ساز و مرا از فرعون و عملش و قوم ستمگر نجات ده. و دیگری مریم دختر عمران بود که پاکدامنی خویش را حفظ کرد و ما از روح خود در او دمیدیم و او به گفته های پروردگار و کتاب هایش ایمان آورد و آنها را تصدیق کرد و از متواضعان و فروتنان بود). حضرت مریم در این آیه از قانتین بود- چه مردان و چه زنان- (نه اینکه فقط از قانتان (زنان فروتن) باشد) تا تأکیدی بر این مفهوم باشد که الگو و نمونه ای برای تمام افراد با ایمان

خداوند متعال می فرماید. (فبشّر عباد الذین یسمعون القول فیتبعون احسنه* اولئک الذین هداهم الله و اولئک هم اولوالالباب) (۳۹) (به بندگانی که سخن مرا گوش می دهند و بهترین آن را پیروی میکنند بشارت بده. آنان کسانی هستند که خدا آنان را هدایت فرمود و آنان صاحبان اندیشه هستند.) ۱- تعریف عقلی عقل در لغت به معنای بازداشتن و نهی کردن و تبات در کارها می باشد. و عقل را بدین جهت عقل نامیدند که صاحب خود را از افتادن در مهلکه ها نجات می دهد یعنی او را از انجام آن کارها باز می دارد. (۴۰) عقل، بستن و خودداری کردن است و به این جهت ادراک آدمی را ادراک نامیدند که عقل را به آن گره می زند، یکی از قوایی که انسان کارهایش را با آن انجام می دهد و بین شرّ و خیر و حقّ و باطل را تشخیص می دهد همین قوای عقل است که در برابر آن دیوانگی، نابخردی، حماقت، نادانی و دیگر تعابیر می باشد. (۴۱) عقل وسیله ارتباطی انسان با خود، جامعه و جهان می باشد که دلالت بر ثبات کارها و جلوگیری از افتادن در گرفتاری ها میکند. (۴۲) بنابراین عقل قوه باشعور و فکر هوشیار و بیداری است که از آن به ادراک تعبیر میکنند که همراه با عمل باشد. لذا کسی که چیزی را درک کند ولی اراده انجام آن را نداشته باشد را نمی توان عاقل نامید یا اگر شخصی چیزی را بنا بر حقیقت آن درک نمیکند، نیز نمی تواند عاقل باشد. عقل - در شریعت - وسیله و ابزار عبادت و رسیدن به بهشت است که انسان می تواند با قوه عاقله خود بر غرایز و امیال نفسانی خود - در حدّ اعتدال نه سرکوب - فائق آید، به درگاه الهی نزدیک تر میگردد. در نتیجه مجموعه ادراک و عمل، عقل نامیده می شود. (۴۳) همان گونه که در روایات آمده عقل چیزی است که با آن عبادت خداوند و بهشت حاصل میگردد (۴۴) لذا انسانی از نظر عقلی کامل تر باشد به خدا نزدیک تر است. در قرآن آیات فراوانی داریم که رابطه ایمان و عقل را بیان میکند. (من یرغب عن مله ابراهیم الا من سلفه نفسه) (۴۵) (هیچ کس از دین ابراهیم علیه السّلام رویگردان نیست مگر آنان که خود را به نادانی و حماقت زدند.) از آیات قرآن فهمیده می شود نشانه و علامت عقلی که در آن هدایت شدن است، پیروی کردن از حقّ است. لذا عقل آن چیزی است که با آن دین الهی پیروی شود. ارزش عقل زمانی شناخته می شود که انسان در کارها با نگرشی دور از علل و عوامل فشار به موضوع پردازد تا نتایج صحیحی عاید او شود تا در نوسانات زندگی، پایداری و استقامت خود را حفظ نماید. ۲- انواع عقل علماء عقل را به دو نوع تقسیم کرده اند: الف) عقل نظری: و آن عقلی است که حقیقت اشیاء را درک میکند و از این راه به معارف، علوم و اخبار دست می یابد. ب) عقل عملی: و آن عقلی است که عهده دار برگرداندن علم به عمل همراه با جزم و اراده است. و ایمان چیزی نیست که از عقل نظری حاصل گردد بلکه عقل عملی است که عهده دار آن است. عقلی که انسان را به حقّ، عمل و پیمودن راه فضیلت و پرهیزکاری دعوت میکند، عقل عملی است که بر حسن و قبح کارها احاطه دارد نه عقل نظری که فقط حقایق اشیاء را درک میکند. عقل عملی مقدمات حکمت را از عواطف و احساسات درونی بشر دریافت (۴۶) میکند. ۳- عقل و مسئولیت پذیری در شریعت اسلامی عقل به عنوان یکی از مقدمات انجام واجبات و تکالیف دینی شرط است، که پاداش و کیفر اعمال بر آن مترتب است. لذا هر تکلیفی مشروط به توانایی عقلی است و در تکالیف الزامی و غیرالزامی هیچ تفاوتی وجود ندارد، همان گونه که در تکالیف طلبی که شامل وجوب و استحباب است، توانایی عقلی شرط است. در تکالیف زجری که شامل حرمت و کراهت است نیز، توانایی عقلی شرط می باشد. (۴۷) بنابراین عقل آن مسئولیتی را که آیه شریفه ذیل از آن به امانت ی که از ابتدای آفرینش به عهده انسان گذاشته شده، تعبیر میکند، محدود می سازد: (و لقد عرضنا الامانه علی السموات و الارض و الجبال فابینن ان یحملنها و اشفقن منها و حملها الانسان انه کان ظلوماً جهولاً) (۴۸) (ما امانت را بر آسمان ها و زمین ها و کوه ها عرضه نمودیم ولی آنان از به دوش گرفتن آن خودداری کردند و از آن ترسیدند و در نهایت انسان آن را پذیرفت در حالی که او بر خود بسیار ستم میکند و جاهل است.) شارع مقدّس مسئولیت اعمال و کردار انسان و پاداش و کیفری که مترتب بر آنهاست را بر دوش انسان نهاده است و من جمله عناصر و عوامل تشکیل دهنده این مسئولیت، عقل و اراده است. اسلام هیچ تفاوتی در به دوش گرفتن این مسئولیت بین مرد و زن قایل نشده چون خود قرآن بر تساوی مسئولیت پذیری زن و مرد تأکید دارد. "للرجال نصیب مما اکسبوا و للنساء نصیب مما

اکتسب) (۴۹) (هر کدام از مردان و زنان به اندازه چیزهایی که به دست آوردند، نصیب و بهره ای خواهند داشت). همان گونه که مردان نتیجه کردار خویش را می بینند و مسئول تمام کارهایی هستند که از آنان سر می زند، زنان نیز نتیجه کارهای خویش را چه خوب و چه بد می بینند و مسئول کارهایی هستند که از آنان سر می زند. خداوندی که این مسئولیت اجرای اوامر و نواهی خود را بر دوش انسان نهاده به قدرت و توانایی این موجود نیز علم داشت. و منشأ این قدرت همان قوای عاقله ای اشماکه در وجود بشر قرار دارد و به این جهت است که خداوند مردم را بر اساس توانایی عقلی و ادراکی آنها، پاداش و کیفر می دهد. عدل الهی اقتضاء دارد که تکلیف متناسب با توانایی عقلی انسان باشد. بنابراین از این طریق می توانی بین کمال عقل و واجباتی که انسان از جانب پروردگار خود مکلف به انجام آنهاست مقایسه ای ایجاد کنیم. و از این راه می توانیم توانایی ها و ملکات عقلی را که خداوند در وجود زن به ودیعه نهاده است مشخص کنیم و آن را با توانایی های عقل که در وجود مردان به ودیعه نهاده شده مقایسه نماییم. اگر بین زن و مرد در تکالیف الهی تفاوتی باشد در آن صورت قوای عقلانی زن و مرد نیز با هم متفاوت است ولی چنانچه تکالیف دینی و الهی زن و مرد با هم مساوی باشد در آن صورت چاره ای جز این نیست که به تساوی قوای عقلانی زن و مرد حکم کنیم.

۴- ارتباط شهادت (گواهی) با عقلی ادای گواهی یا شهادت عبارت است از دستیابی به حقیقت در واقعه ای که مورد شهادت واقع شده است، به این صورت که شاهد به آنچه دیده و شنیده و به آن یقین دارد، شهادت دهد. امکان دارد که این مطلب با یک شاهد حاصل شود یا امکان دارد رضایت یک شاهد حاصل نشود در این صورت شرع، گواه و شاهد دیگری را به ضمیمه شاهد اول برای تأکید این شهادت و گواهی آورده است. ارتباط بین گواهی دادن و عقل کامل در چیست؟ آیه قرآن چنین می فرماید: (و استشهدوا شهیدین من رجالکم فان لم یکونا رجلین فرجل و امراتان ممن ترضون من الشّهداء ان تضلّ احدهما فتذکر احدهما الاخری) (۵۰) (دو شاهد از مردان بیاورید و اگر دو مرد نبود، یک مرد و دو زن، به عنوان شاهد از کسانی که شهادت آنها را قبول دارید بیاورید که اگر یکی از زنان اشتباه کرد دیگری به او یاد آوری نماید). در اینجا انضمام شاهد دوم چیزی از شاهد اول نمی‌کاهد بلکه تأکید و تشبیهی بر درستی حادثه ای است که شاهد آن بودند. در آیه کریمه به شهادت دو زن که آن را به عدالت نزدیک تر می داند اشاره میکند ولی علت آن را عقل و تفکر زن نمی داند، بلکه می گوید ممکن است علت آن عدم دستیابی و هدایت به سمت حق و حقیقت باشد، و این حالتی نیست که همیشه ملازم زنان باشد، همان طور که آیه کریمه فوق- اولاً- با آوردن اداة شرط و- ثانیاً- با آوردن و ضمیمه کردن شهادت زن دیگری به شهادت زن اول، به آن اشاره دارد. (که حالت ثابتی در زنان نیست). در نتیجه این آیه هیچ اشاره ای به ضعف عقلی زنان نکرده است بلکه به احتمال وجود خطا و عدم هدایت به حق در شاهد (زن) اول اشاره میکند. منشأ گمراهی و ضلالت در شهادت زن این ضلالت و گمراهی امکان دارد به چند علت باشد: فراموشی: آنچه از آیه کریمه فهمیده می شود این است که زن اول را از فراموشی در شرح و توضیح حادثه، بر حذر می دارد چون کلمه ای که بعد از آن آورده "فتذکر" اشاره به یاد آوری دارد، و یاد آوری در صورتی است که فرد به چیزی علم داشته باشد ولی فراموشی حاصل شود که با یاد آوری، دوباره آن چیز نزد شخص معلوم می شود. در نتیجه این فراموشی اقتضا میکند زن دیگری باشد که زن اول را به آنچه فراموش کرده، یاد آوری نماید. و هیچ ضرورتی وجود ندارد که ما این فراموشی را ناشی از ضعف یا کمبود عقل بدانیم مگر در صورتی که به سلول های مغزی آسیب رسیده باشد به طوری که خواص و قابلیت خود را در نگهداری معلومات و به حافظه سپردن آنها را از دست داده باشد یا به جهت اضطرابات در فیزیولوژی مغز باشد که از بیماری هایی است که کهنسالان- چه مرد و چه زن- به آن مبتلا- میگردند یا وجود فشارهای روحی و غیره که باعث اختلال عقلی میگردد. ولی در حالت عادی می بینیم که اغلب فراموشی به هر دلیلی که باشد، به خاطر کم توجهی یا مشغول بودن ذهن به اموری است که از بیان حوادث به طور مفصل و دقیق جلوگیری میکند، یا به این علت که آن مسأله کم اهمیت بوده یا در زندگی انسان از چنان اولویتی برخوردار نبوده است، بنابراین انسان آن را به فراموشی می سپارد. بنابراین فراموشی زن از بیان دقیق و مفصل امور، ممکن است نه یکی از علل هایی که

ذکر کردیم برگردد و این طور نیست که ضعف عقلی یکی از خصوصیات زن باشد که برخی چنین برداشتی دارند. دلیل آن هم این است که زن در محدوده مسئولیت های روزانه خود و توجه و اعتمادی که در کارهای مربوط به خود دارد قطعاً باید از حافظه ای قوی و حضور ذهن و دقت در ریزه کاری های آن برخوردار باشد. ولی انسانی که دچار ضعف عقلی باشد حال به علت بیماری جسمی یا روانی که باشد حتی در کوچک ترین چیزهای روزانه نیز دچار فراموشی میگردد. اغلب بانوان ذهنشان مشغول کارهای منزل و فرزندان و دقت و توجه بر این محور می باشد حتی اگر خارج از منزل مشغول به کاری باشند. در واقع زن مشغول کارهای منزل و تربیت فرزندان و وظیفه مادری است لذا ممکن است تفصیل حادثه ای را که مشاهده نموده است، فراموش نماید. بنابراین یاد آوری زن دیگر و کمک او از این باب، به عدالت شایسته تر و مناسب تر است. در حالی که ذهن و توجه مردان اغلب به چیزهای خارج از محدوده منزل و فرزندان است و بیشتر به ریزه کاری هایی که در بیان شهادت و گواهی به آن نیاز است، توجه دارد. شاید در درستی مطلبی که بیان کردم بتوان این مطلب را گفت که مرد نسبت به ریزه کاری های منزل، توجهی ندارد چون از اولویت های زندگی او به حساب نمی آید بنابراین این امور مجال زیادی را از ذهن و حافظه او را مشغول نمی سازد و شاید بتوان گفت در چنین مواردی اگر نیاز به شهادت مرد بود نیاز به وجود فرد دیگری بود تا ریزه کاری ها و شرح و توضیح مطالب را به او یاد آوری نماید. ۲- تجربه کم: ممکن است علت ضلالت به کم تجربه بودن زن برگردد که گنجایش فهم تفصیل و پیچیدگی های موضوع را نداشته باشد، لذا به دنبال این موضوع وقتی نیاز به شهادت زن باشد، قادر به بیان تمام ریزه کاری های مطلب به طور دقیق و روشن نباشد، بنابراین کمک و یاری زن دیگر در یاد آوری پیچیدگی های مطلب، مثمر ثمر خواهد بود. برخی بر این عقیده هستند که ممکن است علت فراموشی زن، این است که با جلسات داد و ستدها و مذاکره ها، خیلی در ارتباط نیست چون اسلام حد و حدودی را در ارتباط با مردان برای زن در نظر گرفته که حتماً از پس پرده و حجاب باشد. " زن در اسلام از شرایطی برخوردار است که حق ارتباط با مردان بیگانه و پیوستن به داد و ستدها و مذاکرات آنان را ندارد مگر اینکه از پس حجاب باشد. بنابراین عروض فراموشی به او خیلی نزدیک به ذهن است و ممکن است داستان را فراموش کند یا محکم کاری های بعضی از امور یا پیچیدگی های موضوع را از یاد ببرد بنابراین شهادت و گواهی او در معرض تزلزل و ناپایداری است و باعث مخفی ماندن حکم می شود و ممکن است حقی، باطل گردد، بنابراین آنچه به احتیاط نزدیک تر است اینکه برای بیان حق، زن دیگری به عنوان شاهد باشد که اخص زن اول چیزی را فراموش کرد به او یاد آوری می نماید (۵۱)." و ما ممکن است با این عقیده که احتمال دارد زن جزئیات داستان و حادثه را فراموش کند موافق باشیم ولی این طور نیست که اسلام زن را از ارتباط داشتن با مردان بیگانه مگر از پس پرده منع کرده باشد. اسلام زن را از ارتباط داشتن با جادعه و اشتغال در کارهای تجارتي، سیاسی و اجتماعی منع نکرده است تا بتواند جزئیات داد و ستدها و مذاکرات را فراگیرد و با آنچه در جامعه روی می دهد آشنا گردد. بله اسلام آن ارتباطی را ممنوع کرده که خارج از محدوده اخلاق اسلامی باشد که دین آن را مطرح نموده است ولی ارتباط در حد خودش حرام نیست و منجر به فساد و انحراف نمی شود بلکه عدم التزام (ملتزم نشدن) به مقررات اخلاق اسلامی است که انسان را در معرض سقوط قرار می دهد. از طرف دیگر اسلام، معامله زن با مرد را از پس پرده واجب نکرده است چون آنچه بر زن واجب است این است که هنگام داد و ستد، بدن زن و زینت های او پوشیده باشد. اگر قرار بود که این داد و ستد از پس پرده باشد لزومی به پوشاندن بدن زن وجود نداشت. سیاق و ظاهر آیه نیز بر این مطلب تاکید دارد چون آیه اشاره به معامله های تجاری و قرض های مالی میکند که معمولاً زنان از آن تجربه و اطلاع ندارند و خارج از محدوده اهتمام و توجه آنان است: (یا ایها الذین آمنوا اذا تداینتم بدین الی اجل مسمی فاکتبه...) (۵۲) (ای کسانی که ایمان آوردید اگر قرضی گرفتید و مدت آن را معین نمودید، آن را بنویسید....) و قانونگذار اسلام، مردان را به شهادت دادن در این کارها دعوت نموده است چرا که آنان شرعاً مکلف به اشتغال در جامعه اسلامی هستند تا نفقه زن و فرزندان خودش را تأمین نمایند. بنابراین به نظر می رسد که زن در اداء شهادت با مرد یکی است و در اصل شهادت دادن تفاوتی

بین آن دو نیست در حالی که اسلام زن را از مسئولیت کسب درآمد و انفاق معاف دانسته و نفقه او را تضمین نموده است لیکن با این وجود باز هم از زن خواسته شده تا شهادت دهد و او را از زمینه هایی که امکان اشتغال در کارهای تجارتي و مالی وجود دارد یا اطلاع و آگاهی بر جزئیات داد و ستدها گرچه سر و کار زیادی با آنها ندارد، دور نساخته است. ۳- عاطفه: شاید این ضلالت و گمراهی از طبیعت عاطفی زن نشأت گیرد که این همان چیزی است که آیه کریمه به ما الهام میکند. از آنجا که عاطفه در وجود زن بیشتر از مردان است. چرا که عناصر وجودی زن با جنبه عاطفی پیچیده شده چرا که شخصیت زن این شایستگی را دارد که منشأ صدور محبت و مهربانی در زندگی خانوادگی باشد. وظیفه مادری این عضو بیولوژیکی، نیاز به استعداد روحی دارد. این وظیفه استدعا میکند که زن از چنان روحیه برخوردار باشد که در برابر اجابت کارها با سرعت و نشاط و با اجابت وجدانی و عکسی عملی سریع اقدام نماید و نیاز به فکر کردن و دقت طولانی و کند نداشته باشد. و عاطفه انسان را به سرعت در حکم دادن به کاری یا دیدن آن کار در غیر حقیقی خودش میکشاند. این تمایل و گرایش عاطفی امکان دارد- در اداء شهادت- انسان را به انحراف از حق بکشد. در حالی که شهادت و گواهی بر پیمان بستن و تعهد کردن در این گونه معامله هایی که ضامن حقوق افراد می شوند، باید از هر گونه عکس العمل سریع خالی باشد و بدون هیچ تأثیر و تلقینی، بر جریان حادثه آگاه باشند. و وجود دو زن این ضمانت را دارد که اگر اولی از حق منحرف شد، زن دیگر یاد آوری کند. خواست اسلام، ادای حق است بنابراین از زن خواسته شده تا با زن دیگری که از شناخت و تجربه ای که او از آن برخوردار نیست مشورت نماید. و خود این مطلب اشاره دارد به اینکه آن زن دوم قدرت و توانایی توجه به شهادت دادن را مانند یک حالت فطری و درونی دارا باشد. بنابراین عنصر زنانه به طور کلی یک عنصر منفی نیست بلکه یک عنصر مثبتی را برای بیان و اداء حق داراست. و این مورد شبیه آن جایی است که برای بیان شهادت و آوردن دلیل و بینه باید دو مرد عادل باشند که بر آن شهادت دهند. با این وجود این انضمام را دلیلی بر کمبود عقل و ضعف عقل در مرد اول از نظر طبیعت عقلی یا انسانی او به حساب نیاورده است. (۵۳) صورت هایی وجود دارد که شهادت یک زن معادل شهادت یک مرد است. آیات قرآن وقتی سخن از شهادت برای اثبات ارتکاب زنا را مطرح میکند جنس و نوع افرادی که شهادت می دهند را معین نمی سازد بلکه فقط تعداد آنها را معلوم میکند. (وَالَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ) (۵۴) (آن کسانی که به زنان پاکدامن نسبت ناروا می زنند و چهار شاهد نمی آورند.) (وَالَّذِينَ يَأْتِيَنَّ الْفَاحِشَةَ مِنْ نِسَاءٍ كَمْ فَاسْتَشْهَدُوا عَلَيْهِنَّ أَرْبَعَةً مِنْكُم) (۵۵) (آن زنان (شما) که مرتکب این عمل زشت می شوند از میان خودتان چهار شاهد علیه آنان بیاورید.) (وَلَوْلَا جَاءُوا عَلَيْهِ بِأَرْبَعَةٍ شُهَدَاءَ)؛ (۵۶) (اگر بر این مطلب چهار شاهد نیاورند.) که این آیه در مورد شهادت بر این عمل زشت (زنا) که در زمان پیامبر اتفاق افتاد سخن میگوید. و شهادت و گواهی یک زن نیز در مطلبی که مربوط به زنان است نیز مورد پذیرشی واقع می شود. همچنین شهادت زن در نقل روایات و احادیث نبوی مورد پذیرش می باشد همان طور که در تاریخ اسلامی از سیره مسلمانان قابل مشاهده است. زنانی بودند که احادیث نبوی و اهل بیت علیهم السلام و اصحاب آنان را نقل میکردند و نظر یک زن که مورد ثقه و اطمینان بدون نیاز به اسناد دادن نظر آن به نظر زن دیگر، پذیرفته می شد. و کتب احادیث چه آنهایی که از طریق اهل بیت و چه آنهایی که از طریق اهل سنت وارد شده، احادیثی را که بسیاری از مردان آن احادیث را از آنها گرفته اند، روایت کرده اند. گاهی اوقات یک مرد میگفت که فلان خانم، این حدیث را به من گفت. و چه بسا مردانی بودند که زبردست زنان محدث درس می آموختند و شاگرد آنها بودند همان طور که بسیاری از کتب حدیث و سیره آن را بیان میکنند. ابن حزم در رساله خود با نام "اسماء الصحابه الرواء و ما لكل واحد من العدد" نام تعداد زنانی که نقل حدیث میکردند و تعدادی از احادیث را از آنها آورده است، بیان میکند. (۵۷) برای عایشه ام المومنین ۱۲۱۰ حدیث، ام سلمه ام المومنین ۳۷۸ حدیث، اسماء دختر یزید فرزند سکن ۸۱ حدیث، میمونه ام المومنین ۷۶ حدیث، حبیبه ام المومنین ۶۵ حدیث، ام حبیبه ام المومنین ۶۰ حدیث، اسماء دختر عمیس ۶۰ حدیث، ام هانی فرزند ابی طالب ۴۶ حدیث، ام عطیه ۴۰ حدیث بر شمرده است و همین طور اسماء و نام های دیگر زنان صحابی که حدیث نقل

میکردند را تا تعداد ۱۲۶ نفر ذکر میکند. کسانی هستند که از آیه ذیل به عنوان دلیل و گواهی بر نقصان عقل زن استشهاد میکنند: (أَوَمَنْ يُنْشِئُ الْحِلْيَةَ وَهُوَ فِي الْخِصَامِ غَيْرَ مُبِينٍ) (۵۸) (آیا کسی که به زیب و زیور پرورده می شود (مانند دختران) و او در خصومت از حفظ حقوق خود عاجز است، لایق فرزندی خداست؟) برخی از این آیه این را می فهمند که نگاهی که قرآن به زن کرده است نگاهی است که زن زمینه ساز زینت است و تلاشی و کوشش زن بر محور خود آرای و ظاهرنمایی است و زن برای بهره مند ساختن مرد آفریده شده و تمام عناصر ضعف در وجود زن نهفته است، که باعث می شود زن صلاحیت دخالت در زندگی عمومی که مرد برای آن آفریده شده نداشته باشد. برخی دیگر این آیه را دلیلی بر عدم صلاحیت زن در امر حکم و قضاوت دانسته اند بنابر اینکه "آیه کاشف از عجز و ناتوانی زن در فتوا دادن و حل کردن منازعه ها و درگیری ها ("... ۵۹) در حالی که این آیه، رفتار معینی را که در آماده سازی و تربیت دختران، به طور منفی بر تشکیل شخصیت زن اثر میگذارد، ردّ میکند و ناپسند می شمارد و اشاره نمیکند که شخصیت زن، شامل رفتارهای صنفی است. چون از کلمه "ینشأ" پرورش و آماده سازی را درمی یابیم. بنابراین آیه کریمه به ضعف و ناتوانی زن به عنوان یک حالت تکوینی اشاره نمیکند بلکه چه بسا روش معین و مشخصی را در پرورش زن که می تواند اثرات منفی بر چگونگی تبلور شخصیت زن داشته باشد، ردّ می نماید. بنابراین عوض کردن یک روش رفتاری با روش دیگر می تواند اثر مثبتی بر پیشرفت شخصیت زن و پرورش توانایی های انسانی او داشته باشد. بنابراین آیه مورد بحث، در قلمرو تربیت و آماده سازی زن، در حرکت است، به خصوص که زن از استعداد ذاتی، جهت گرفتن علل و عوامل توانایی فکری و جنبشی، برخوردار است. (۶۰) بنابراین آماده سازی زن، برای ساختن شخصیت انسانی او را مورد هدف قرار گرفته، نه فقط شخصیت زن بودن او را. زن باید طوری تربیت شود که انسانی فعال در دیگر کارهای اجتماعی باشد، همان گونه که به عنوان همسر و مادر، پرورش می یابد. همسر بودن و مادر بودن، تمام محور زندگی زن نیست بلکه جزیی از آن است.

شاخه دوم- جایگاه زن در جامعه اسلامی

اول- قانون توزیع ارث

خداوند تبارک و تعالی می فرماید: **الزَّالِجَالُ نَصِيبٌ مِّمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ، مِمَّا قَلَّ مِنْهُ أَوْ كَثُرَ نَصِيبًا مَّفْرُوضًا** (۶۱) (برای مردان از آنچه والدین و نزدیکان مرد پس از مرگ خود برجای میگذارند، نصیب و بهره ای است همچنین برای زنان از آنچه والدین و نزدیکان ترک میکنند نصیب و بهره ای است، چه کم و چه زیاد باشند، نصیب مفروض و واجبی است.) ارث عبارت است از مالی که شخص فوت شده بدون وصیت برجای میگذارد که به تعدادی از افراد زنده می رسد و مالک آن می شوند. ارث از سنت های قدیمی است که جامعه انسانی آن را از زمان های دور می شناخته است. در جامعه ها و تمدن های انسانی، قانون ارث، اختلاف زیادی پیدا کرد که مادر صدد بیان آن نیستیم و آنچه برای ما مطرح است قانون ارث اسلامی است. قانونی که ما در صدد بیان آن هستیم بر دو پایه و محور اساسی، استوار است: پایه اول: صله رحم یا نزدیکی که بین فرد و نزدیکانش وجود دارد، چه مرد باشد چه زن، چه بزرگ باشد چه کوچک حتی جنینی که در شکم مادر است را شامل می شود. پایه دوم: تفاوت بهره و نصیب زن و مرد در ارث. خداوند عزوجل، پایه کلی و عامی را برای ارث قرار داده است- در اصل آن- که آن حقی است که بر خویشاوندان فرد، قرار داده است که این حق خویشاوندی بر حسب مرتبه و درجه بندی آنها در ساختار خانواده است. و بر اساس همین مبدأ و پایه برای زنان و (همچنین کودکان) حق ارث بردن- مثل مردان- قرار داده است بعد از آن که در جاهلیت به آنان ظلم می شد و حق آنان خورده می شد. ارزش همبستگی و اتفاق نظر در محیط خانواده آن قدر است که اسکلت و ستونی است که محیط خانواده را نگه می دارد و بر وجود و ثبات آن محافظت می نماید از آنجا که محیط خانواده از

این خشت جامعه انسانی است. از نشانه های همبستگی خانوادگی در اسلام، قانون ارث بری از ثروت است که آیه ذیل آن را مطرح می سازد: (یوصیکم الله فی اولادکم، للذکر مثل حظّ الأنثیین، فأن کنّ نساءً فوقَ اثنتینِ فَلَهُنَّ ثُلثًا ما ترکَ وَاِنْ کانتِ واحدهً فَلَهَا النصف، وَاَبویہ لکل واحد منهما السدس مِمّا ترکَ إِنْ کان له ولد فأن لم یکن له ولد وورثه ابواه فَلِلّاهِ الثلث، فأن کان له إخوانه فَلِلّاهِ السدس من بعد وصيته یوصی بها أودین، اباءُ وکم وَاَبناءُ کم لا تدرون ایّهم اقرب لکم نفعاً، فريضه من الله ان الله کان علیماً حکیماً. و لکم نصف ما ترک ازواجکم ان لم یکن لَهُنَّ ولد فان کان لَهُنَّ ولد فلکم الربع مِمّا ترکن من بعد وصیه یوصین بها أودین و لَهُنَّ الربع مِمّا ترکتم إِنْ لم یکن لکم ولد، فان کان لکم ولد فَلَهُنَّ الثمن مِمّا ترکتم من بعد وصيته توصون بها أودین و ان کان رجل یورث کلاله أو امرأة و له أخ أو اخت فلکن واحد فهما السدس، فأن کانوا اکثر من ذلک فهم شرکاء فی الثلث من بعد وصيته یوصی بها أودین غیر مضارٍ وصيته من الله و الله علیم حلیم) (۶۲) (خداوند به شما درباره فرزندانان سفارش میکند، سهم پسر همانند سهم دو دختر است و اگر (ورثه) دختر از دو تن بیشتر باشند سهم آنان ماترک است و اگر (دختری که ارث می برد) یکی باشد نیمی از میراث از آن اوست و برای هر یک از پدر و مادر وی از ارث است این در صورتی است که میت فرزندی داشته باشد ولی، اگر فرزندی نداشته باشد و تنها پدر و مادرش از او ارث می برند برای مادرش و بقیه را پدر می برد و اگر برادرانی داشته باشد مادرش می برد البته پس از انجام وصیتی است که به آن سفارش شده یا دینی که باید استثناء شود. شما می دانید پدران و فرزندانان کدام یک برای شما سودمندترند. این فرضی از جانب پروردگار است زیرا خداوند دانای حکیم است. برای شما (مردان) نصف میراث همسرانان است اگر آنان فرزندی نداشته باشند، اگر فرزند داشته باشند ارث آنان از آن شماست البته پس از انجام وصیت یا دین و از میراث شما (مردان) برای آنان (زنان) است اگر شما فرزندی نداشته باشید اگر فرزند داشته باشید ارث شما از آن ایشان است البته پس از انجام وصیت و استثناء دین. اگر مرد یا زنی که از او ارث می برند کلاله (بی فرزند و بی پدر و مادر) باشد و برای او برادر و خواهری باشد برای هر کدام از آن دو ارث است و اگر آنان بیشتر از این باشند در شریکند البته پس از انجام وصیت و استثناء دین به شرطی که ضرری به ورثه نرساند، این سفارش خداست و خدا دانای بردبار است. در جایی دیگر، آیات برای روشن کردن خطوط کلی قانون توزیع ارث، این گونه شروع می شوند (یستفتونک، قُلْ اللَّهُ یفتیکم فی الکلاله، ان امرؤ هَلَک لیس له ولد و له اختٌ فَلَهَا نصف ما ترکَ وَهُوَ یَرِثُها ان لم یکن لها ولد، فان کانتا اثنتینِ فَلَهُمَا الثلثان مِمّا ترکَ وَاِنْ کانوا إخوانه رجالاً- و نساءً فَلِلذکر مثل حظّ الانثیین، یبین الله لکم أن تضلوا و الله بکل شیء علیم) (۶۳) (از تو می پرسند، بگو خدا شما را در کلاله پاسخ می دهد، اگر فردی بمیرد که فرزندی نداشته باشد ولی خواهر دارد، نصف ماترک را به خواهر می دهند و همچنین او می تواند از خواهرش ارث ببرد اگر فرزند نداشته باشد، اگر دو خواهر باشند ماترک ارث آنهاست. و اگر کلاله خواهر و برادرانی داشته باشد در آن صورت نصیب هر مرد ۲ برابر سهم زن است، خداوند برای شما اینها را روشن میکند تا گمراه نشوید و خداوند به هر چیزی آگاه است.) آیاتی که مطرح شد متضمن اصول و پایه های قانون ارث است که تقسیم ثروت را میان خویشاوندان به صورت ابتدایی مطرح میکند که تفصیل آن بر عهده سنت نبوی و عترت ایشان می باشد. قانون ارث تنها واجبی است که بین زن و مرد تفاوت قابل شده است. دین اسلام، مسئولیت تقسیم مال و ثروت را به طور مفصل و دقیق علاوه بر مسئولیت هایی که ورثه در نظام اقتصادی که اسلام آن را مقرر فرموده، متحمل شده و به عهده گرفته است. بنابراین اسلام اولاً، با منش الهی خود به انسان بر پایه ارزش و معیار انسانی او می نگرد و پس از آن به تکالیف واقعی او در محیط خانواده و جامعه نگاه میکند. میراث نیز جزئی از این ثروتی است که شارع متکفل آن شده است و این تقسیم بندی، متناسب و همسان با مسئولیت های اقتصادی است که در جامعه بر عهده افراد گذارده شده است. زن- در نظام اقتصادی اسلامی- مسئولیت کسب درآمد و در نتیجه آن، نفقه دادن به کسی، حتی خودش هم نیست در حالی که مرد اولین مسئول کسب درآمد مالی و در پی آن نفقه دادن بر کسانی است که زندگی آنان بر عهده اوست. بنابراین، بر اساس این نظام، بهره زن از ارث، ثروت ذخیره ای است که اتفاق آن واجب است در حالی که بهره مرد و سهم

مرد از ارث، ثروتی است که باید صرف زن و فرزند و حتی پدر و مادر شخص، شود.

دوم-امر به معروف

خداوند متعال می فرماید: (وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ) (۶۴) (و از میان شما امتی باشد که به سوی خیر دعوت کنند و به معروف امر کنند و از منکر نهی نمایند که آنان از رستگارانند). پایه و اصل اسلام بر این اساس که هر کدام از مسلمانان مسئول یکدیگرند، استوار است و این تصدیقی بر قول خداوند متعال در آیه ذکر شده، می باشد. و این دعوت، مختص به مرد نیست چون خطاب قرآن شامل هر دو جنس می شود و علاوه بر آن قرآن به اختصاص این امر بر مردان و زنان تأکید میکند: (وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَيَطِيعُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ سَيَرْحَمُهُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ) (۶۵) (مردان و زنان یا ایمان، یاور یکدیگرند که امر به معروف و نهی از منکر می کنند و نماز را بپا می دارند و زکات می پردازند و از خدا و رسولش اطاعت میکنند، خداوند آنان را مورد رحمت خود قرار خواهد داد و خداوند شکست ناپذیر و حکیم است). خداوند متعال عهده دار طرح و برنامه ای شد که همه انبیاء و مومنین در آن برای تغییر شرایط منحرف از راه حق، و آنچه بندگان خدا خواهند و این طرح، همان امر به معروف و نهی از منکر است. زن و مرد در انجام کارهای عامی که آیه شریفه آن را ذکر کرد و بر هر دو واجب است، یکسان هستند و هیچ تفاوتی بین آنان وجود ندارد. به خصوص که قرآن کریم بر وجود یک رابطه ایمانی که مردان و زنان مومن را به هم مربوط می سازد، تأکید میکند. و نتیجه این رابطه ایمانی آن است که آنان- مردان و زنان- مسئول ایجاد جامعه اسلامی و حفظ آن از منحرف شدن از راه مستقیمی که خداوند آن را ترسیم نموده است می باشند. بنابراین مردان و زنان با ایمان، یاور یکدیگرند و همان طور که مرد ولایت و سرپرستی دارد، زن هم می تواند آن گونه باشد و هیچ کس حق حکومت و سلطه گری بر دیگری ندارد مگر حکومتی که بر حق است و آن حکومتی است که همان طور که زن در برابر آن تسلیم است، مرد نیز در مقابل آن سر فرود می آورد. و این همان شرعی است که حدود واجبات و مسئولیت های هر کدام از آنان را در چارچوب جامعه اسلامی، مشخص کرده است. امر به معروف و نهی از منکر از واجبات الهی است که بر مرد و زن در تمام جوانب زندگی واجب است و معروف چه از جانب مرد باشد و چه از جات زن، در هر حال معروف است و منکر نیز با چشم پوشی کردن از انجام دهنده آن، منکر است. شناخت حق از راه شناخت افراد حاصل نمیگردد بلکه حق از آنجا که حق است و باطل از آنجا باطل است، شناخته می شود نه به واسطه انجام دهنده این امور. همچنین قرآن کریم از یاد کسانی که روی زمین سعی در فساد دارند و آنچه خداوند به صله آن امر کرده، قطع می کنند، و هوای نفس خود را به خاطر فتنه جویی و سعی در گمراهی و باطل، تبعیت میکنند، غافل نشده است و در آیات قرآن داریم که سخن از مردان و زنان منافقی می زند که همان راه انحراف و کجی است که آنان را دور هم جمع کرده است، و اثر منفی روشی که اینان در جامعه انسانی اختیار کردند روشن می سازد. (المنافقون و المنافقات بعضهم من بعضر يَأْمُرُونَ بِالْمُنْكَرِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمَعْرُوفِ وَيَقِضُونَ أَيْدِيَهُمْ نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ هُمُ الْفَاسِقُونَ) (۶۶) (مردان و زنان منافق از یکدیگرند که به منکر امر میکنند و از معروف نهی می نمایند و دستان خود را سخت بسته اند (صدقه نمی دهند) خدا را فراموش کردند و خدا آنان را فراموش کردند به راستی که منافقان فاسقند). بنابراین زن با ایمان همانند مرد با ایمان می تواند، نکته های مثبت را در جامعه از راه امر به معروف و نهی از منکر، اقامه نماز و پرداخت زکات و هر چیزی که آیه کریمه می فرماید و واجب دینی به حساب می آید، ایجاد کند. زن کافر و منافق نیز مانند مرد منافق و کافر می تواند به جهت پیروی از هوای نفس و مسلط شدن شیطان بر او، عنصری فاسد و منفی روی زمین باشد. با توجه به آیاتی که بیان کردیم که ارتباط بین افراد جامعه را مطرح میکند درمی یابیم که اسلام توجه خود را به زن در دو مورد هم در موضع منفی و هم در موضع مثبت زن در جامعه به این اعتبار که زنان

نیز مسئول تحمل تبعات کارهای مثبت و منفی خود در جامعه می باشد، معطوف ساخته است.

سوم - مشورت

کلمه "استشار" در لغت به معنای طلب مشورت کردن است. أشار بیشتر به معنای معطوف کردن نظر و رای خود به چیزی است. (۶۷) آیاتی در کتاب خداوند متعال آمده است که سخن از مشورت در جامعه اسلامی به میان آورده است: (فاعف عنهم و استغفر لهم و شاورهم فی الامر) (۶۸) (ای پیمبر آنان را ببخش و بر آنان استغفار کن و در کارها با آنها مشورت نما). همچنین می فرماید: (و أمرهم شوری بينهم) (۶۹) (و آنان را به مشورت با یکدیگر امر کن). آیاتی نیز آمده است که سخن از مشورت خانوادگی نموده است: (فأن أَرَادَا فِصَالًا عَنْ تَرَاضٍ مِنْهُمَا وَ تَشَاوُرٍ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا) (۷۰) (اگر زن و مردی از روی رضایت و با مشورت خواستار طلاق و جدایی شدند، هیچ گناهی بر آنان نیست). بر این اساس، مشورت را می توان به دو مورد تقسیم نمود: مورد اول: مشورت در جامعه اسلامی در کارهای عمومی (چه مربوط به همه مسلمانان باشد همان طور که دو آیه سوره آل عمران و شوری نیز به آن اشاره کرده بود و جامعه اسلامی را محل مشورت قرار داده است و این بدان معناست که مردم در تمام امور عمومی با یکدیگر مشورت کنند و با مشورت است که از تجربه ها و آگاهی هایی که نزد دیگران وجود دارد، استفاده کامل می شود. از آن که این ارشاد و راهنمایی متوجه تمام جامعه است زن هم به عنوان جزئی از این جامعه داخل چارچوب این راهنمایی قرار میگیرد و مشورت با زن مسلماً در حیطه علم و تجربه و تخصیص او واقع می شود همان طور که مشورت با مرد نیز این خصوصیت را داراست. مورد دوم: مشورت در خانواده و در قلمرو پیوند زناشویی. گرچه عاطفه و غریزه بر این گونه روابط حاکم و مسلط است ولی آیه کریمه از سوره بقره به ضرورت مشورت بین زن و شوهر برای رسیدن به تفاهم مشترک و خرسندی و رضایت دو طرف در کارهایی که مربوط به هستی خانواده و ثبات و پایداری آن و سعادت تک تک افراد خانواده است، اشاره میکند.

شاخه سوم - زن بودن زن

اول - زینت زن

خداوند متعال می فرماید: (قل من حَرَّمَ زین ؟! الله الّتی أخرج لعباده والطّیبات من الرزق) (۷۱) (بگو چه کسی زینت های الهی که خدا بر بندگانش قرار داده و روزی های نیکو و طیب را حرام ساخته است؟) ۱- تعریف زینت: زینت چیزی است که با وجود آن، عیب از بین می رود و نفرت و انزجار از جان ها دور می شود. زینت برخلاف زشتی و پلیدی است. (۷۲) زینت در زبان عربی به هر چیزی که زیبایی بخش است اطلاق می شود. (۷۳) و شامل تمام رنگ های زینتی است که به بدن می چسبد مانند سرمه و حنا و مانند اینها همچنین شامل چیزهایی که از بدن جداست نیز می شود مانند جواهرات طلا و غیره (۷۴) می باشد. زینت در نهاد انسان و در ضمن احتیاجات و خواسته های اساسی جسم به جهت استقامت زندگی آفریده شده است البته به شرطی که در پاسخگویی به این نیازها حد اعتدال را رعایت کند و افراط و تفریط در آن نباشد. خداوند متعال در آیه فوق می فرماید که زینتی را برای بندگانش خارج و ظاهر نموده است که آن را از راه فطری برای بشر روشن نموده است. از آن طرف چیزی از فطرت انسان نهاده نمی شود جز اینکه نیازی در وجود انسان بوده که بر پایه آن استوار است. تجاوز نمودن از این حد و افراط و تفریط، جامعه انسانی را در معرض انحطاط قرار می دهد و در واقع رکنی از ارکان ساختار اجتماعی را می شکند و آن را با خطر نابودی مواجه می سازد. و در نتیجه ظهور فساد بر زمین (ظهر الفساد فی البرّ و البحر) و اختلاف فردی که منجر به جنگ های نسل برانداز میگردد، جز به خاطر بی توجهی مردم و اسراف آنان در زینت ها و رزق و روزی حاصل نمی شود. (۷۵) راه الهی که انسان بر آن سیر میکند باید

بر اساس توازن در فراهم ساختن نیازهای جسمی در لباس و زینت استوار گردد. و از آن جهت که این امور مادی است و توجه او به رشد و تعالی معنوی است نه می تواند آنها را از خود دور سازد و نه آنگونه به طرف آنها کشیده شود که برطرف ساختن آن نیازها هدف و منتهای آرزوی او باشد. در هر دو صورت، انسان اسراف کار خواهد بود در حالی که خداوند حدّ وسط و اعتدال را از بندگان خود خواسته است. آیه کریمه بر ظاهر نمودن زینت و زیبایی در لباس تشویق می کند و آن را نشانه ای از تمدن می داند چرا که الفت و محبت بین افراد جامعه را جلب میکند و حرف کسانی که ترک زیبایی های زندگانی را خواستارند، ردّ میکند. دیدگاه اسلام به زینت یک دیدگاه تعادلی بین خواسته های زندگی است، بنابراین انسان نباید از پاسخگویی به نیازهای طبیعی زندگی فراری باشد و آنها را با عقیده و ایمان خود مخالف بداند از این جهت که عقیده و ایمان او، مادیات زندگی را ردّ میکند و به سوی رشد و تعالی روحی فرامی خواند و نه طوری به این نیازها کشیده شود که تنها هدف او باشند و فقط در جهت تحقق و دستیابی به آنها تلاش نماید. بلکه باید مابین این دو دیدگاه حرکت نماید و آنها را نیاز طبیعی بداند که بدن با وجود آنها حفظ می شود و زندگی با این خواسته ها مصون می ماند و این خواسته ها را در قلمرو حدود الهی که آن را برای بندگانش طرح ریزی ساخته به کار برد. (۷۶) آیات قرآن از زینت به طور کلی سخن میگوید که هم شامل مردان و هم زنان است که باید به آن توجه کنند همچنین از زینت خاصی که فقط مربوط به آنان است نیز سخن به میان آورده است. ۱- زینت عام آین کلمه در قرآن برای رساندن دو مدلول سلبی و ایجابی وارد شده است. الف) مدلول ایجابی: برخی از آیات قرآن به جنبه های مثبت زینت توجه دارد همانند این آیه که می فرماید: (یا بنی آدم خذوا زینتکم عند کل مسجد و کلاوا و اشربوا و لا تسرفوا إِنَّ اللَّهَ لَا یُحِبُّ الْمُسْرِفینَ) (۷۷) (ای فرزندان آدم زینت های خود را در هر مسجدی بپوشید و بخورید و بیاشامید ولی اسراف ننمایید که خداوند مسرفین را دوست نمی دارد.) همچنین می فرماید. (المال و البنون زینة الحیاء الدنیا) (۷۸) (مال و فرزندان زیبایی زندگی دنیوی است.) می بینیم که این آیات زینت را به طوری به کار می برد که شامل تمام خوشی ها، لوازم تفریح و سرگرمی های زندگی می باشد به این جهت که تمام اینها از جانب پروردگار وجود دارد و بر الفت و همزیستی انسانی در زندگی می افزاید. این آیات زینت را نعمتی از نعمت های الهی بر بندگانش برمی شمارد که به واسطه این زینت امور جامعه انسانی پابرجا و تمدن و پیشرفت آن ادامه می یابد. بنابراین این زینت یک زینت دلپذیر و خوب است که اسلام بر آن تشویق میکند و ترک آن را مذمت می نماید. ب) مدلول سلبی: آیات دیگری وجود دارد که جنبه های منفی زینت را معین می سازد مانند این سخن پروردگار که می فرماید. (اعلموا أَنَّمَا الْحِیَاءُ الدُّنْیَا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ وَ زینةٌ وَ تَفَاخُرٌ بَیْنَكُمْ) (۷۹) (بدانید که زندگی دنیوی جز لهو و لعب و زینت و مایه افتخار یکی بر دیگری است.) همچنین این آیه که می فرماید: (وَمَا أَوْتِیْتُمْ مِنْ شَیْءٍ فَمَتَّعُ الْحِیَاءُ الدُّنْیَا وَ زینَتَهَا وَ مَا عِنْدَ اللَّهِ خَیْرٌ وَ أَبْقٰی أَفَلَا تَعْقِلُونَ) (۸۰) (هر چیزی به شما داده شود، دارایی و زینت های زندگی دنیوی است ولی آنچه نزد خداست بهتر و جاودانه تر است البته اگر تعقل کنید و خوب بیندیشید.) همچنین این سخن پروردگار که می فرماید: (یا اَیُّهَا النَّبِیُّ قُلْ لِّزَوْجِکَ إِنْ کُنْتُمْ تُحِبُّونَ الْحِیَاءَ الدُّنْیَا وَ زینَتَهَا فَتَعَالٰی أَمْتَعَكُنَّ وَ اسْرَحْکُنَّ سَرَاجاً جَمِیلاً* وَ إِنْ کُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ وَ الدَّارَ الْآخِرَةَ فَإِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ لِلْمُحْسِنَاتِ مِنْکُمْ أَجْراً عَظِیماً) (۸۱) (ای پیامبر به همسرانت بگو که اگر متاع و زینت های دنیا را می خواهید بیابید تا شما را به بهترین متاع بهره مند سازم و با خوشی از شما جدا شوم. ولی اگر اطاعت خدا و رسولش و متاع آخرت را بخواهید خداوند برای نیکوکاران شما پاداشی بزرگ آماده و مهیا ساخته است.) آن زینتی را خداوند نهی فرموده که سرتاسر زندگی فرد را فراگرفته باشد و شخص را بنده خود ساخته باشد به طوری که تمام وجودش را صرف رسیدن به آن کرده است و او را از خداوند و توشه برداشتن برای سرای دیگر، باز دارد. بنابراین وقتی زینت تنها هدف انسان باشد و وسیله برای رسیدن به پروردگار قرار نگیرد دارای اثر منفی بر مسیر او در این دنیا و همچنین آخرت می باشد. ۲- زینت ها و شهوات نهاد بشری، متصف به دو قوه است که پاسخگوی نیازهای جسمی و حفظ زندگانی اوست. این دو قوه عبارتند از قوه حیوانی و قوه شهوانی و آن قوایی است که انسان را به سمت زرق و برق دنیوی و زینت

های فانی، میکشاند. هرگاه انسان بتواند خود را از سیطره این قوا نجات دهد یعنی آنها او را رهبری نکنند بلکه خود فرد افسار آنها را به دست گیرد و بر آنها مسلط شود، در آن صورت به والاترین مراتب ایمانی می رسد و بنده خدا میگردد و گویی او را مشاهده میکنند. در آن صورت در وجود انسان قوه ای نیست که او را از سر نهادن و اطاعت از اوامر و نواهی الهی منع کند، وجود نخواهد داشت. ۳- زینت زن خداوند متعال، غریزه خود آرای و اظهار دلبری ها و زیبایی ها را در وجود زن به ودیعه نهاده است. زنان به طور کلی به ظاهر کردن زیبایی ها و زینت های خود تمایل دارند و خود آرای یا تبرج از خصوصیات و ویژگی های زنان است در حالی که مردان بنا به طبیعت وجودی خود هیچ تمایلی به اظهار زینت ندارد بلکه تمایل آنان به نگاه کردن به زن و زیبایی ها او می باشد. البته قوانین شرعی در این خصوص آمده است بدون اینکه "زن را از پاسخگویی به خواهش های نفسانی او در اظهار زیبایی منع کند. ولی ظاهر کردن زینت زن برکسانی غیر از آنهایی که آیه کریمه ذکر می کند شایسته نیست". لا یبدینَ زینتهنَّ الا ما ظَهر منها (۸۲) (زینت های خود را مگر آنهایی که ظاهر است، آشکار نسازند). از تعبیر آیه فوق که می فرماید: (الا ما ظَهر منها) معلوم می شود که زینت زن از لحاظ ظهور و خفاء به دو مورد تقسیم می شود، (۸۳) زینت ظاهری و زینت پنهانی. زینت ظاهری همان است که برخی از مفسران ظاهر نمودن آن را معمولی و عادی به شمار آورده اند که اصل، ظاهر نمودن آنهاست. ظاهر کردن این زینت بر مردان بیگانه ای که در آیه کریمه ذکر نشده است، جایز می باشد. زینت پنهانی به هر زینتی که غیر از زینت ظاهری باشد اطلاق می شود که پوشاندن و مخفی کردن آن برکسانی غیر از محارمی که آیه ذکر کرده، واجب است. همچنین زینت به ذاتی و عارضی تقسیم می شود. زینت ذاتی همان محاسن بدن است که نشان دادن برخی از آنها به مردان اجنبی جایز است و نشان دادن برخی دیگر جایز نمی باشد. زینت عارضی عبارت است از سرمه کشیدن، حنا زدن و دیگر انواع زینت های خارجی که باز هم ظاهر کردن برخی از آنها جایز است و برخی دیگر جایز نیست. روایتی از امام باقر علیه السلام نقل شده که حضرت زینت را به سه دسته تقسیم فرمودند: "الزینة الظاهرة: الثياب و الکحل و الخاتم و خضاب الکف و السوار؛" "زینت های ظاهری عبارتند از لباس، سرمه، انگشتر، حنا زدن دست و الگو پوشیدن می باشد). همچنین فرمودند: "و الزینة ثلاث: زینة للناس و زینة للمحرم و زینة للزوج، فأما زینة الناس فقد ذکرناها و أما زینة المحرم فموضع القلادة فما فوقها و الدمليج فما دونه و الخلل و ما أسفل و أما زینة الزوج فالجسد کلّه" (۸۴) (زینت ها سه تاست: زینت برای مردم، زینت برای محارم، و زینت برای همسر. زینت برای مردم همان چیزی است که بیان کردیم، زینت محارم از محل گردنبند است به بالا و از محل پوشیدن الگو به پایین و از محل پوشیدن خلخال به پایین است و اما زینت همسر تمام بدن است).

دوم- حجاب و پوشش و نگاه

خداوند عزوجل می فرماید: (وَ اِذَا سَأَلْتُمُوهُنَّ مَتَاعًا فَاسْأَلُوهُنَّ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ) (۸۵) (اگر از زنان وسیله ای خواستید آن را از پشت پرده بخواهید). ۱- حجاب و پوشش کلمه حجاب در لغت به معنای پوشاندن است، "حجب الشيء" به معنای پوشاندن چیزی است و "حجاب الجوف" یعنی آنچه قلب و اطراف آن را می پوشاند. حاجب به معنای نگهبان نیز می باشد. و "حجبه" یعنی کسی را از وارد شدن منع کرد. حجاب یعنی آفتاب، (۸۶) خط دید، میدان دید. قرآن کریم کلیه حجاب را فقط در مورد پوشش زن به کار نبرده است بلکه این کلمه را در موارد متعدّد دیگری نیز به کار برده که معنای پوشش را نمی رساند. گاهی اوقات پنهان شدن خورشید از دیده ها هنگام غروب آفتاب را به حجاب توصیف کرده است. (حتی تورات بالحجاب) (۸۷) (تا آن که خورشید پشت پرده پنهان شد). گاهی اوقات حجاب در تخصیص برخی از احکام به زنان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به کار برده شده است. همان طور که در آیه قبل به آن اشاره کردیم. (وَ اِذَا سَأَلْتُمُوهُنَّ مَتَاعًا فَاسْأَلُوهُنَّ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ) (۸۸) این آیه، آیه حجاب نام دارد که اشاره به احکام خاصی در مورد زنان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نموده است که سخن گفتن آنان باید ((ماوراء حجاب))

باشد. در آیه فوق چیزی که به احکام پوشش زن در اصطلاح متعارف امروزی وجود دارد اشاره نشده است و آیاتی که بر معنای حجاب متعارف امروزی دلالت دارند، آیات حجاب نامیده نمی شوند. همچنین کلمه حجاب به این معنا، در اصطلاحات فقهی قدیم نیز نیامده است و اگر هم این کلمه به کار برده شده در صد و بیان پوشش بدن زن نبوده است بلکه با در نظر گرفتن معنای لغوی آن بوده است. ولی فقها در پوشش زن به عنوان تکلیف و واجب، اختلاف نظر دارند که آیا این پوشش شامل تمام بدن زن است یا اینکه زن می تواند صورت و دو کف دست ها (دو پا و گردن) را بر مرد اجنبی باز بگذارد. (۸۹) برخی بر این عقیده اند که پوشش واجب، شامل تمام بدن و حتی صورت و کف دست ها و پاها می باشد. و برخی گفته اند که برخی از این اعضا از پوشاندن استثنا دارد و زن می تواند آن را از مرد نامحرم نپوشاند. ۲- نگاه آیات قرآن مردان و زنان مومن را به کوتاه کردن نگاه از چیزهایی که خداوند حرام ساخته، امر نموده است: (قل للمؤمنین یغضوا من ابصارهم. و قل للمؤمنات یغضضن من ابصارهنّ...) (۹۰) (به زنان و مردان مومن بگو که نگاه های خود را کوتاه کنند....) برخی از مفسرین منظور از غَضّ النظر را نگاه نکردن به طور مطلق بیان کرده اند به اعتبار اینکه کلمه "من" به معنای ابتدا غایت و هدف است و معنا اینگونه خواهد بود که نگاه کردن را از چشمان خود بگیرند و اصلاً نگاه نکنند. (۹۱) برخی گفته اند منظور از غَضّ النظر، کوتاه کردن نگاه است به اعتبار اینکه کلمه "من" در اینجا تبعیض را می رساند لذا مطلوب آیه این خواهد بود که نگاه کردن را از بعض چشم بگیرند نه همه آن. (۹۲) بنابراین آیه کریمه مردان را مورد خطاب قرار داده که نگاه خود را کوتاه کنند همانگونه که زنان را مورد خطاب قرار داده و آنان را به کوتاه کردن نگاه ها دستور می دهد. و غَضّ النظر به این معنا خواهد بود که این نگاه یک حالت گذرا و سریع باشد نه یک نگاه عمدی و تحریک کننده و این تکلیف هم بر دوش زنان و هم بر دوش مردان به طور یکسان است. البته در اینجا از این آیه (غَضّ النظر)، عدم وجوب پوشش تمام بدن و جواز آشکار نمودن صورت و کف دست ها (و پاها) را استدلال کنیم چون امر به کوتاه کردن نگاه در صورتی صحیح است که چیزی باشد که بتوان به آن نگاه کرد در حالی که اگر پوششی تمام بدن واجب بود در آن صورت امر کردن مردان و زنان مومن به کوتاه کردن نگاه منتفی می شد. با این وجود باید به مرجع دینی رجوع نمود و نظر او را در این مسأله خواست. (۹۳)

سوم- استقرار در منزل

دو آیه در قرآن وجود دارد که به لزوم ماندن زن در منزل اشاره دارد: آیه اول نص صریح بر محبوس کردن زن در منزل در صورت ارتکاب عمل زنا دارد، تا زمان مرگ آن زن یا تا آن زمانی که خداوند گشایشی برای او قرار دهد. (وَاللّٰتِیْ یَاتِیْنَ الْفَاحِشَةَ مِنْ نِّسَاءٍ کَمْ فَاسَتْ شَهِدُوا عَلَیْهِنَّ اَرْبَعَةٌ مِنْکُمْ فَاَنْ شَهِدُوا فَاُمْسِکُوهُنَّ مِنَ الْبُیُوتِ حَتّٰی یُتَوَفَّاهُنَّ السَّمَوَاتِ اَوْ یَجْعَلَ اللّٰهُ لِهِنَّ سَبِیْلًا) (۹۴) (آن زنان شما که مرتکب زنا شوند چهار شاهد بر آنها بیاوید و اگر بر این امر گواهی دادند آنان را در خانه نگهدارید تا زمان مرگ آنها یا تا زمانی که خدا راه حلی برای آنان قرار دهد). این آیه با نزول آیه جَلَد (تازیانه) از سوره نور، منسوخ شد: (الزَّانِیَةُ وَ الزَّانِی فَاَجْلِدُوهُمَا کُلًّا وَاحِدًا مِنْهُمَا مِائَةً جَلْدَةً) (۹۵) (زن و مردی که مرتکب زنا شوند را تازیانه زنید و به هر کدام از آنها ۱۰۰ ضربه شلاق بزنید). و گفته شده وقتی این آیه نازل شد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: ((خداوند آن راه حل را برای آنان قرار داد)). بر این اساس محبوس کردن زن، نوعی عقاب و کیفر شمرده می شد که شرع اسلام آن را به طور موقت قرار داده بود و پس از مدتی آن را به نوع دیگری از عقاب که شامل آزار و اذیت بدنی است نه حبس تغییر داد، چون اسلام، نمی خواهد آزادی را از افراد جامعه بگیرد بلکه مقررات و قوانینی را وضع کرده است تا آزادی عمل بین افراد جامعه را منظم سازد. اسلام همانگونه که روابط و اختلاط خارج از محدوده شرع را جایز نمی داند و با آن مخالف است، با زندانی کردن زن هم مخالف می باشد. و اما آیه دومی که به لزوم ماندن زن در منزل اشاره میکند آیه ای است که مربوط به زنان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می باشد: (وَ قَرْنَ فِی بُیُوتِکُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِیَةِ الْاُولٰی) (۹۶) (در خانه های خویش استقرار یابید و مانند تبرج دوران جاهلیت، به خود آرای و

ظاهر نمودن زیبایی های خود نپزدازید.) برخی از مفسرین بر این عقیده اند که این آیه مربوط به زنان پیامبر است به جهت ارتباط خاصی که با خانه نبوت داشتند. و از آنها ماندن در منزل خواسته شده تا نقشی در پذیرش و تحمل مسئولیت جامعه اسلامی در هر جاکه حاجت اقتضاء دارد، داشته باشد. و شاید این حکم نتیجه شرایط و اوضاع اجتماعی باشد که هر فرصتی را برای آزار و اذیت به خانه پیامبری را مغتنم می شمارد. اسلام خواستار تغییر و دگرگونی بود البته بدون آن که امهات مومنین - به جهت احترام و قدردانی که در دل های مسلمانان داشتند - بازیچه دستان مصلحت طلبانی شوند که آنان را در جهت تحقق خواسته های سیاسی و اجتماعی خویش به کار برند. البته بعید نیست که این حکم مربوط به حوادثی باشد که یکی از امهات مومنین آن را برپا ساخت و با خارج شدن از منزل و زادگاه خود برای رهبری سپاه و برپایی جنگی علیه ولی امری که اطاعتش واجب بود و امام علی علیه السلام بودند، ترک نمود. از نتایج این جنگ تقسیمات سیاسی زیادی بود که آثار بسیار فجیعی بر تاریخ اسلام نهاد. آنچه بر این معنای آیه تأکید دارد آن است که بسیاری از مسلمانانی که عایشه را از خارج شدن به این جنگ منع کردند به این آیه استناد کردند که زنان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را به ماندن و ثبات در منزل امر میکرد: (وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ). و در تاریخ چیزی ذکر نشده که مسلمانان از این آیه به خاطر بیرون رفتن امهات مومنین از منازل خود یا در سفرهایی که داشتند استناد نکرده اند. یا در هر موردی غیر از جنگ جمل از این آیه استدلال نیاورده اند و ان شاء الله در بحث آینده به طور مفصل به این مطلب خواهیم پرداخت. ۱. احزاب، ۲. ۳۶. اعراف، ۱۸۹. ۳. روم، ۲۱. ۴. نساء، ۱. ۵. نحل، ۷۲. ۶. بقره، ۳۵-۳۶. ۷. اعراف، ۲۱-۱۹. ۸. طه، ۱۱۵. ۹. شمس، ۱۰-۷. ۱۰. نساء، ۱۲۴. ۱۱. ابن منظور، محمد بن مكرم، تهذيب اللسان العرب، چاپ اول، دارالكتب العلميه، بيروت، ۱/ ۴۶. ۱۲. البحراني، منبع پيشين، ص ۴۶. ۱۳. آل عمران، ۳۱. ۱۴. حدید، ۱۶. ۱۵. آل عمران، ۳۱. ۱۶. توبه، ۹۳. ۱۷. زمر، ۹. ۱۸. رعد، ۴. ۱۹. نحل، ۹۸. ۲۰. غافر، ۴۰. ۲۱. احزاب، ۳۶. ۲۲. آل عمران، ۱۹۵. ۲۳. حشر، ۲۳. ۲۴. اعراف، ۱۴۶. ۲۵. ص، ۷۴. ۲۶. اعراف، ۲۰۶. ۲۷. اسراء، ۲۹. ۲۸. مریم، ۲۷-۲۰. ۲۹. تحریم، ۱۱. ۳۰. قصص، ۷. ۳۱. بقره، ۳۰. ۳۲. آل عمران، ۴۲. ۳۳. قصص، ۷. ۳۴. هود، ۷۱. ۳۵. ابراهيم، ۳۷. ۳۶. نمل، ۲۳. ۳۷. نمل، ۴۳-۴۴. ۳۸. تحریم، ۲۱. ۳۹. زمر، ۱۹-۱۸. ۴۰. ابن المنصور، منبع پيشين، ۲/ ۲۰۵. ۴۱. طباطبائي، منبع پيشين، ۲/ ۲۴۷. ۴۲. شلق، علی، العقل فی القرآن، چاپ اول، دارالعباد، بيروت، ص ۷. ۴۳. جوادى آملی، جمال المرأة و جلالها، چاپ اول، دارالهادی، بيروت، ص ۲۷۳. ۴۴. الکلینی، اصول کای، منبع پيشين، ۱/ ۵۵. ۴۵. بقره، ۳۰. ۴۶. طباطبائي، المیزان، منبع پيشين، ۲/ ۱۴۸. ۴۷. الصور، محمد باقر، دروس فی علم الاصول، دارالكتاب اللبنانی، بيروت، ص ۳۳۷. ۴۸. احزاب، ۷۲. ۴۹. نساء، ۳۲. ۵۰. بقره، ۲۸۲. ۵۱. زين الدين، محمد امين، من اشع؟ القرآن، چاپ سوم، دارالزهراء، بيروت، ص ۶۳. ۵۲. بقره، ۲۸۲. ۵۳. فضل الله، تأملات، منبع پيشين، ص ۱۶. ۵۴. نور، ۳. ۵۵. نساء، ۱۵. ۵۶. نور، ۱۲. ۵۷. رسال؟ ابن حزم، چاپ دیگر "جوامع اليسر"، از کتاب ابی عبیده، عنای؟ النساء بالحديث النبوی، ص ۵۷. ۵۸. زخرف، ۱۸. ۵۹. لغفاری، عبدا لرسول، المرأة المعاصرة، دارالزهراء، بيروت، ص ۲۰۲. ۶۰. فضل الله، من وحی القرآن، چاپ اول، دارالزهراء، بيروت، ۲۰/ ۲۷۲. ۶۱. نساء، ۷. ۶۲. نساء، ۱۲-۱۱. ۶۳. نساء، ۱۷۶. ۶۴. آل عمران، ۱۰۴. ۶۵. توبه، ۷۱. ۶۶. توبه، ۶۷. ۶۷. ابن منظور، منبع پيشين، ۱/ ۷۰۲. ۶۸. آل عمران، ۱۵۹. ۶۹. شوری، ۳۸. ۷۰. بقره، ۲۲۳. ۷۱. اعراف، ۳۱. ۷۲. طباطبائي، المیزان، منبع پيشين، ۸/ ۸۱. ۷۳. ابن منظور، منبع پيشين، ۱/ ۵۶۶. ۷۴. مطهری، منبع پيشين، ص ۱۰۰. ۷۵. طباطبائي، المیزان، منبع پيشين، ۸/ ۸۲. ۷۶. فضل الله، من وحی القرآن، منبع پيشين، ۱۰/ ۴۶. ۷۷. اعراف، ۳۰. ۷۸. کهف، ۴۶. ۷۹. حدید، ۳۰. ۸۰. قصص، ۶۰. ۸۱. احزاب، ۳۰-۲۹. ۸۲. نور، ۳۰. ۸۳. شمس الدین، محمد مهدی، الستر و النظر، چاپ دوم، مؤسسه بین المللی الدرامات و النشر، بيروت، ص ۸۳. ۸۴. شمس الدین، منبع پيشين، ص ۸۴. ۸۵. احزاب، ۵۳. ۸۶. ابن منظور، منبع پيشين، ۱/ ۲۳۰. ۸۷. ص، ۳۲. ۸۸. احزاب، ۵۳. ۸۹. از جمله آنها آیت الله العظمی سید خوئی می باشد. ۹۰. نور، ۳۱-۳۲. ۹۱. طباطبای، المیزان، منبع پيشين، ۱۵/ ۸۷. ۹۲. فضل الله، من وحی القرآن، منبع پيشين، ۱۳/ ۳۲۶. ۹۳. آیت الله العظمی سید علی سیستانی بازگذاشتن صورت و دوکف دست را جایز می دانند ۹۴. نساء، ۱۵. ۹۵. نور، ۲. ۹۶. احزاب، ۳۴.

فصل سوم: زن در سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و سیره مسلمانان

مقدمه

قبل از اینکه بحث خود را راجع به زن در سنت پیامبر و جایگاه او در جامعه اسلامی معاصر به دوران پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شروع کنیم، ابتدا برخی از مفاهیم و افکار رایجی که در بین اقوام و ادیان دیگر وجود داشت و نحوه نگاه کردن آنان به زن را مطرح میکنیم. و هدف ما از این بیان است: اولاً- به خاطر ایجاد مقایسه بین آن دیدگاه ها و دیدگاه اسلام به زن طبق نصوص قرآنی که بیان آن گذشت و طبق واقعیت اجتماعی که اسلام یک جهش نوعی در عمق زمان در آن، ایجاد کرد. ثانیاً- به خاطر ایجاد مقایسه بین آن مفاهیم و برخی از مفاهیم متداول در جامعه اسلامی که از تمدن ها و آشنایی با ملت های دیگری که این مفاهیم را هنگام مشرف شدن به دین اسلام با خود آورده اند یا به جهت ارتباط نزدیک مسلمانان با آن مفاهیم؛ و من جمله این دوران ها، زمان جاهلیت قبل از اسلام است. و در آینده خواهیم دید که چگونه این مفاهیم، آثار خود را بر شرح های نهج البلاغه گذارده و در دادن یک صورت غیر دقیق سهیم بوده است، و بلکه صورت ظالمانه ای غیر از دیدگاه واقعی حضرت علی علیه السلام نسبت به زن، داده است.

اول- زن در جوامع و ادیان غیراسلامی

۱- زن در جوامع بت پرست

تاریخ جوامع بشری دوران های گذشته حاکی از آن است که زن در آن دوران دارای هیچ ارزش و اعتباری نبوده است و جوامع بت پرست گذشته، زن را منشأ هرگونه شر و فساد و فتنه می دانستند. و این جوامع بدترین برخورد را نسبت به زن داشتند و تمام کارها را بر او تحمیل می نمودند و حتی در امور بسیار پست و ناجیز برای خوار کردن و پایین آوردن کرامت زن و انکار شخصیت انسانی، او را مورد تمسخر قرار می دادند. فیلسوف بزرگ چین کونفوسیوس در این رابطه میگوید: "زن حق امر و نهی کردن ندارد چون کارهای او منحصر در منزل است و باید در خانه بیاند تا خیر و شر او از خانه بیرون نرود". (۱)

۲- زن نزد اعراب قبل از اسلام

خداوند متعال می فرماید: (وَ إِذَا بَشَّرَ أَحَدَهُمْ بِالْأُنْثَىٰ ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا وَ هُوَ كَظِيمٌ*یتواری من القوم من سوء ما بشر به أيمسكه على هونٍ أم يدسه في التراب ألا ساء ما يحكمون) (۲) (هرگاه، عرب جاهلی را به دختردار شدن بشارت می دادند، صورتش سیاه می شد و خشمگین می شده و از بشارت بدی که به او دادند از مردم پنهان می شد. و خود را مخیر میکرد که آن دختر را با خواری نگاه دارد یا آن که او را زنده به گور نماید و جه بد قضاوت میکردند). همچنین می فرماید: (وَ إِذَا بَشَّرَ أَحَدَهُمْ بِمَا ضَرَبَ لِلرَّحْمَنِ مَثَلًا ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَرًّا وَ هُوَ كَظِيمٌ) (۳) (و حال آنکه به هر کدام از مشرکان، بشارت دختر دهند همانند آنچه به خدا نسبت دادند، (ننگ دارد و) رویش از غم سیاه می شود و خشم فرومی برد). جایگاه زن قبل از اسلام با توجه به قبیله و نسب او، متفاوت بود. همان طور که مورد عزت و احترام بود، در عین حال ذلیل و خوار شمرده می شد و در عین احترام مورد تحقیر واقع می شد. مقام و منزلت زن میان عرب جاهلی با سقوط جامعه و گسترش جهل و گمراهی میان افراد مختلف جامعه، پایین آمد و قبل از بعثت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به اوج خود رسید. زن کسی بود که حقوق او پامال و کرامت او از بین رفته بود و هیچ کس به شخصیت انسانی او در جامعه، اعتراض نداشت، همان چیزی که قرآن کریم از آن خبر داده است. زنده به گور کردن دختران در بین بسیاری

از قبایل عرب جاهلی یک عادت رایجی به حساب می آمد. برخی بر این عقیده اند که علت گسترش این عادت در میان اعراب جاهلی، حرص شدیدی بود که عرب جاهلی بر دارایی های خود داشت که یکی از این دارایی ها، زن بود که دفاع از آنان، همسان دفاع از خود و حتی بیشتر از آن به شمار می آمد. و شاید علت این ترس، مسلط شدن افراد دیگر بر زنان آنان بود که باید تا آخر عمر این ننگ را متحمل می شدند و لذا برای خلاص شدن از این بار سنگین که با داشتن زن در طول زندگی بر دوش آنها قرار داشت، این راه وحشیانه را اختراع کردند. علت و سبب این مطلب هرچه که باشد، زنده به گور کردن دختران دلیل و نشانه ای بر سقوط جامعه انسانی است که پدری، دختر خود را به صرف دختر بودن به قتل برساند.

۳- زن در ادیان آسمانی

ادیان آسمانی قبل از اسلام، روشی را وضع کرد که به شخصیت زن و وجود او اعتراض نموده و او را مورد احترام و تحسین قرار داده و ارزش و مقام او را بالا برده است. و ما این مطلب را بر اساس یکی بودن اصل و سرچشمه ادیان آسمانی و در نهایت اتحاد در مفاهیم، مطرح میکنیم. شاید اگر نسخه ای از تورات و انجیل را آنگونه که بر حضرت موسی و عیسی علیه السلام نازل شده بود در اختیار داشتیم، اختلاف زیادی بین دیدگاه تورات و انجیل با دیدگاه اسلام نسبت به زن وجود نداشت. و تنها، حاکمیت و تأثیرپذیری، مفاهیم و فلسفه های سابق باقی می ماند که به مقدار زیادی بر افراد جامعه اثر میگذارد. و این درست همان چیزی است که ما در تورات و انجیلی که خداوند بر پیامبرانش نازل فرموده و توسط افرادی که اهل علم و دانش بودند، نوشته شده است، حس میکنیم و درمی یابیم به خصوص در مواردی که مربوط به زنان است. چون در برخی از نصوص تورات و انجیل می بینیم که زن را تحقیر کرده و ارزش او را پایین آورده و او را مصدر شر و فساد و اصل اشتباه اولیه انسان می شمارند. لذا شباهت زیادی بین این نصوص و آنچه در جوامع بت پرست سابق رایج بوده مشاهده میکنیم. نوشته ها و گفتار بزرگان ادیان یهودی و مسیحی انعکاسی از آن مفاهیم به شمار می آید. در میان یهودیان، زن به علت فریب آدم علیه السلام مورد اهانت می باشد و در سفر جامعه تورات آمده است که زن، از مرگ و نابودی هم بدتر است که جز فرد صالح، کسی از او نجات نمی یابد. زن نزد برخی از طایفه های یهود حکم خدمتکار داشت و حتی پدر دختر می توانست او را در حالی که هنوز بالغ نشده بود، بفروشد. اما دیدگاه صاحبان کلیساهای مسیحی در اروپا به زن در قرون وسطی اختلاف چندانی با دیدگاه یهودیان نداشت و زن را منشأ گناه و اصل هرگونه شر و فسق، و فجور می شمردند و زن نسبت به مرد دری از درهای جهنم محسوب می شد چرا که با فتنه انگیزی های خود مرد را گناه کار می ساخت و کلاً زن منشأ و سرچشمه تمام گفرتاری های انسانی محسوب می شد. ترتولیان از اولین پیشوایان و رهبران منتسب به مسیحیت، نظم مسیحیت نسبت به زن را چنین بیان میکند: "زن، سرچشمه و منشأ شیطانی در وجود انسانی دارد و او بود که آدم را به خوردن از شجره ممنوعه سوق داد و قانون الهی را نقض نمود و لی بد جلوه دادن صورت الهی یعنی مرد می باشد". همچنین کرای سوستام که از بزرگ ترین رهبران مذهب در اروپا به حساب می آید در مورد زن چنین گفته است: "زن شری است که چاره ای بر آن نیست، سرشتی وسوسه آمیز و آفتی نامطلوب است، و خطری بر خانه و خانواده است، دوست داشتنی کشنده ای است، و بلا و آفتی زراندد و مخلوط شده است ("۴). و شاید دیدگاهی که رهبانیت را مطرح میکند، بر این اساس باشد که زن را منشأ شر و فساد می داند که برای رسیدن به کمال باید از او دوری جست. در نتیجه زندگی مجردی، معیار رشد اخلاقی و برتری مقام و نشانه تقوی و پرهیزکاری به شمار می آید.

دوم- زن در سایه اسلام

بر شاخه های آن دوران گرد گرفته ای که انبوه تاریکی قوانین غیرانسانی ظالمانه که حق ضعیفان جامعه را زیر پا قرار می داد، نور رسالت محمدی تابیدن گرفت تا رحمت و هدایتی برای جهانیان باشد، تا یک رسالت جهانی باشد که زمان و مکان را در هم نوردد و آنچه را بشر به آن میل دارد اصلاح کند و حق را با دستورات و قوانین الهی برپاسازد. به ناچار این رسالت آسمانی باید از جایی آغاز می گشت که تاریکی و گمراهی در آن جامعه فراگیر شده بود. و باید آن حدی را که خداوند متعال مقرر فرموده بود به جایگاه اصلی اش بازگرداند. زن یکی از همان عناصر ضعیف جامعه بود که اسلام، انسانیت، کرامت و جایگاه او را در جامعه ای که گذشت زمان این حقوق را از او سلب نموده بود، بازگرداند. آیات کریمه قرآن با تأکید فراوان بر تساوی زن و مرد در تمام چیزهایی که مربوط به انسانیت انسان است در حقوق و واجبات، دنبال کرده است و در هر آیه ای از مرد نام برده، بر ذکر زن (با تمام صور آن) اصرار داشته است (همان طور که تفصیل این آیات گذشت). ولی نزول آیات به تنهایی نمی توانست دگرگونی فکری و عرفی را در جامعه نوپای اسلام ایجاد کند، جز با هماهنگ سازی آنها در جامعه ای که در آن زندگی میکنند و این تطبیق و هماهنگ سازی به این نحو حاصل می شد. ۱- با مباشرت و ارتباط مستقیمی که پیامبر اکرم با آنها داشت و الگو و نمونه ای برای همه مردم به حساب می آمد. ۲- با پیروی نمودن، یاوران و اصحاب که درون خود هیچ سختی مشقتی و نسبت به آنچه خدا و رسولش حکم میکردند نمی یافتند و تسلیم محض بودند. ۳- و با به پاخاستن زن مسلمان با اطمینان، عزت و شجاعت، تا نقش طبیعی خود را که سال های متمادی از آن محروم بود، به عهده بگیرد و حضور، آگاهی و درک خود را در مسئولیت بزرگ و اهدافی که در مسیر دعوت الهی وجود داشت را ثبت نماید. و برای اینکه پرتویی از دگرگونی که رسالت اسلامی بر جامعه و طرز برخورد آن با زن ایجاد کرده بود، بیفکنیم به طرح بعضی از سیره رسول خدا و اهل بیت ایشان علیهم السلام و سیره مسلمانان در دوران شکوفایی رسالت الهی، جهت اثبات نقش جدیدی که زن در جامعه به عهده گرفت، می پردازیم. پس از آن به ذکر احادیثی از رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم و ائمه اطهار علیهم السلام که بر مقام و منزلت زن که خدا بر او واجب ساخته است تأکید دارند، می پردازیم. ۱- جایگاه زن در جامعه رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم رسول خدا، جامعه اسلام را تشکیل داد که مفاهیم جاهلیت در آن تغییر یافت و به تبع آن دید مردم نسبت به زن نیز تغییر یافت چرا که اسلام به او احترام میگذاشت و به هستی و وجود مستقل او اذعان داشت پس از آن که در حاشیه و کناره جامعه جاهلیت می زیست. و عرف جامعه، از هر چه صادر شده باشد، محدوده تصرف افراد در دایره جامعه را مشخص می سازد. در جوامع اسلامی امروزی می بینیم که عرف و تقالید عرفی که شاید بیشتر آنها به دور از مفاهیم اسلامی است بر جنبش افراد جامعه، غلبه دارد و چیره شده است. گرچه این افراد، اسلام را عقیده خود می شمارند ولی در اکثر اوقات نمی توانند خارج از محدوده عرف جامعه که دور از اسلام است، حرکت کنند. و پیامبر اسلام تلاش فراوانی را در آشکار نمودن احترام و عزت بخشیدن ایشان به زن فرمودند که در جامعه آن زمان نامأنوس بود. و این روش پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم برانگیز و گاهی اوقات- باعث یزاری و تنفر بسیاری از اصحاب حضرت می شد، چون که این روش و رفتار پیامبر خارج از عادات مأنوس و عرف جامعه آن زمان به حساب می آمد. و تجلی این احترام و بزرگداشت حضرت به زن در فاطمه زهرا علیها السلام دختر ایشان نمایان گردید. در آن جامعه ای که زن را تحقیر میکردند و زنده به گور کردن دختران یکی از برترین خصلت ها به شمار می رفت، (۵) رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم به پای دخترت خویش می ایستاد و دستانش را می بوسید و او را کنار خود می نشاند تا مسلمانان بفهمند که زن هم یک انسان است و تفاوتی با مرد ندارد. و اگر رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم فرزند پسری می داشت بیشتر از آنچه نسبت به حضرت زهرا علیها السلام انجام دادند، انجام نمی داد. از عایشه چنین روایت شده که گفت: ((ما رایت احداً أشبه کلاماً و حدیثاً من فاطمة برسول الله صلی الله علیه و اله و سلم و کانت اذا دخلت علیه رحب بها و قام الیها فأخذ بیدها فقبلها و اجلسها فی مجلسه " (۶) (هیچ کس را جز فاطمه در کلام و حدیث شبیه تر به

رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم ندیدم، و هرگاه فاطمه بر پیامبر داخل می شد، حضرت به او خوش آمد میگفت و در مقابل او می ایستاد و دستانش را میگرفت و می بوسید و او را در جایگاه خود می نشاند.) از امام صادق علیه السلام نیز آمده است که حضرت فرمود: "إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ أَتَتْهُ أُخْتُ لَهُ مِنَ الرِّضَاعَةِ فَلَمَّا نَظَرَ إِلَيْهَا سَرَّ بِهَا وَبَسَطَ مَلْحَفَتَهُ لَهَا فَأَجْلَسَهَا عَلَيْهَا ثُمَّ أَقْبَلَ يَحْدِثُهَا وَيُضْحِكُ مِنْ وَجْهِهَا. ثُمَّ قَامَتْ وَذَهَبَتْ وَجَاءَ أَخُوهَا فَلَمْ يَصْنَعْ مَا صَنَعَ بِهَا فَقِيلَ لَهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ صَنَعْتَ بِأَخْتِكَ مَا لَمْ تَصْنَعْ بِهِ وَهُوَ رَجُلٌ؟ فَقَالَ: لِأَنَّهَا كَانَتْ أَبْرَ بَوَالِدِيهَا مِنْهُ" (۷) (روزی خواهر رضاعی پیامبر خدمت حضرت رسید و حضرت با دیدن او بسیار خوشحال شد و ملافه خود را پهن نمود و او را بر آن نشاند و شروع به سخن گفتن با او نمود و خنده بر چهره حضرت بود. پس از مدتی خواهر رضاعی حضرت برخاست و آنجا را ترک نمود و برادر آن خواهر آمد ولی رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم آن کارهایی که برای خواهر رضاعی اش انجام داده بود برای برادرش نکرد. به حضرت عرض شد. ای رسول خدا، با خواهر او طوری برخورد نمودی که با او چنین برخوردی نداشتی در حالی که او مرد است. حضرت فرمود: به خاطر اینکه آن خواهر نسبت به پدر و مادرش مهربان تر از برادرش بود.) رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم همان همان برخورد و رفتاری را که با مردان داشت همان طور هم با زن به عنوان عنصری در جامعه همان برخورد را می فرمود. اگر در راه خود بر مردان سلام می نمود، بر زنان هم سلام میکرد، آن طور که از ابی عبدالله علیه السلام چنین نقل شده: "كان رسول الله يسلم على النساء و يردد السلام" (۸) (رسول خدا بر زنان سلام میکرد و زنان نیز جواب حضرت را می دادند.) و اینگونه بود که عرف رایج و حاکمی که بر جامعه ای که رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم آن را ایجاد کرد، به زن این اجازه را داد تا در جامعه حضور یابد، سخنرانی و مناظره کند، پرسش نماید، به سخنان گوش فرادهد و در اجتماعات عمومی سخنرانی نماید. و مسلمانان کمکم شروع به پذیرش مفاهیم شریعت اسلامی را که در عرف جاهلیت مردود بود، کردند. و زن در تمام فعالیت های جامعه: دینی، اجتماعی، سیاسی و حتی لشکری و نظامی نیز، حضور دائم داشت.

فعالیت های دینی

کتاب های سیره بر حضور زنان در مساجد، شرکت در نماز جماعت، جمعه و اعیاد و همچنین تشیع جنازه، خارج تمدن به مجالس سوگواری، شنیدن خطبه های رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم و پندها و آنچه حضرت بر مسلمانان ایراد می فرمودند و توضیح خواستن در مسائلی که برای آنان پیش می آمد، اجماع دارند. در کتب سیره آمده است که روزی اسماء دختر یزید انصاری خدمت حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم رسید و به نیابت از زنان مدینه به حضرت شکایت برد در حالی که اصحاب و حضرت در مسجد نشسته بودند، به حضرت چنین عرض کرد: "بأبي و أمي ألت يا رسول الله أنا وافدة النساء اليك، ان الله عز وجل بعثك الى الرجال و النساء كافة فأمتابك و بالهك و انا معشر النساء محصورات قواعد بيوتكم و مقضى شهواتكم و حاملات اولادكم و انكم معشر الرجال فضلتم علينا بالجمع و الجماعات و عيادة المرضى و شهود الجنائز و الحج بعد الحج و افضل ذلك الجهاد في سبيل الله عز وجل و ان الرجل، اذا خرج حاجاً أو معتمراً أو مجاهداً حفظنا لكم أموالكم و غزلنا أثوابكم و ربينا لكم أولادكم، فما نشاركم في هذا الاجر و الخير؟" (ای رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم پدر و مادرم فدای شما، من فرستاده زنان به سوی شما هستم. خداوند عزوجل شما را برای تمام مردان و زنان مبعوث کرد و ما به تو و خدای تو ایمان آوردیم. و ما گروه زنان محاصره شدگان نازا شده خانه های شما و محل وقوع شهوت های شما و محل حمل فرزند شما هستیم. و شما گروه مردان در گردهمایی ها، جماعت ها، عیادت مریضان، تشیع جنازه و حج بعد از حج و برتر از همه آن به جهاد در راه خدا، بر ما برتری دارید و چنانچه مردی برای حج، عمره یا جهاد در راه خدا از خانه خارج شود، اموالتان را حفظ میکنیم و لباس هایتان را می بافیم و فرزندانتان را تربیت میکنیم پسر چرا در این پاداش و نیکی با شما شریک نباشیم؟) پیامبر رو به اصحاب کردند و فرمودند: "هل سمعتم مقالة امرأة

قَطُّ أَحْسَنُ فِي مَسْأَلَتِهَا فِي أَمْرِ دِينِهَا مِنْ هَذِهِ؟" آیا تا به حال مقاله زنی در مورد پرسش از امر دینی اش، بهتر از این شنیده اید؟) اصحاب گفتند که به خدا قسم گمان نمی‌کردیم که زنی این چنین هدایت یابد. سپس حضرت رو به اسماء کردند و فرمودند: "هل يا أيتها المرأة و اعلمي من خلفك النساء إن حسن تبعل المراه لزوجها و طلب مرضاته و اتباعها موافقة يعدل كل ذلك،" (ای زن، این سخن را خوب بفهم و به دیگر زنان نیز بگو (آنان را آگاه ساز) که خوب همسر داری کردن، و طلب رضایت شوهر و پیروی زن از آنچه شوهر می‌خواهد برابر با همه مواردی است که مطرح کردی.) پس آن زن، از خوشحالی، هلهله گویان و تکبیر گویان رهسپار شد. (۹) این حادثه، گواه بر چند مورد است: اول- اهتمام و توجه زن به اموری بزرگ تر از محدوده اهتمام روزانه او می‌باشد. تحمل سختی دعوت و کیفیت مشارکت در آن و تحمل سختی های آن و دستیابی به اجر و پاداش رسیدن به آخرت در اموری که به کارهای واجب منزل انجام می‌دهد به اعتبار مفهوم شایعی که زن در کارهای منزل و خانواده رسیدگی میکند در برابر آن هیچ ارزش و اعتباری ندارد. دوم- این دقت و توجه در امور دینی و دنیایی، قدرت به کارگیری عقل، تفکر و تدبیر را، در برابر مفهوم رایجی که توانایی های عقلی زن را کمتر از مردان می‌داند، نمایان کند. سوم- این زن، بیانگر خواسته خود نبود تا ما آن را یک نمونه کمیاب در نظر بگیریم بلکه این زن بیانگر خواسته زنان جامعه اسلامی آن روز بود همانگونه که از ظاهر کلام او چنین فهمیده می‌شود که زنان اجتماع کردند و پس از گفتگو و مشاوره یکی از خود را به عنوان نما ینده، نزد رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم فرستادند و امروزه این سخن قله اهرم استراتژی یک کار گروهی به حساب می‌آید. چهارم- حضور این زن نزد رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم در حالی که ک حضرت بین اصحاب خود نشسته بودند دلیلی بر هوش و ذکاوت این زن است چراکه خواست این مناظره در برابر مردان صورت پذیرد تا معلومات، مستقیماً از خود رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم به آنها برسد. همچنین حضور این زن دلیل و گواهی بر این مطلب بود که زن می‌تواند با رعایت حدود اخلاقی در جامعه حضور یابد و در کارهای عمومی با مردان سخن گوید. پنجم- رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم توجه اصحاب خود را به حسن رای آن زن و گفتارش، جلب کرد تا خطا و اشتباه باورهای متداول بر ضعف نظر زن و ناتوانی او در مناظره و تبادل نظر را از ببرد همان طور که از تعجب و شگفتی اصحاب نسبت به هدایت یک زن، این مطلب هویدا بود. ششم- گفتار اصحاب حضرت، دلیلی بر استمرار تأثیر دیدگاه پست جاهلی نسبت به زن بود و بدین علت از سخنان زنی چون اسماء متعجب شده بودند. بنابراین تأثیر این سخن حاکی از پیشرفت وضعیت زن در جامعه اسلامی بود. این زن به پرسش در مسائل دینی و رغبت در یادگیری آنها، اکتفا نکرد بلکه آن حضرت در امور دینی و دنیوی خاصی که با نوآوری های دین جدید در حق زن، همخوان و هماهنگ نبود، وارد مناظره و گفتگو شد، همانگونه که در شأن نزول سوره مجادله آمده است. (۱۰) روزی خوله دختر ثعلبه خدمت رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم آمد و از ظلم و ستمی که از جانب شوهرش به او رسیده شکایت برد و آن هم به علت یک عادت جاهلی که بین آنان رایج بود وظهار نام داشت. ظهار به این معنا بود که وقتی مردی به همسر خود این را میگفت که پشت تو همانند پشت مادر من است، آن زن بر او حرام می‌شد و با این کلمه سست و بی اساس، زن بی پناه و بی حامی می‌شد. رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم به سخنان آن زن گوش فرانهاد ولی امر الهی در اختیار نبود نا مشکل آن زن را حل نماید. بنابراین آن زن گریان و در حالی که شکایت خود را به خدای اعلی می‌برد رهسپار خانه گشت. پس از این اتفاق خداوند سوره مجادله را نازل فرمود که آنچه بین این زن و رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم گذشته بود را توصیف می‌نمود در حالی که گویای آزادی بود که اسلام آن را در نظر دادن و مناظره و گفت و گو در امور عام و خاص به زن اعطا کرده بود همچنین حاکی از استعجاب شکایت این زن از جانب پروردگار عزوجل بود از آنجا که خداوند متعال راه حلی برای او و همسرش در از سرگیری زندگی زناشویی قرار داده بود: (قد سمع الله قول التي تجادلک فی زوجها و تشتکی الی الله و الله یسمع تحاورکما إن الله سمیع بصیر) (۱۱) (خداوند سخن زنی را که با تو مجادله کرد و از همسرش شکایت به خدا میکرد را شنید و خداوند سخنان شما را می‌شنود که او شنوای بیناست.)

حضور زن در جامعه

شواهد فراوانی بر حضور زن، در جامعه اسلامی، منظره کردن، شعر خواندن، انجام دادن حقوق مردم و حضور در اجتماعات عمومی، در کتب تاریخ و سیره نبوی و سیره اهل بیت، صحابه و تابعین تا به امروز وجود دارد. لذا حجاب (پوشش) وسیله گوشه گیری زن در منزل یا کناره گیری او از جامعه به شمار نمی آید بلکه وسیله ای است جهت تشویق زن تا عضو فعالی در ساخت بنای اسلامی انسانی باشد. در آن زمان پوشاندن صورت، امری متعارف و متداول نبود و زن با صورت باز در جامعه حضور می یافت و روایات زیادی گواه بر این مطلب است. روایات بر این مطلب گواه است که صحابه، حضرت زهرا علیها السلام را زیارت میکردند و با ایشان سخن میگفتند بدون آن که مانع و پرده ای بین آنان باشد. از اباجعفر جابر بن عبدالله انصاری چنین روایت شده است که گفت: "خرج رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يريد فاطمه عليها السلام و أنا معه فلما انتهينا إلى الباب وضع يده عليه فدفعه، ثم قال: السلام عليكم فقالت فاطمة: عليك السلام يا رسول الله، قال: "أدخل أنا و من معي"؟ فقالت: "يا رسول الله ليس عليّ قناع". فقال: يا فاطمة خذي فضل ملحفتك ففني بها راسك فعلك. ثم قال: السلام عليكم. فقالت: و عليك السلام يا رسول الله. قال: أ أدخل؟ قالت. نعم يا رسول الله. قال: أنا و من معي؟ قالت: و من معك؟ قال: جابر. فدخل رسول الله و دخلت و إذا وجه فاطمه اصفر كأنه مبطن جراد، فقال رسول الله. مالي أرى وجهك اصفر؟ قالت: يا رسول الله، الجوع. فقال. اللهم مشبع الجوع و دافع الضيعة أشبع فاطمة بنت محمد. قال جابر: فنطرت إلى الدم ينحدر من قصاصها حتى عاد وجهها أحمر، فما جاءت بعد ذلك اليوم ("۱۲) روزی رسول خدا برای دیدار فاطمه از منزل خارج شد و من، همراه حضرت بودم. وقتی در خانه رسیدیم حضرت دست خود را بر در نهاد و آن را کنار زد. سپس فرمود: السلام عليكم. فاطمه علیها السلام فرمود: درود بر شما ای رسول خدا. حضرت فرمود: من و همراهم می توانیم داخل شویم؟ فاطمه گفت. ای رسول خدا پوششی بر سر من نیست. حضرت فرمود. کناره ملحفه را بگیر و بر سرت قرار بده و حضرت فاطمه علیها السلام نیز چنین کرد. سپس حضرت فرمود: سلام بر شما، فاطمه جواب داد: درود بر شما، ای رسول خدا. حضرت فرمود. می توانم من و همراهم داخل شویم؟ فرمود: چه کسی با شماست. فرمود: جابر. پس من و رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم داخل شدیم در حالی که صورت فاطمه همانند شکم ملخ زردرنگ بود. حضرت، به فاطمه فرمود. چرا صورت تو را زردرنگ می بینم؟ فاطمه گفت: از گرسنگی است، ای رسول خدا. پس حضرت فرمود: خداوندا ای سیرکننده گرسنگان و برگرداننده گمشدگان، فاطمه دختر محمّد را سیرگردان. جابر گوید: من به فاطمه نگاه کردم در حالی که خون از رستنگاه مویش بر چهره اش سرازیر شد تا اینکه صورتش سرخرنگ گردید و بعد از آن هرگز گرسنه نماند. روایات دیگری است که اشاره بر این مطلب دارد که مسلمانان نزد حضرت زهرا علیها السلام می آمدند تا از علم حضرت بهره ببرند. روایت شده است که روزی ابن مسعود خدمت حضرت زهرا آمد و چنین عرض کرد: "یا ابنة رسول الله هل ترك رسول الله عندك شيئاً لم نتعلية؟ فقالت فاطمه". یا جاریه هاتی الاوراق فطلبتها فلم تجدها (".. ۱۳) (ای دختر رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم آیا رسول خدا چیزی نزد تو گذارده که ما آن را فرانگرفتیم؟ فاطمه علیها السلام کنیز خود گفت که آن کاغذها را برایم بیاور؛ آن کنیز دنبال آنها گشت ولی آنها را نیافت...) زنان مسلمان نیز با رعایت حدودی که با ابعاد اخلاق اسلامی هماهنگ بود در جامعه حضور داشتند. و منع اختلاط و روابط نادرست آن جایی است که بر خلاف پاکدامنی اخلاقی باشد آنگونه که از این روایت معلوم میگردد: ((إن امرأة خشعمية أتت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم بمنى من حجة الوداع تستسقيه وكان الفضل ابن العباس رديف رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فأخذ ينظر إليها و تنظر إليه، فصرف رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم وجه الفضل عنها و قال: رجل شاب و امرأة شابة فخشيت أن يدخل بينهما الشيطان ("۱۴) (زنی از قبیله خشعم در منا نزد رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم آمد و از او طلب آب نمود. فضل بن عباس همردیف رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم ایستاده بود و آن دو شروع به نگاه کردن به یکدیگر نمودند.

رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم صورت فضل را از آن زن برگرداند و فرمود. زن و مرد جوانی هستید و من ترسیدم که شیطان در میان آنها نفوذ کند.) در این روایت پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم زن را به عدم حضور در جامعه یا پوشاندن صورتش امر نفرمود و مطلق نگاه کردن را نیز منع نکرد چرا که حضرت به صورت زن نگاه میکرد تا حال او را ببیند ولی آنچه از آن منع شده است نگاه های دو جانبه ای که محل نفوذ شیطان در جان آدمی است. روایت دیگری است از رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم که به فاطمه دختر قیس امر فرمود عده خود را پس از جدایی از شوهرش در منزل ام شریک انصاری نگاه دارد. (ام شریک انصاری زن ثروتمندی بود که بسیار در راه خدا انفاق میکرد و میهمانان در خانه او مستقر می شدند). سپس حضرت فرمود: "إِنَّ تِلْكَ الْمَرْأَةَ يَغْشَاهَا أَصْحَابِي اعْتَدَى فِي بَيْتِ امْ مَكْتُومِ فَأَنَّ رَجُلًا أَعْمَى تَضَعِينَ ثِيَابَكَ" (۱۵) (یکی از اصحاب من با آن زن همبستر است، بهتر است به خانه ام مکتوم بروی و آنجا عده نگه داری چون شوهر او مرد نابینایی است و تو می توانی لباس هایت را بنهی.) رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم این اجازه را به فاطمه دختر قیس داد تا لباس های خود را بنهد چون شوهر آن زن مردی نابینا بود و نمی توانست به او نگاه کند.

مشارکت سیاسی

روزی که رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم در مکه دعوت خود را اعلام می کرد زن را در قضایایی که برای امت مهم و مربوط به مصالح برتر جامعه بود، سهم نمود همانگونه که مردان در این امر سهم بودند و امروزه به عمل یا تحرک و جنبش سیاسی معروف است. زمانی که هیأت اعزامی انصار برای بیعت با رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم و اعلام تأیید آنان از دعوت اسلامی و پشتیبانی و دفاع از پیامبر و یاران پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم به مکه آمده بودند، سه زن به نام های نسیمه دختر کعب (ام عماره) اسماء دختر عمرو و ام منبج، همراه از آن بودند و پیامبر خدا صلی الله علیه و اله و سلم همانگونه که با مردان بیعت نمود با زنان نیز بیعت نمود و این پیمان با نام پیمان عقبه، بسته شد. همچنین وقتی این آیه کریمه که در خصوص بیعت با زنان در فتح مکه بود نازل شد، حضرت با زنان بیعت کرد: (يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا جَاءَكَ الْمُؤْمِنَاتُ يَبَايِعْنَكَ عَلَى أَنْ لَا يَشْرِكْنَ بِاللَّهِ شَيْئًا وَلَا يَسْرِقْنَ وَلَا يَزْنِينَ وَلَا يَقْتُلْنَ أَوْلَادَهُنَّ وَلَا يَأْتِينَ بِبَهْتَانٍ يَفْتَرِينَهُ بَيْنَ أَيْدِيهِنَّ وَأَرْجُلِهِنَّ وَلَا يَعَصِينَكَ فِي مَعْرُوفٍ فَبَايِعْنَهُنَّ وَاسْتَغْفِرْ لَهُنَّ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ) (۱۶) (ای پیامبر اگر زنان برای بیعت با تو آمدند که به خدا شریک نورزند، دزدی نکنند، زنا مرتکب نشوند، فرزندانشان را نکشند و دروغی مرتکب نشوند و از تو در معروف، سرپیچی نکنند با آنان بیعت کن و از خدا برای آنان طلب استغفار کن که خداوند بخشنده مهربان است.) بیعت- همان طور که رایج است- عبارت است از وفاداری به رهبری و حکومت که بر افراد، حقوق و تکالیفی نسبت به رهبری مترتب است. بیعت در عصر ما به متابه انتخابات می باشد و پیامبر خدا صلی الله علیه و اله و سلم زنان را در این امر سهم کرد تا حجتی بر صلاحیت مشارکت زن در ساختار ثبات سیاسی جامعه باشد. اجازه در آن زمان از مظاهر کار سیاسی متداول به شمار می آمد و آن عبارت از آن بود که فردی، شخصی از دشمن را امان می داد و مادامی که در این اجازه بود، حق تعرض و کشتن او ممنوع بود. در روایت واقعی آمده است که در روز فتح مکه ام هانی دختر ابوطالب (۱۷) به رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم چنین عرض کرد: "أَشْكُ اجْرَتِ رَجُلَيْنِ مِنْ أَهْمَائِي؛" (من به دو تن از دشمنانم امان دادم) (در اجازه هستند.) پس رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم به او فرمود: "قَدْ اجْرْنَا مِنْ اجْرَتِ وَأَمَّا مِنْ أَمْنٍ يَا أُمُّ هَانِي" (۱۸) (ای ام هانی ما اجازه کسانی که اجازه کردی قبول داریم و به آنچه ایمان داری ایمان آوردیم.) مشورت نیز نوعی از مشارکت در بیان نظر و گرفتن تصمیماتی که به مصلحت جامعه مربوط می شود، می باشد. پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و اله و سلم زنان را در مشورت مصالح عمومی و آنچه مربوط به کارهای امت است، شرکت دادند تا دلیلی بر صلاحیت زن در مشورت کردن و انجام آنچه زن به آن اشاره داشته است باشد البته در صورتی که با مصلحت عمومی همخوان باشد. همان طور که مشورت با مردان نیز این

خصوصیت را داراست. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نظر ام المومنین ام سلمه را در امری که مربوط به سیاست بود پذیرفت. ام سلمه هنگام خروج پیامبر برای فتح مکه با حضرت بود که در راه پسر عموی حضرت و برادر رضاعی او که ابوسفیان بن حارث بن عبدالمطلب بود و عبدالله دختر عمه پیامبر به نام عاتکه، با حضرت برخورد کردند و از پیامبر اجازه ورود خواستند ولی پیامبر آنان را نپذیرفت و ام سلمه عرض کرد ای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پسر عمو، پسر عمه و خویشاوند تو هستند. حضرت فرمود: "لا- حاجه لی بهما" (من نیازی به آنان ندارم). پس ام سلمه دوباره عرض کرد: "لا یکن ابن عمک و ابن عمتک اشقی الناس بک یا رسول الله"؛ (پسر عمو و پسر عمه ات که شقی ترین مردم نسبت به تو نیستند ای رسول خدا). در آن وقت پسر عموی پیامبر ابوسفیان بن حارث گفت: "والله لیأذن لی أو لاخذدأ بید ابنی هذا لنذهب فی الارض حتی نموت عطشاً"؛ ("به خدا قسم یا به ما اجازه دخول می دهد یا دست فرزندم را خواهم گرفت و راهی بیابان می شویم تا از تشنگی جان دهیم). دل پیامبر بر آنان به رحم آمد و فرمود: "لا تثریب علیکم الیوم" (۱۹) (هیچ ملامتی بر شما نیست). در جای دیگر و در صلح حدیبیه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با ام سلمه مشورت نمود و نظر او را پسندید و به آنچه ام سلمه گفته بود، عمل فرمود. ابن اثیر چنین آورده است: ((زمانی که پیامبر از نوشتن صلحنامه فارغ شد رو به اصحاب خود فرمود و چنین گفت: "قوموا فانحروا ثم ألقوا" (برخیزید، قربانی کنید و سرهای خود را بتراشید). پیامبر چندین بار این سخن را تکرار فرمود ولی کسی برنخواست. در آن وقت پیامبر نزد ام سلمه رفت و جریان را مطرح نمود. ام سلمه به حضرت عرض کرد: "یا نبی الله اخرج و لا تکلم احد منهم حتی تنحر بدنک و تحلق شعرک"؛ ("ای پیامبر خدا، خارج شو و بدون اینکه باکسی سخن بگو قربانی کن و موهای سر خود را بتراش). پیامبر چنین کرد و پس از آن دیدند که اصحاب برخاستند، قربانی کردند و سرهای خود را تراشیدند. (۲۰) این مثال- یعنی پذیرش مشورت ام سلمه در شدیدترین موقعیت های سخت- تأکیدی است بر این مطلب که زن صلاحیت دارد در تمام زمینه های زندگی حتی در کارهای سیاسی که معمولاً زنان از آن دور هستند، شرکت کند و مورد مشورت قرار گیرد. آنچه شایان ذکر است اینکه این رویداد به آن معنا نیست که پیامبر خود نتوانست نظری بدهد یا از یافتن راه حل و چاره عاجز بماند، بلکه خداوند سبحان خواهان احترام نهادن به زن و بالابردن مقام او در شخصیتی چون ام سلمه و اثبات مصلحت اندیشی و دوراندیشی زن بود، مادامی که هنوز مفاهیم جاهلیت که هنوز در افکار جامعه آشیانه کرده بود- بر کوچک شمردن زن و خوار شمردن نظر و رای او، استوار بود. مشورت پیامبر با ام سلمه در اموری که مربوط به خانه و خانواده باشد، نبود. (به جهت اختصاص زن در این موارد) بلکه مشاورت حضرت با ایشان در موقعیت های عمومی مسلمانان و بر عرصه دین و سیاست بود و این خود دلیل و گواه دیگری است بر اینکه اسلام مشورت زن را در هر زمینه ای از زمینه های زندگی، منع نکرده است. و این مشورت (ام سلمه) با پیشنهادی که سلمان فارسی در جنگ احزاب به پیامبر ارائه فرمود که خندق دور تا دور مدینه حفر شود تا از هجوم دشمن جلوگیری کند. تفاوتی ندارد جز اینکه در آن زمان این پیشنهاد از افتخارات بزرگ سلمان فارسی به شمار می آمد ولی مشورت ام سلمه در صلح حدیبیه به جهت عدم به کارگیری آن و عدم افتادن آن بر سر زبان سخنوران و نوشته های کاتبان، از یاد برده شده است.

میدان های نظامی

تاریخ اسلام پر از روایاتی است که سخن از زنان شجاع و بی باک به میان آورده که در رودررویی با صحنه و شرایط سخت بر بسیاری از مردان برتری داشتند و شاید بتوان گفت شجاعت آنان همسان با شجاعت دلیر مردان به حساب می آمد. زن، تاریخ انباشته از شجاعت و دلیری در دفاع از اساس اسلام و نگهداری اصول والای آن را، به ثبت رسانده است. چراکه شجاعت فقط به معنای حمل کردن سلاح و جنگیدن در صحنه های نبرد نیست بلکه شجاعت به معنای پایداری و ثبات بر اصل و دفاع از آن با جان مال و فرزندان است. جهاد بر زنان واجب نمی باشد مگر در صورتی که سرزمین مسلمانان مورد هجوم قرار گیرد و جنگ فقط جنبه

دفاعی داشته باشد در این صورت است که جهاد بر زن واجب است. (۲۱) و اگر زنی بخواهد در جنگ شرکت کند کسی حق ندارد او را از این کار بازدارد. رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم به زنان اجازه شرکت در جنگ ها و خارج شدن همراه سپاه برای کمک رسانی به مجروحین و پرستاری از پیمان و انجام دیگر کارهای جنگ، می دادند و گاهی اوقات زنان در کشتن دشمنان نیز شرکت داشتند. ام عماره، نسبیۀ دختر کعب این زن صحابی جلیل القدر با جهاد و حمله بر دشمن، با شکوه ترین صفحات سرفرازی زن مسلمان را به ثبت رساند، بدون اینکه به جهاد مکلف باشد یا به خاطر عدم حمل سلاح و دفاع از رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم مورد مواخذه قرار گیرد ولی ایمان راستین و محبت او به رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم بود که او را به سوت معركة و حمل سلاح در جنگ احد، سوق داد، زمانی که تعداد زیادی از مردان فرار می کردند و پیامبر خود را در رودر رویی با شمشیرهای دشمن با عده ای از مردم صبور و مومن تنها گذاشتند. نسبیۀ دختر کعب ات زانی بود که به ملحق شدن به سپاه رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم هنگام رفتن به معركة نبرد، عادت کرده بود و گاهی اوقات موقعیت چنان اقتضا میکرد که سلاح به دست گیرد و در کنار صف مردان با دشمن بجنگد. ولی در جنگ احد، آنچه اتفاق افتاد بالاتر از حد مطلوبی بود که از زن خواسته شده بود که مرکز او پشت خط جبهه به شمار می آمد. زمانی که مسلمانان پا به فرار گذاشتند و رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم مجروح شد، بسیاری از مسلمانان رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم را با تعداد کمی از صحابه که از ایشان در برابر دشمن محافظت می نمود و دشمن آنها را احاطه کرده بود، تنها گذاشتند و میدان جنگ را ترک نمودند و نسبیۀ یکی از همان مردم مومن و شجاعی بود که از جنگ فرار نکرد و پیشاپیش رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم جنگید و زخم های زیادی نیز برداشت. روایت دیگری است که به شجاعت زن اشاره میکند و آن روایتی است که در سیره (۲۲) از صفیۀ دختر عبدالمطلب آمده است که چنین گفته است: روز اُحد بر روی تپه ها بالا- رفتیم و حسان بن ثابت که از ترسو ترین مردم بود، همراه ما بود و ما در مرتفع ترین منطقه بودیم که گروهی از یهود آمدند و شروع به تیراندازی بر تپه ها کردند که برخی از زنان روی آن بودند پس صفیۀ به حسان چنین گفت: دونک یا حسان؛ (جلوی او را بگیر) ولی حسان گفت: "وَاللّٰهُ لَا اسْتَطِيعُ الْقِتَالَ؛" (به خدا قسم توان جنگیدن ندارم). در این هنگام آن یهودی به جایگاه زنان بالا رفت و صفیۀ به حسان چنین گفت: "فناولنی حسان السیف فضربت عنق اليهودی و رمیت برأسه الی رفاقه فانکشفوا من حولنا)) (به حسان گفت پس شمشیر را به من بده و با آن گردن یهودی را زد و سرش را نزد دوستانش پرت کرد و آنان از اطراف ما دور شدند). در تاریخ مثال های فراوان دیگری بر شجاعت زن وارد شده که ما برای اختصار به مقداری که بیان کردیم، اکتفا میکنیم و کسی که نمونه های شجاعت را میگوید به ناچار زینت دختر علی بن ابی طالب علیه السلام و دیگر زنان خانه پیامبری آن مرواریدهای درخشنده را قطعاً نام خواهد بود، همچنین آنچه در معركة طف (جریان کربلا) و ما بعد آن اتفاق افتاده را به طور مفصل بیان می کند که ما به جهت اختصار آن را در این مقوله به طور مختصر بیان کردیم. ۲- مقام زن پس از رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم زنان، پس از رحلت پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و اله و سلم همان راهی را که رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم برای آنان ترسیم نمود و جایگاه و منزلت و حقوق عادلانه ای که برای آنان قائل شدند، را ادامه دادند. و این تجربه نو، بیش از پیش متبلور شد تا جایی که در جامعه زنانی حضور داشتند که روایات و احادیث پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم را نقل میکردند و در امور دینی فتوی می دادند و در نبردها شرکت می نمودند و اثرات فراوانی بر خط مشی سیاسی نهادند. البته همه این موارد به غیر از آن جوانب دیگر زندگی بود که سهم بودن زن در آن امری مأنوس گردیده بود. و بارزترین این زنان عبارتند از: ۱- فاطمه زهرا علیها السلام که تلاش فراوانی برای رهبری امت و متوجه ساختن آنان به اینکه آنچه خدا و رسولش اختیار کردند را انتخاب نماید، کردند و آن خطبه در مسجد نبوی ایراد گردید که با کمال شهامت و اراده در برابر حکومت وقت ایستادگی نمود تا حق را به صاحبش بازگرداند. همچنین آن حضرت به بزرگان مهاجر و انصار توجّه میکردند تا تأیید آنان را به دست آورند و مسلمانان را به بازگشت به تعالیمی که پدر بزرگوارش صلی الله علیه و اله و سلم آورده بود،

دعوت میکرد و سکوت و سستی آنان را در یاری رساندن به حق و همراهی با اهل بیت علیه السلام مذمت می فرمود. همچنین حضرت موضع منفی خود را در برابر حکومت ابراز می داشت پس از آن که تلاش او در این راه بی نتیجه ماند در حالی که همیشه این خشم و نارضایتی خود را نشان می داد. ۲- ام المومنین ام سلمه که به عشق و وفاداری به اهل بیت علیهم السلام شناخته شده بود، در کنار اهل بیت ایستادگی نمود و وفاداری و تأیید خود را در برابر کسانی که با آنان مخالف بودند، اعلام کرد که تفصیل آن را در این کتاب بیان خواهیم کرد. ۳- ام المومنین عایشه که بیشترین بهره را در جامعه اسلامی داشت. او با توجه به خصوصیات فردی و مقام و عظیمی که در قلوب مسلمانان به جهت جایگاه ویژه ای که در خانه پیامبر و نزدیکی و ارتباطی که با خلافت داشت توانست در تمام جنبه های اجتماعی: در روایت حدیث، فقه، مرکز اقتصادی، نفوذ سیاسی و تأثیری که بر جنبه های تصمیمگیری و جریان های حوادث و اجرای کارها (از جانب مسلمانان) داشت، در قله هرم قرار داشت. او هم بر تعیین خلیفه و هم در قتل خلیفه تأثیر داشت. همچنین در شورانیدن مردم و رهبری آنان در جنگ به جهت کنار زدن خلیفه و جانشینی فردی دیگر دست داشت. توضیح این مطلب در فصل آینده این کتاب خواهد آمد. با گذشت سال ها از صدر اسلام زنان زیادی ظاهر شدند که حدیثگو و راوی بودند. شوکافی چنین میگوید: "از احدی از علماء نقل نشده است که روایتی را به جهت اینکه راوی آن زن بوده است، رد کرده باشد." و چه بسیار روایاتی که از یک زن صحابی (۲۳) پذیرفته شده است. علاوه بر این تعدادی از مسلمانان مشهور که در این زمینه، کتاب هایی تألیف کردند در ذکر مشایخ و اساتید خود نام تعدادی از افراد را آوردند که شاگرد زنان بودند و از آنان حدیث را میگرفتند و به آنان اجازه روایت کردن، می دادند. ابوسعید سمعانی در آخر مشایخ خود نام شصت و نه زن محدث و راوی که از آنها نقل روایت کرده را آورده است. ابن عساکر نام هشتاد و چند زن که از برخی آنها حدیث روایت میکرده را آورده است. ابن جوزی از سه زن حدیث شنیده بود و آنها را روایت کرده است. از میان مشایخ و اساتید ابن حجر عسقلانی، چهل و چهار زن راوی وجود داشت. (۲۴) ذهبی که نزد اهل سنت از رهبران جرح و تعدیل به حساب می آید به صدق روایت و نقل حدیث از زن و عدم تعدم آنها به دروغ، گواهی می دهد، همانگونه که بسیاری از رجال بر این مطلب گواهند و چنین میگوید. ((کسی از زنان را نمی شناسم که او را مورد تهمت (تعمد در دروغ) قرار داده باشند یا حدیث او را رد کرده باشند (" ۲۵) ۳- موقعیت جامعه اسلامی نسبت به زن در تاریخ، هیچگونه صدای اعتراض و مخالفت نسبت به نقشی که زنان مسلمان در ساخت و ایجاد جامعه اسلامی داشتند، نسبت به آنچه در دوران جاهلیت نامأنوس بود، ذکر نشده است. ما بر نمونه هایی از اینگونه زنان واقف شدیم که بر موضع مثبت رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم و بسیاری از مسلمانان در شرکت زنان در فعالیت های اجتماعی، دلالت میکند. این بدان معناست که جنبش و حرکت زن مسلمان در جامعه، هماهنگ با عرف رایج بین افراد جامعه بود. بنابراین حضرت زهرا علیها السلام، زینب علیها السلام ام سلمه، عایشه، سوده و ام الخیر و بسیاری دیگر از زنان خارج از عرف و حدودی که اسلام برای آنان قرار داده بود، حرکت نمیکردند بلکه طبق عرف جامعه خویش زندگی میکردند. بنابراین هیچ گونه اعتراضی که این حرکت فعال زنان را در جامعه و در زمینه های گوناگون، مورد مذمت قرار دهد، جز در برخی موارد، وجود نداشت. در کنار این موضع مثبتی که نسبت به زن وجود داشت، برخی مذمت ها و سرزشت ها نیز در برابر این تجربه نو وجود داشت، تعصب و سختگیری برخی از صحابه که توانایی غلبه بر فرهنگ موروثی خود و فراگیری تجربه اسلامی را نداشتند، نیز وجود داشت. و این اعتراض بر حضور زنان در مساجد یا اجتماعات مسلمانان و کوشش بر منع کردن زن از این امور که تفکر زمان جاهلیت بود- که زن صلاحیت همسطحی با مردان را ندارد، وجود داشت، ولی رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم این اجازه را نمی داد که چنین اعتراضاتی، خواست خود را بر جامعه مسلمانان تحمیل کند. عمر بن خطاب در مورد طرز برخورد با زنان در دوران جاهلیت چنین می گوید: "کَیْفَی الْجَاهِلِیَّةُ لَا نَعْتَدُ بِالنِّسَاءِ، وَلَا نَدْخُلُهُنَّ فِیْ أُمُورِنَا، بَلْ كُنَّا وَنَحْنُ بِمَكَّةَ لَا یَكْلُمُ أَحَدُنَا أَمْرًا نَهَ)) (۲۶) (در زمان جاهلیت، زنان را چیزی به شمار نمی آوردیم و آنان را در کارهای خود سهیم نمی دانستیم، زمانی که در مکه بودیم هیچ کس از ما با زنش سخن

نمیگفت). روایات زیادی بر شدت تعصب و سختگیری عمر بن خطاب بر زنان و حبس کردن آنان در خانه نقل شده است. از او چنین روایت شده که میگفت: "اکثروا لهنّ من قول (لا) فأن (نعم) لیضربهنّ علی المسأله" (به زنان بسیار (نه) بگویید که گفتن (بله) آنان را بر انجام کار تحریک می کند). در تفسیر کشاف در شرح آیه ۵۳ سوره احزاب: (یا ایّها الذّین آمنوا لا تدخلوا بیوت النّبیّیّ الا ان یؤذن لکم...) (ای کسانی که ایمان آوردید وارد خانه پیامبر نشوید تا مادامی که اذن دخول به شما داده در خصوص زنان پیامبر چنین آمده است): "عمر بن خطاب پوشش نهادن بر زن را بسیار دوست می داشت و از آن بسیار سخن میگفت و دوست داشت آیه ای در این خصوص نازل گردد و چنین میگفت: اگر در میان شما اطاعت می شدم هیچ چشمی شما را نمی دید". سپس به رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلّم عرض کرد. ای رسول خدا! نیکو کردار و بدکردار بر شما وارد می شدند ای کاش امّهای مومنین را به حجاب امر میکردید. (که این آیه نازل شد) (۲۷) و روایت شده که عمر بن خطاب بر امّهای مومنین میگذشت و آنان با دیگر زنان در مسجد بودند به آنان چنین گفت: "اگر حجاب داشتید بر دیگر زنان برتری دارید همانگونه که همسران شما بر دیگر مردان برتری دارند". در آن هنگام زینب (همسر پیامبر) گفت: ((ای فرزند خطاب تو بر ما رشک می بری در حالیکه وحی در خانه های ما نازل می شود". کتب حدیثی چنین نقل می کنند که روزی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلّم در تشییع جنازه ای بود که عمر زنی را دید و بر سر او فریاد کشید، پیامبر به او فرمود: "دعها یا عمر فانّ العین دامعه والنفس مصابه والعهد قریب" (ای عمر، او را رهاکن که چشم گریان و جان مصیبت زده است و عهد و پیمان الهی نزدیک است). و علّت اینکه کتب سیره و حدیث چنین روایاتی را از عمر بن خطاب آورده اند، اشاره به حرص و غیرت شدید او علیه زنان و اسلام است و هیچ دلیلی بر تعصب او بر زنان نیست. کتب سیره به دیدگاه تعصب گرایانه اصحاب نپرداخته است چه بسا تعداد زیادی از صحابه باشند که نظر آنان با عمر بن خطاب یکی باشد گرچه کتاب ها از ذکر آنان خالی است. همچنین بعید نمی دانیم که این دیدگاه منفی خلیفه نسبت به زن، بر دیگران نفوذ کرده باشد، خلیفه ای که سال های زیادی این منصب را اشغال کرده بود. و گفتار و کردار او به منزله سنت و تشریع قرار گرفت همانطور که این مطلب بر بسیاری از رفتارهایی که در زمان خود ایجاد نمود، اتفاق افتاده است. و علاوه بر ته مانده های افکار و رسوم جاهلیت میان برخی از مسلمانان، مفسران و مورخان بر اعتماد به روایات اهل کتاب، مبادرت ورزیدند و آنها را در کتب سیره و حدیث وارد کردند و نزد برخی از آنها به عنوان فرهنگ اسلامی به حساب آمد. در کتاب (الکامل) در مورد داستان خارج شدن حضرت آدم علیه السلام از بهشت، ابن اثیر از ابن اسحاق "البته در موردی که از اهل کتاب و دیگران این مطلب به او رسیده" چنین نقل میکند که چگونه حواء از دنده آدم خلق شد و چگونه حواء آدم را فریفت و او را به خوردن شجره ممنوعه سوق داد. و در نتیجه خداوند عزوجل حواء را مورد مواخذه قرار داد به طوری که حواء (و دختران او را) نادان و با سختی های بارداری و زایمان و حیض او را مبتلا کرد و آن زمینی که حوا از آن آفریده شد را چنان نفرین کرد که میوه هایش به خار تبدیل شد. (۲۹)

سوم - احادیث واوده در خصوص زن

۱- بز رگدا شت زن

دوره ای سپری شد که شخص، زنده به گور کردن دخترش را افتخار به حساب می آورد بر این اساس که این عمل، ارزش تلقی می شد. یا لا اقل از مردم دوری می جست به خاطر ننگ و عاری که از دختردار شدن باید متحمل می شد که قرآن کریم آن را برای ما به تصویر کشاند. پس از این دوره تاریک تاریخ بشریت و پس از تاییده شدن نور اسلام محمدی، پیامبر اسلام به وجود دختر افتخار میکرد و یاران خویش را به مواظبت و تربیت آنان تشویق می نمود که هر کس این گونه با دختر خود رفتار کند پاداش او بهشت خواهد بود. از رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلّم چنین روایت شده که فرمودند: "من عال ثلاث بنات فادبهنّ وروجهنّ و أحسن

اليهنّ فله الجنة" (۳۰) (هرکس دارای سه فرزند دختر باشد و آنان را تربیت کند و به ازدواج در آورد و به آنان نیکی کند بهشت از آن اوست). در روایت آمده است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم را به ولادت دخترش بشارت دادند در حالی که حضرت میان اصحاب خویش نشسته بودند و کراهت را بر چهره آنان مشاهده نمودند، حضرت چنین فرمود: "ما لکم ریحالةً أشمها ورزقها علی الله" (۳۱) (شما را چه شده است؟ گل خوشبویی است که او را می بوییم و رزق او بر خداست) همچنین حضرت در خطبه الوداع ضمن اینکه مسلمانان را به امور دینی و اخروی آنان وصیت می فرمود در مورد زنان نیز سفارش کرد و در آخر خطبه چنین فرمود: "ألا واستوصوا بالنساء خیرا. فأنهنّ عندکم عوان لیس تملکون منهنّ غیر ذلک ألا أن یأتین بفاحشه مبینه، فإن فعلن فاهجروهنّ فی المضاجع واضربوهنّ ضرباً غیر مبرح، فإن أطعنکم، فلا تبغوا علیهنّ سیلاً. ألا وإن لکم علی نساء کم حقاً ونساءکم علیکم حقاً، فحقکم علیهنّ أن لا یوطئن فراشکم من تکرهون ولا یأذن فی بیوتکم لمن تکرهون. اتقوا الله فی النساء فإنکم أخذتموهنّ بأمانة الله واستحللتم فروجهنّ بکلمة الله ولهنّ علیکم رزقهنّ وکسوتهنّ بالمعروف" (۳۲) (آگاه باشید، برای زنان خیر و نیکی بخواهید، چراکه آنان اسیر شما نیستند و چیزی جز آن را مالک نیستید، مگر مرتکب زنا شوند که اگر چنین کردند آنان را در بستر خواب رها سازید و آنان را چنان که درد آورد نباشد بزنید پس اگر از شما اطاعت کردند بر آنان ستم نورزید. آگاه باشید که نسبت به زنان حقّ دارید و آنان نسبت به شما نیز حقّ دارند و اما حق شما بر گردن زنان آن است که در بستر شما با کسی که دوست ندارید همبستر نشوند و کسانی را که دوست ندارید وارد خانه نکنند. از خدا، نسبت به زنان بترسید چراکه آنان را با امانت الهی به همسری گرفتید و با نام خدا شرمگاهشان را حلال دانستید و حق آنان بر شما آن است که رزق و پوشش آنان را در حدّ متعارف بپردازید). حضرت در مورد دوست داشتن دختران فرمودند: "لا تکرهوا البنات فالهنّ المؤمنات الغالیات" (از دختران کراهت نداشته باشید که آنان همدم انسان و گرانقدر هستند). همچنین فرمودند: "أوصانی جبریل بالمرأ حتی طنتُ انه لا ینبغی طلاقها إلّا من فاحشه" (جبرئیل آن چنان مرا به زن سفارش نمود که گمان کردم طلاق زن جز در صورت ارتکاب فاحشه، جایز نیست). حضرت، مقام و منزلت کسی که به زن احترام کند و با او به نیکی رفتار نماید، چنین بیان می فرماید: "خیر الرجال من امتی الذین یتطاولون علی أهلیهم ویحنون علیهم ولا یظلموهم" (۳۴) (بهترین مردان امت من کسانی هستند که بر خانواده خود گستاخی نکنند و به آنان محبت و رزق و به آنان ستم ننمایند). همچنین حضرت فرمودند: "إن أحسن الناس عند الله من أحسن صحبته أزواجه وبناته" (۳۴) (بهترین مردم نزد خدا، کسانی هستند که همشینی با همسران و دختران را نیکو شمارد). همچنین فرمودند: "خیرکم، خیرکم لاهله و أنا خیرکم لاهله ما أکرّم النساء إلّا کریم ولا اهانهنّ إلّا لئیم" (۳۵) (بهترین شما کسی است که با خانواده اش بهتر باشد و من نسبت به شما به خانواده ام نیکوترم و کسی جز شخص کریم و شریف به زن احترام نکند و کسی جز پست و فرومایه به آنان اهانت نکند). و حضرت این احترام را به جایی رساندند که تلاش شوهر در اداء حقوق همسر و رعایت حال او و خوشبختی را میزان برتری و مقام و منزلت او نزد خداوند متعال شمرده است چرا که تلاش او نشانه خوش خلقی و شخصیت پاک او و تلاش برای مبارزه با میل سلطه جویی و تسلط بر هوای نفس خود، می باشد. حضرت در وصیتی به امام علی علیه السلام چنین می فرماید: "یا علی أحسن خلقک مع أهلک وجیرانک ومن تعاشر و تصاحب من الناس، تکتب عند الله فی الدرجات العلی" (۳۶) (یا علی، نسبت به خانواده و همسایه ها و هرکسی که با او را معاشرت داری و همشین هستی، به نیکی رفتار کن که اگر چنین کردی نزد خدا در برترین منزلت ها قرار خواهی داشت). اهل بیت علیهم السلام نیز بر طبق روش رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر تشویق احترام به زن و رعایت نمودن حال او سیر کردند. در وصیتی از امام علی علیه السلام هنگامی که وفات حضرت نزدیک شده بود به فرزندشی امام حسن علیه السلام چنین آمده است: "الله الله فی النساء وما ملکة ایمانکم، فإد آخر ما تکلم به نبیکم أن قال. اوصیکم بالضعیفین النساء وما ملکة ایمانکم" (۳۷) (شما را به خدا زنان و کنیزان را فراموش نکنید چراکه آخرین سخنی که پیامبر شما گفت این بود. شما را به زنان و کنیزان سفارش میکنم). از امام سجاد علیه السلام در رساله حقوق چنین آمده است: "وأما حق رعیتک بملک النکاح، فإن

تعلّم أن الله جلّ علها سكنا و مستراحاً و انسوا و اقیة. و كذلك كل و ا حد منكما یجب أن یحمد الله علی صاحبه و یعلم أن ذلك نعمة منه علیه و وجب أن یحسن صحبة نعمة الله و یكرمها و یرفق بها و ان كان حقك علیها اغلظ و طاعتك بها الزم فیما احبت و كرهت مالم تكن معصية فان لها حق الرحمة و الموانسة ("۳۸") (و اما حق کسانی که با ازدواج به ملک تو در آیند آن است که بدانی خداوند آنان را مظهر آرامش، راحتی، انس و محافظت تو قرار داده است. همچنین بر شماسست که خداوند را به خاطر وجود دیگری سپاس گوید و بداند که این نعمتی از جانب خداست و واجب است همنشینی این نعمت را نیکو بدارد و به او احترام گذارد و با او مهربانی کند گرچه حقّ تو بر او بیشتر باشد و اطاعت تو نسبت به آنچه او (زن) دوست می دارد یا از آن کراهت دارد، مادامی که معصیت نباشد، لازم تر است چراکه او حق مهربانی و انس و الفت دارد.) شخصی نزد امام حسن علیه السلام آمد و از ایشان در مورد ازدواج دختر خویش مشورت خواست پس حضرت به او فرمود: "و زوجها من رجل تقی، فأنه اذ احبها اكرمها وان أبغضها لهم یظلمها" ("۳۹") (او را به ازدواج مردی پرهیزکار درآور که اگر او را دوست بدارد احترامش کند و اگر از او متنفر باشد به او ستم نمیکند.) قرآن کریم پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلّم را چنین مخاطب می سازد: (إِنَّكَ لَعَلَىٰ خَلْقٍ عَظِيمٍ) (۴۰) (ای پیامبر تو دارای خلق و خوی بزرگی هستی) و این رفتار پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلّم و اهلیت علیهم السلام در هر صورتی ثابت و یکسان است خواه با مردم جامعه چنین رفتاری داشته باشند و خواه میان چهار دیواری خانه با اهل و عیال خود اینگونه رفتار کنند. روایاتی نیز در مورد تکالیف زن نسبت به مرد آمده است تا بسیاری از مفاهیم رایجی که بود را از بین ببرد و- هنوز هم- کار منزل یکی از اولویت های تکالیف زن است و مردان ازدواج میکنند تا کسی باشد که به کار پخت و پز، تمیز کردن منزل و شستن لباس ها و دیگر کارهای منزل بپردازد. یکی از زنان از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم در مورد حق شوهر بر زن پرسش نمود و حضرت چنین پاسخ فرمود: "و اکثر من ذلك لیس لها أن تصوم إلّا باذنه وأن لا تخرج من بیتها إلّا باذنه و علیها أن تتطبیب طیها و تلبس أحسن ثیابها و تتزین بأحسن زینتها و تعرض نفسها علیه غدوء و عشیة" ("۴۱") (بلکه بیشتر از آن نباید بدون اجازه او روزه بگیرد یا از خانه خارج شود، باید خود را برای همسرش خوشبو کنند و بهترین لباس ها را بپوشد و به بهترین زینت ها خود را آرایش کند و شبانه روز خود را بر او عرضه دارد.) بنابراین محور بحث در مورد حق شوهر به رابطه زناشویی آن دو بر میگردد حتی در مواردی که مربوط به روزه گرفتن و خارج شدن از منزل می باشد به این علّت که این موارد ممکن است با حق شوهر در لذّت جویی از زن، تعارض داشته باشد. روایات و کتب شریعت هیچکدام وجوب خدمت به شوهر یا انجام کارهای منزل را حق شوهر به گردن زن به شمار نیاورده اند. حتی زن می تواند برای انجام کارهای منزل از شوهر، اجرت بطلبد و شوهر نیز باید آن را بپردازد. و این نهایت احترام و بزرگداشتی است که به زن شده است، زنی که بسیار بکار گرفته می شد و به کوتاهی کردن در انجام کارها متهم بود و مورد ظلم و ستم واقع می شد و در معرض سخت ترین مجازات های جسمی و روحی قرار میگرفت. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم می فرماید: "إِنِّي أَتَعَجَّبُ مِمَّنْ يَضْرِبُ امْرَأَتَهُ وَهُوَ بِالضَرْبِ مِنْهُمَا أُولَىٰ" ("۴۲") (من از کسی که همسر خود را می زند در حالی که خودش به زدن سزاوارتر است در شگفتم.) بنابراین زن، کارهای منزل را داوطلبانه و فقط برای رضای خدا و پاداش گرفتن از او انجام می دهند و کارهای آنان در ردیف اعمال صالحه ای است که انسان استحقاق اجر و پاداش بر آن را دارد. در حدیثی از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلّم آمده است که ایشان فرمودند: "ما من امرأة تسقى زوجها شربة من ماء إلّا كان خیرا لها من عبادة سنة و صیام نهار و قیام لیل و ینی الله لها بكل شربة تسقى زوجها مدینة فی الجنة و عفر لها تسین خطیئة" ("۴۳") (هر زنی یکبار به شوهرش آب دهد، از عبادت یک سال که روزش را به روزه و شبش را به نماز بگذارد برایش بهتر است و خداوند به ازای هر آب دادن، شهری در بهشت برایش می سازد و شصت گناه او را می بخشد.)

بسیاری از روایعت و احادیث به جنبه اخلاقی انسان البته به هر دو جنس تأکید دارد. و احادیثی در مود رفتار و کردار زنان به جهت تشویق جامعه بر جنبه تربیت و اخلاق و آماده سازی زنان، توجه دارد همان طور که جامعه به آماده سازی و تجهیز مردان اهمیت قائل شده است. و روشن می سازد که رفتارهای منفی به زنان نیکو کردار، سرایت نمیکند. بنابراین مسئولین بر دوش تک تک افراد جامعه (فردی یا جمعی) می باشد و ارزش زن به این نیست که صلاحیت او کمتر از مردان است بلکه اصلاح و فسادانگیزی بین زنان و مردان به جهت خلقت یکسان آنان، باید یکسان باشد. بنابراین آفرینش زن همانند آفرینش مرد است غیر از اینکه ایده آفرینش حواء، به فرهنگ جامعه اسلامی سرایت کرد و آن هم به جهت آمیختگی افکار تورات بود که در این رابطه وجود داشت، علاوه بر ته مانده هایی که جوامع اسلامی در مورد خشونت و بی رحمی علیه زن، چه در جوامع عربی و چه غیر عربی، به همراه داشت. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با این فرمایش، اصل بر تساوی در تمام مواردی که مربوط به انسانیت انسان باشد تأکید دارند: "إِنَّمَا النِّسَاءُ شِقَاقُ الرِّجَالِ" (۴۴) (زنان، نیمه دوم مردان هستند). رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با بکار بردن (شقائق) بهترین و زیننده ترین تعبیر اصل تساوی زن و مرد را بیان فرمودند. همچنین در اصل تساوی پاداشی و عقاب اعمال بین زن و مرد حتی در زندگی زناشویی و طرز برخورد هر یک از زن و شوهر بدون هیچ اختلافی چنین نقل شده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: "من كان له امرأة تؤذيه لم يقبل الله صلاتها ولا حسنة من عملها حتى تعينه وترضيه وإن صامت الدهر وعلى الرجل مثل ذلك الوزر إذا كان لها موزياً ظالماً" (۴۵) (هرکس زنی داشته باشد که شوهر خود را بیازارد خداوند نماز و هیچ کار نیک او را حتی اگر تمام روزگار روزه باشد نمی پذیرد تا اینکه شوهر خود را یاری کند و او را راضی نماید، و اگر شوهری اینگونه موزی و ظالم باشد همین عقاب را خواهد داشت). رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در تحمّل و شکیبایی شوهر نسبت به آزار همسرش چنین می فرماید: "من صبر على سوء خلق امراته واحتسبه، اعطاه الله بكلّ مرة يصبر عليها من الثواب ما أعطى أيوب على بلائه" (۴۶) (هرکس در برابر بدخلقی زن خود صبر کند و آن را به حساب خدا بگذارند خداوند در ازای هر صبر او پاداش صبر ایوب را به او خواهد داد). و در مورد پاداش شکیبایی زن بر شوهر چنین می فرماید: "من صبرت على سوء خلق زوجها اعطاها مثل ثواب آسية بنت مزاحم" (۴۷) (هر زنی بر بدخلقی شوهرش صبر کند خداوند پاداش آسیه دختر مزاحم (همسر فرعون) را به او خواهد داد). در روایتی، امام صادق علیه السلام ویژگی های زنان نیکوکار را چنین روشن می فرماید: "خير نساء كم الطيب الريح. الى قوله. التي اذا انفقت، انفقت بمعروف وإن اسكت اسكت بمعروف فتلك عامل من عمال الله" (۴۸) (بهترین زنان، خوشبوترین آنهاست. تا آنجا که می فرماید: آن زنی که اگر انفاق کند، به معروف انفاق میکند و اگر خود نگهدار باشد به معروف خود نگهداری کند و این چنین زنی یکی از کارگزاران الهی خواهد بود). امام صادق علیه السلام شبهه خلقت حواء از دنده آدم علیه السلام را و آنچه در زبان مردم میگشت را چنین ردّ می فرماید: "كذبوا، أكان الله يعجز أن يخلقها من غير ضلعه؟ ثم قال: إن الله تبارك وتعالى قبض قبضة من طين فخلطها بيمينه. وكلتا يديه يمين. فخلق منها آدم وفضلت فضلة من الطين فخلق منها حواء" (۴۹) (آنچه مردم میگویند دروغ است، آیا خداوند از آفرینش حواء عاجز بود تا او را از دنده آدم بیافریند؟ سپس فرمود: خداوند تعالی مشتی از گل برداشت و آن را با دست راستش مخلوط کرد و هر دو دست خدا راست است و از آن آدم را بیافرید و از آن گل چیزی باقی ماند و از آن حواء را آفرید). امام صادق علیه السلام تهمت های ناروای زیادی را که از روی تحقیر و کمبود در انسانیت زن به او زده شده بود را باطل نمودند. و بر صلاحیت زن در رسیدن به والاترین مراتب رشد روحی و معنوی و رسیدن به خدای متعال با اطاعت و عبادت و رسیدن به مراتب حورالعین بودن، تأکید نمودند. از آنجا که در این بیان حضرت علیه السلام آمده است که فرمودند. (۵۰) "الخيران الحسان من نساء أهل الدنيا وهن أجمل من الحورالعین" (بانوان نیکوکار از اهل دنیا، در آخرت از حورالعین نیز زیباترند). "أكثر أهل الجنة المستضعفين من النساء، علم الله ضعفهنّ فرحمهنّ" (بیشترین اهل بهشت، زنان مستضعفند و خداوند به ناتوانی آنان آگاه بود و بر آنان رحم نمود). همچنین از حضرت نقل شده است که فرمودند: "أكثر الخير في النساء"

(۵۱) (بیشترین نیکی ها در زنان است). همچنین روایتی نقل شده است که آنچه در بین مرد رواج داشت که بیشترین اهل جهنم را زنان تشکیل می دهند، رد نموده است. از ابوالفضل چنین آمده که گفت: "قلت لابی عبدالله علیه السلام شیء تقوله الناس إن أكثر أهل النار يوم القيامة النساء. قال علیه السلام: و أنى ذلك وقد يتزوج الرجل فى الآخرة ألفاً من نساء الدنيا من قصر من درة واحدة".

(۵۲) (به أبا عبدالله علیه السلام عرض کردم: چنین چیزی را مردم میگویند که بیشترین افراد اهل جهنم در روز قیامت زنان هستند. حضرت فرمود. چگونه چنین چیزی امکان دارد در حالی که در آخرت هر مردی با هزاران زن دنیایی در قصری از یک مروارید ازدواج میکنند.) امام صادق علیه السلام تأکید می فرمایند که انسانیت از دیدگاه اسلام دارای یک میزان و معیار است - البته با قطع نظر از تمام ویژگی ها طبیعی که افراد را از هم جدا می سازد - که آن معیار، معیار پر هیزکاری و نیکی می باشد: "المرأة الصالحة خير من ألف رجل غير صالح" (۵۳) (یک زن نیکو کردار از هزاران مرد غیر نیکوکار برتر است). صالح " در این فرمایش یک اصطلاح عامی است که در بسیاری از جوانب و زمینه های انسانی گسترش دارد و با وظایفی که بین زن و مرد در خانواده اسلامی تقسیم شده، مخالفت ندارد. اما در صورت وجود اختلاف بین زن و مرد در برخی از مسائل فقهی، مربوط به انسانیت انسان یا به جهت کاستن ارزش زن یا پایین آوردن جایگاه و منزلت او نیست. چنین نقل شده که ابن ابی العوجاء خدمت امام صادق علیه السلام عرض کرد: "ما بال المرأة المسكينة تأخذ سهما واحداً وتأخذ الرجل سهمين؟ فقال علیه السلام: "إن المرأة ليس عليها جهاد ولا نفقة ولا عليها معقلة، إنما ذلك على الرجال" (۵۴) (چرا زنی که بیچاره و ناتوان است در ارث یک سهم و مردان دو سهم می برند؟ حضرت فرمود: زیرا، جهاد و نفقه و دیه بر زن نیست بلکه تمام آنها بر گردن مردان است). روایات بر این مطلب تأکید دارند که اخلاق اکتسابی است و چیزی نیست که فطرت آن را دارا باشد. و آن چه مشهور است که زنان بر صفات ناپسند اخلاقی غلبه می یابند چیزی جز تربیت صحیح نیست که بر آن اساس پرورش می یابد و نتیجه میراث سنگین ارزش های موروثی است که اسلام خواستار زوال و از بین رفتن آنها بود. از جمله صفاتی که زنان، بیشتر در مورد آن مورد مذمت واقع می شوند، حسادت و هر رفتاری که مترتب بر آن است، می باشد که با اخلاق اسلامی سازگاری ندارد. از اهل بیت علیهم السلام (۵۵) روایت شده است: "إن الله تعالى لم يجعل الغيرة للنساء، وإنما تغار المنكرات منهن فأمّا المومنات فلا إنما جعل الله الغيرة للرجال" (خداوند متعال، غیرت را در وجود زنان قرار نداده است و تنها زنان بد هستند که این صفت را دارا هستند ولی زنان با ایمان چنین صفتی ندارند و خداوند غیرت را در وجود مردان نهاده است). "غيرة النساء الحسد و الحسد أصل الكفر، إن النساء إذا غرن غضبن وإذا غضبن كفرن إلا المسلمات منهن" (غیرت زنان، حسادت آنهاست و حسادت اصل کفر است، زنان اگر حسادت ورزند غضبناک شوند و اگر خشمگین شوند کفر می ورزند مگر زنان مسلمان). امام صادق علیه السلام منشأ غیرت در زنان را همیشه کفر و حسادت نمی شمارند بلکه ممکن است این حسادت از روی دوستی و حرص بر منحصر ساختن کسی که او را دوست دارد به خود است. از حضرت در این مورد سوال شد: "المرأة تغار على الرجل فتؤذيه" (زن وقتی بر شوهرش غیرت ورزد، او را می آزارد). حضرت پاسخ فرمود: "ذلك من الحب" (۵۶) (این کار به خاطر دوستی و محبت اوست). در پایان بحث، از روایات، احادیث سنت شریف نبوی که از رسول گرامی صلی الله علیه و آله و سلم و اهل بیت علیه السلام و اعتراضی که مسلمانان کردند، روشن شد که تمام این موارد با جانب دارای های قرآن در مورد منزلت زن در اسلام. سازگار و هماهنگ می باشد. آنگونه که قرآن و سنت شریف نبوی هیچ تعارضی با هم ندارد، بنابراین آن چه از اهل بیت نبوت و خاندان رسالت علیهم السلام نیز بر همان طریقی است که قرآن کریم آن را پایه ریزی و نیت نبوی طراحی نموده است. شایان ذکر است که در این کتاب قصد بیان تمام آن چه در کتب سیره در مورد زن آمده است و پرداختن به تمام موضوعات را نداریم چرا که هدف اصلی ما روشن نمودن مفاهیمی است که در نهج البلاغه وارد شده است. در نهایت آن چه حاصل شد این است که بیان قرآن کریم در تساوی آفرینش زن و مرد و تساوی رسیدن به مراتب بلند روحی و اخلاقی، تساوی در تکالیف و واجبات دینی، تساوی پاداش و کیفر و تساوی عناصر انسانی، در موارد متعددی با سنت

شریف نبوی سازگار و هماهنگ است. ۱. البرهان من القرآن، ص ۲۸۷، نوشته بغدادی، اسماعیل، الفتاة العصرية؟ إلى أين، چاپ سوم، ص ۱۸۸. ۲. نحل، ۵۸-۵۹. ۳. زخرف، ۱۷. ۴. المودودی، ابوالاعلیٰ، الحجاب، دارالفکر، ص ۳۲. ۵. "زنده به گور کردن دختران از ارزشهاست"، حدیثی است که شده که از پیامبر اکرم (ص) می باشد، سیوطی، حدیث شماره ۳۸۳۴. ۶. الحاکم، منبع پیشین، ۳/۱۵۴. ۷. الحرانی، منبع پیشین، ص ۳۰. ۸. کلینی، الاصول، منبع پیشین، ۲/۲۴۰. ۹. طباطبائی، المیزان، منبع پیشین، ۴/۳۵۰. ۱۰. طباطبائی، المیزان، منبع پیشین، ۴/۱۸۱. ۱۱. مجادله، ۱. ۱۲. کلینی، الاصول، منبع پیشین، ۵/۵۲۸. ۱۳. الامین، محسن، المجالس السنية، دارالتعارف، بیروت، ۲/۱۳۰. ۱۴. ابیحاری، محمد بن اسماعیل، صحیح البخاری، دارالجلیل، ۳/۲۹۵. ۱۵. القشیری، مسلم بن حجاج، صحیح مسلم، دارالکتب العربی، بیروت، ۴/۱۹۵. ۱۶. ممتحنه، ۱۲. ۱۷. نام ام هانی، هند دختر ابوطالب، خواهر امیرالمؤمنین (ع) از یک پدر و مادری باشد. ابوهوب هبیره بن عمرو مخزومی او را به ازدواج خود درآورد و از او فرزندى به نام عمر متولد شد که کنیه اش بد نام اوست و همچنین دیگر فرزنداناش به، نام های هانی، یوسف و جعدة بودند. او (ام هانی) از دیرین اسلام آورد ولی همسرش اسلام نیاورد و اسلام بین این دو جدایی انداخت. و ایشان در مکه ماندند و مهاجرت نکردند. پیامبر اسلام (ص) ایشان را دوست می داشت و در خانه اش به زیارت او می رفت. در سال وفات او اختلاف دارند، برخی میگویند قبل از واقعه عاشورا بوده است و برخی آن را بعد از آن می دانستند اعلام النساء، ۱/۳۱۵. ۱۸. الحسینی، هاشم معروف به سیر؟ المصطفی، دارالتعارف، بیروت، ص ۵۸۸. ۱۹. ابن الاثیر، منبع پیشین، ۱/۶۱۲. ۲۰. ابن الاثیر، منبع پیشین، ۱/۲۰۶. ۲۱. مطهری، مرتضی، مسئل؟ حجاب، چاپ اول "الدارالاسلامیه، بیروت، ۱۹۸۷، ص ۱۴۷. ۲۲. ابن ابی الحدید، منبع پیشین، ۱/۲۰۶. ۲۳. آل سلمان، ابو عبید؟ مشهور بن حسن، عنایة النساء بالحديث النبوی، چاپ اول، دار ابن حزم، بیروت، ص ۲۰. ۲۴. منبع پیشین، ص ۴۰-۲۰. ۲۵. الذهبی، ابو عبدالله محمد بن عثمان، میزان الاعتدال فی نقد الرجال، چاپ اول، دار احیاء الکتب العربی، ۴/۶۰۴. ۲۶. جاحظ، عمرو بن بحر، البیان و التبین، چاپ چهارم، کتابخانه خافجی، مصر، ص ۹۰. ۲۷. الکشاف نوشته زمخشری، منقول؟ عن الحجاب، منبع پیشین، ص ۱۵۱. ۲۸. سیوطی، جلال الدین، الجامع الصغیر فی احادیث البشیر النذیر، چاپ اول، دارالکتب العلمیه، بیروت، سنن ابن ماجه، حدیث ۱۵۸۷. ۲۹. ابن اثیر، علی بن ابی الا-کرم، الکامل فی التاریخ، چاپ چهارم، ۱۹۹۴، مؤسسه التاریخ العربی، بیروت، ۱/۵۰. ۳۰. سیوطی، منبع پیشین، حدیث شماره ۸۸۴۷. ۳۱. طباطبائی، المرأة فی ظلّ الاسلام، چاپ اول، دار الاسلامیه، ص ۱۸۸. ۳۲. الحرانی، منبع پیشین، ص ۳۰. ۳۳. طبرسی، حسن بن فضل، مکارم الاخلاق، چاپ ششم، منشورات الأعلمی، بیروت، ص ۲۱۶. ۳۴. کلینی، الروض؟ فی الکافی، انتشارات علمیه اسلامیه، ۱/۲۴۲. ۳۵. سیوطی، منبع پیشین، حدیث شماره ۴۱۰۲. ۳۶. الحرانی، منبع پیشین، ص ۱۹. ۳۷. منبع پیشین، ص ۱۰۴. ۳۸. منبع پیشین، ص ۱۸۸. ۳۹. طبرسی، منبع پیشین، ص ۲۰۴. ۴۰. قلم، ۴. ۴۱. حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعه، چاپ پنجم، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ۱۴/۱۴. ۴۲. مجلسی، محمدباقر، بحارالانوار، شرکت چاپ بحارالانوار، تهران، ۱۰۳/۲۴۹. ۴۳. حرّعاملی، منبع پیشین، ۱۴/۱۱۶. ۴۴. سیوطی، منبع پیشین، حدیث شماره ۲۵۶۰. ۴۵. حرّعاملی، منبع پیشین، ۱۴/۱۱۶. ۴۶. مجلسی، منبع پیشین، ۶۷/۳۶۷. ۴۷. گفته شده که آسیه دختر مزاحم، همسر فرعون از بنی اسرائیل بود، و او از بهترین زنان، دختران پیامبر است. روایت شده است که زمانی که به خدا ایمان آورد، فرعون او را از این کار نهی کرد ولی او نپذیرفت، و دست و پاهایش را با چهار میخ به زمین میخ کوب کرد و او را در برابر خورشید قرار داد، سپس دستور داد سگ بزرگی بر او افکنده شود. پس زمانی که اجل او نزدیک گشت چنین گفت: "خداوندا برای من نزد خودت در بهشت خانه ای بساز" و خداوند او را به سوی بهشت فراخواند در حالی که در بهشت می خورد که می آشامد. اعلام النساء، ۱/۱۹۳. ۴۸. قمی، محمد بن علی بن حسین بن بابویه، علل الشرائع، چاپ دوم، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ۳/۲۷۹. ۴۹. طبرسی، منبع پیشین، ص ۱۹۸. ۵۰. تستری، محمد تقی، نهج الصباغ.؟ فی شرح نهج البلاغه، انتشارات کتابخانه صدر، تهران، ۱۱/۹۵. ۵۱. قمی، محمد بن علی بن حسین بن بابویه، من لا یحضره الفقیه، چاپ پنجم، دارالکتب الاسلامیه، تهران، ۳/۳۸۵. ۵۲. تستری، منبع پیشین، ۱۱/۹۵. ۵۳.

بنت الهدی، کلم؟ و دعوه، چاپ دوم، دارالتعارف، بیروت، ص ۳۰. ۵۴. تستری، منبع پیشین، ۵۵. ۱۱/۹۵. تستری، منبع پیشین، ۵۶. ۱۱/۶۷. کلینی، فروغ من الکافی، کتابخانه اسلامی، تهران، ۵/۵۶.

بخش دوم

فصل اول: چگونگی برداشت از کلام امام علیه السلام در مورد زن

مقدمه

در فصل سابق بر واقعیت انسانی زن از دیدگاه قرآن، احادیث و سیره نبوی آشنا شدیم. در این فصل به بررسی و بحث و گفتگو در مورد نصوص نهج البلاغه در خصوص زن و کیفیت برداشت دانشمندان و شارحان آن و عرضه نمودن آن بر جانب داری های قرآنی و نبوی، تلاش میکنیم تا میزان هماهنگی و همخوانی آنها را با یکدیگر دریابیم. و اگر در این بین میان توجه قرآن و مفهومی که از امام علیه السلام آمده است- با توجه به فهم ما از کلام علیه السلام، تفاوتی یافتیم خود را در برابر دو راه می یابیم: راه اول: سخن امام علیه السلام را در مواردی که مخالف با مفاهیم اسلامی است، ردّ نماییم. در این راه طبق معیارهایی که اهل بیت علیهم السلام برای جدا سازی حدیث صحیح از فساد، بیان نموده اند، حرکت میکنیم. در حدیثی از امام صادق علیه السلام آمده است که حضرت فرمودند: "ما أتاکم من حدیث من برّ أو فاسق، فاعرضوه علی کتاب الله فما وافق کتاب الله فخذوه وما خالف کتاب الله فذرّوه" (۱) (هر حدیثی که از جانب نیکوکار و فاسق به شما رسید آن را به کتاب خدا عرضه دارید و آن چه با کتاب خدا موافقت داشت بگیرید و آن چه با آن مخالف بود را رها سازید). راه دوم: سعی میکنیم کلام امام علیه السلام را بر اساس موقعیت های خاصی که آن نصوص در آن موقعیت مطرح شوند و آن دیدگاهی که باعث صدور این سخنان گردید، بفهمیم. در این صورت برخی از موقعیت ها چنان هستند که دست از ظاهر نص برداشته و تفسیر و معنای دیگری بر آن می توان داشت یا ویژگی منحصر در آن موقعیت و اوضاعی که نص در آن شرایط بیان شده، را روشن می سازد.

اول- طبیعت زن (نهاد زن)

اشاره

۱- نصوص نهج ۱ بلاغه

در نهج البلاغه از حضرت چنین آمده است که فرمودند. ۱- "المراة شر کلها وشر ما فیها انّه لا یُبدّ منها" (زن و زندگی، زحمت و درد سر است و زحمت بارتر اینکه چاره جز بودن با او نیست) (دشتی ۲۳۸). ۲- "المراة کالعقرب حلوة اللبسة" (زن همانند عقرب، گزیدنش شیرین است). هیچ منبعی (چه منابع نهج البلاغه و چه شروح آن) مناسبتی که این دو نص در آن بیان شده یا موقعیت که باعث صدور آن شده است را مطرح ننموده اند. بدین جهت سعی در برداشت و فهم معنایی بدور از معنای ظاهری نص کاری بس مشکل است.

۲- شروح نهج البلاغه

بیشتر شارحین نهج البلاغه کلام امام علیه السلام را در مورد نهاد زن به معنای ظاهری آن گرفته اند که مفهوم تحقیر و پایین آوردن

انسانیت زن را منعکس میکند. و به میزان مطابقت این نصوص (یا تفسیر آنها) با مفاهیم اسلامی، توجه نمودند. ابن ابی الحدید چیزی از نصوص قرآنی یا سیره نبوی نیافته و به سخنانی که بر پایه تمسخر و استهزاء ساخته شده، استشهاد نموده است و چنین میگوید: (۲) ((شخصی نزد یکی از حکما قسم یاد کرد که هیچ گونه بدی و شری به او اصابت نکرده است. آن حکیم به او گفت: پس حساب زن تو چه؟ آن مرد چنین گفت: هرکس در (ارتباط) حلال با زنان، خویش را خسته کند، نمی تواند در حرام ایشان، خویشنداری کند. "همچنین نکات دیگری را که بر مفهوم تحقیر زن در جامعه آن روز دلالت میکند را نقل کرده است از جمله میگوید: "شخصی با زن لاغر اندامی ازدواج نمود و به او چنین گفته شد که از شر و بدی کمترین را اختیار نمودی. "همچنین شخصی، کنیزی را دید که آتشی را حمل میکند، به او چنین گفت: (آتش روی آتش و حامل آتش بدتر از خود آتش است.)) همین طور به سقراط گفته شد: "کدام حیوان درنده از همه صبورتر است؟ او گفت: زن ("۳). صاحب کتاب نهج الصباغه نیز بر همین منوالی که ابن ابی الحدید در پیش گرفته، حرکت نموده است و به بیان نمونه هایی از روایات و اشعاری که نهایت ظلم، ستم و تحقیر جامعه را نسبت به زن کشف میکند، پرداخته است. و در تفسیر سخنان امام علیه السلام به همین موارد اکتفا نموده و آن را دلیلی بر صحت و اصالت طرز تفکر به شر و فسادانگیزی زن، به شمار آورده است. (۴) بحرانی چنین می گوید: "البسه) همان نیش عقرب است و امام علی علیه السلام لفظ عقرب را با وصف یاد شده به استعاره آورده اند چون که شأن زن آزار و اذیت است لکن آزاری که همراه با لذت است، و آن را حس نمی کند که عبارت است از خاموشی که زیاد خاراوندن آن همراه با لذت است ("۵). بحرانی در شرح خود در مورد "المرا؟ شر" می گوید: "تمام حالات زن نسبت به مرد شر است، چه از جانب مؤونه و خرجی او باشد و چه از جانب لذت و بهره جویی از او که مستلزم دور ماندن از خدا و اطاعت اوست، و از آنجا که چاره ای از وی نیست چون مرد در طبیعت بحرانی و صفا یاد همراه با لذت همراه با لذت بحرانی است، چه آ دور ماندن چنین می گوید: ا ((اللسبه) همان نیش عقرب است و امام علی اعلهر لفظ عقرب را با شده، به استعاره آورده اند چون که شأن زن، آزار و اذیت است لکن آزاری که ت است، و آن را حس نمیکند که عبارت است از خارش حصه تباد خاراوندن آن ت است ("۵). در شرح خود در مورد "المرا؟ شر)) میگوید: "تمام حالات زن نسبت به مرد شر ز جانب موونه و خرجی او باشد و چه از جانب لذت و بهره جویی از او که مستلزم از خدا و اطاعت اوست، و از آنجا که چاره ای از وی نیست چون مرد در طبیعت وجود خود به زن نیاز دارد بدین ترتیب حاضر است شرور او را تحمل کند؛ به همین دلیل باید این مسئله را قوی ترین شر مربوط به زن دانست چون سبب (احتیاج مرد به زن) قوی تر از مسبب (بهره از زن) می باشد. (۶) شیخ محمد عبده کلمه "اللبسه" را به معاشرت و همنشینی تعبیر میکند و چنین می گوید. "همنشینی عقرب زیبا و خوشایند نیست ولی در مورد زن و اذیتش همانند عقرب است با این تفاوت که همنشینی و معاشرت با زن خوشایند است.)) (۷) تستری میگوید که تعبیر دست "اللبسه" به معنای نیش زدن می باشد و بهتر است. (۸) و اما شیخ معنیه میگوید: ((امام علیه السلام او را به عقرب تشبیه کرد چرا که خیلی زود خشمگین می شود و نیکی مرد را به خاطر یک امر ناچیز و اندک پایمال میکند و گاهی بدون علت معقولی با کلمه دردناک یا حرکتی ناشایست او را می آزارد، لذا امام علیه السلام چنین شخصی را به صبر و تحمل بر این سرکشی سفارش میکند چرا که هر چه باشد، زن بهتر از عقبی است که زندگی با او در هر حال محال و غیرممکن است.)) (۱۹) شیخ اسماعیل بغدادی چنین نتیجه میگیرد که: ((خلاصه نظر امام علی بن ابیطالب علیه السلام همان است که زن شر است و شر بارتر از آن اینکه چاره ای جز بودن با او نیست. و امام از دو راه به این نظر گرایش دارند. و آن دو راه یکی طریقه و روش حکیمی است که به زن بر اساس همان حکمت قدیمی می نگرد و راه دیگر راه عبادی است که بنابر سنت عبادت که در تمام زمان ها است به او می نگرد. پسر وجود زنان شر و بدی است که به اتفاق اقوال تمام متقدمین چه حکمای یونان چه حکمای هند که از منظر دین به او نگرستند و چه از منظر یهودیان و پدیان کلیسای مسیحی و رهبران است، چاره ای از آن نیست. و شاید در یک کلام بتوان گفت که نظر امام علیه السلام در مورد زن همان حکمت قدیمی در شأن زنان می باشد ("۱۰).

۳- اشکال و پاسخ

(الف) اثبات نصّ: در مورد تأکید بر صحتّ این دو قواط از امیر مومنان علیه السّلام چند اشکال وجود دارد: ۱- عدم ثبوت صدور این قول از امام علیه السّلام چرا که در هیچ منبع دیگری ذکر نشده است. کلام شماره (۱) فقط در یک منبع ذکر شده و کلام شماره (۲) فقط در نهج البلاغه آمده است. (همانگونه که صاحب کتاب المصادر متذکر شده است). ۴- وجود اختلاف و تعارض بین سخن حضرت پس از جنگ جمل که زنان را به نیک و بد تقسیم کردند و بین این سخن حضرت که فقط بد بودن زن را مطرح نمودند که در واقع وجود عنصر خیر در زنان را نفی میکند. ۳- تعارض معنای ظاهری سخن امام علیه السّلام با نصوص قرآن کریم به خصوص در مورد طبیعت و آفرینش زن. چون از نصوص قرآنی به چیزی که دربر دارنده تفاوت در طبیعت زن و مرد باشد یا به وجود شر و آزار و فسادانگیزی در ترکیب آفرینش زن اشاره کند، فهمیده نمی شود. ۴- تعارض معنای ظاهری با طبیعت وجودی نفس بشری برای هر دو جنس. چون آیه کریمه می فرماید: (ونفس و ما سواها فآلهمها فجورها و تقواها) (۱۱) (در نهاد بشری ستمکاری و پرهیزکاری قرار داده شده است). ۵- تعارض معنای ظاهری با مضموم عدالت الهی که اقتضاء دارد خداوند بنده ای را به خاطر چیزی که بر انجام آن مجبور باشد و هیچ گونه اختیاری ندارد، عقاب نکند و اگر حکم به وجود شرّ و فساد در طبیعت زن شود. در آن صورت خداوند او را از تحمّل تبعات آن، عفو می فرماید. از تمام آن چه گذشت درمی یابیم که معنای ظاهری سخن امیر مومنان علیه السّلام با کلام خداوند مطابقت ندارد بنابراین برای ما راهی جز رد کردن کلام امام علیه السّلام، به خاطر عدم اطمینان از صحتّ صدور کلام از حضرت، باقی نمی ماند. ب) برداشت و فهم نصّ: شارحان نهج البلاغه این نصوص را بدور از دیدگاه اسلام نسبت به زن، تفسیر نموده اند و سخن حضرت را که معصوم هستند- با کلام حکما و فلاسفه ای که در میان جامعه، دین و مذهبی که در بردارنده دیدگاه تحقیر و ظلم نابهنجار نسبت به زن داشتند، مقایسه نموده اند. و نتوانستند در مقایسه با افکار امام و دوراندیشی حضرت بر اساس آنچه دین اسلام به تصویر میکشد نه بر اساس رفتار افراد جامعه، خود را از آن افکار به جهت محدودیت دید و اندیشه، رها سازند. شارحان نهج البلاغه به جهت اقداماتی که در شرح های خود که به واقعیت اجتماعی آنان متکی بود یا به جهت داشتن باقیمانده های افکار و اعتقاداتی که با مفاهیم اصیل اسلامی، مزج شده بود در دو راهی تاریکی افتاده اند. چون اگرچه جامعه، یک جامعه اسلامی باشد ولی ضرورتی ندارد که مفاهیم آن اسلامی باشد بلکه بسیاری از مفاهیم جاهلی و عقاید باطل با تشکیلات جامعه و ذهنیت افراد جامعه مخلوط شده است به طوری که جدا سازی این مفاهیم از مفاهیم نخستینی که اسلام آن را آورده بود، مشکل است. این شرح ها گرایش های منفی زیادی بر جای نهاد که از جمله می توان به این موارد اشاره ۱- این شرح ها از امام علیه السّلام شخصیتی ساخته است که گویی امام با دید تحقیرآمیز به زن می نگرد و او را سر منشأ تمام بدی ها و آزار و اذیت زندگی بشری می شمارد. به این جهت مرد عاقل باید از زن دوری جوید و از او بر حذر باشد. به این خاطر عبده حسن زیات در تحلیل نگرش امام به زن چنین میگوید: "امام، نظر خود را به روشنی مطرح نمودند که یک نظر بی رحمانه ای است که از نظر قساوت و بی رحمی کمتر از نظر شوبنهور نسبت به زن نیست. از آن جهت که او طبیعت زن را متهم ساخته و ترس از آن دارد که مبادا زنان نیکوکار نیز به زنان بد، مبدّل شوند ("۱۲). ۲- این شرح ها، یک مفهوم نادرستی از بیانات امام علیه السّلام داده است که گویی امام فلسفه و آراء خود را از فلاسفه و حکمای بت پرست ماقبل خود گرفته است، چرا که آن سخنان حضرت همانند چیزی بود که آنها به آن اعتقاد داشتند و ندا می دادند- همان گونه که از میان برخی افکار غیر اسلامی که مطرح کردیم نمایان بود. بنابراین نظر امام نسبت به زن همان چیزی خواهد بود که کفار و مشرکین و بت پرستان مطرح میکردند نه چیزی که اسلام آن را آورده بود!! ۳- این گونه شرح ها- به طور غیرعمدی- به سرور عالمان پس از رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلّم امام ثقلین، تهمت و بی ادبی روا می دارند، از آنجا که بین دیدگاه امام علیه السّلام و فلسفه و آراء ایشان نسبت به زن و بین آن چه در کتاب

الهی و سنت پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم و دیگر اهل بیت علیهم السلام آمده است، تفاوت قائل شده اند. ۴- این گونه نظرات به اسلام ضربه می زند و اسلام را عاجز از آن می داند که دیدگاه خاص خود را نسبت به زن و مشخص نمودن موقعیت و ارزش او در جامعه، آشکار نماید، به طوری که مسلمانان و در راس آنان امیر مومنان علیه السلام را به گرفتن فلسفه های هندیان، بودائیان و یونانیان و چکیده نظرات آنان در مورد زن میکشانند!!! و گویی در کتاب خدا و سنت نبوی چیزی وجود ندارد که فرد مسلمان به آن استناد جوید لذا مجبور می شود از فلسفه هایی که منحرف از طریق الهی هستند یاری جوید؟ و اگر فردی چنین منطقی را برای استدلال صحت و منطقی بودن افکار و آرای که اسلام آن را آورده بود- به غیر از زن- بکار برد، هر آینه گرایش مذمت بار و سرزنشگرای مسلمانان را بر می انگیزد چرا که در اصل، پایه و اساس عقیده اسلامی را بی اعتبار میکند. ۵- این نظرات اشاره به این مطلب می کند که رهبانیت، بریدن و کناره جویی از زنان راه صحیح است تا انسان را به خدا نزدیکتر گرداند و خود را برای عبادت او فارغ نماید. و در حقیقت اسلام به تمام معنا از این مفهوم به دور است و به شدت از کناره جویی و رهبانیت نهی نموده است. و رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم برای ما یک الگو و نمونه تمام عیار می باشد. حضرت صلی الله علیه و اله و سلم از زنان دوری نمی جستند بلکه بر عکس ایشان دارای نه همسر بودند. ولی آن چه مهم است اینکه زرق و برق دنیا به خاطر وجود زنان حضرت را از یاد خدا و نزدیکی به او مشغول نمیکرد و پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم هیچ گاه به دوری جستن از زنان دستور ندادند بلکه مسلمانان را به ازدواج تشویق می نمودند و آنان را از رهبانیت و کناره جویی از زنان منع می فرمودند، تا آنجا که می فرمودند: "لرکعتان یصیلیهما متزوج افضل من صلاة رجل أعزب یقوم لیلہ ویصوم نهاره" (۱۳) (دو رکعت نماز از فرد متاهل برتر از نماز فرد مجرّدی است که شب را به عبادت و روز را به روزه سپری کند). در روایات چنین آمده است که سه گروه نزد رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم آمدند و در مورد عبادت پیامبر سؤالاتی داشتند، وقتی به آنان از عبادت پیامبر خبر داده شد، آن را کم پنداشتند (چنین نقل شده است) و آنان گفتند ما کجا و پیامبر کجا تمام گناهان پیشین و پسین او آمرزیده شده است. یکی از آن افراد گفت: من تمام شب را نماز می گذارم، دیگری گفت: من تمام روزگار را روزه میگیرم و افطار نمیکنم و فرد دیگر گفت: من با زنان هرگز ازدواج نمیکنم و از آنان دوری می جویم. پس از آن رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم آمدند و فرمودند: "أنتم الذین قلتم کذا و کذا، أما والله إنی لاخشاکم لله أتقاکم له لکنی أصوم وأفطر وأصلی وأرقد واتزوج النساء فمن رغب عن سنتی فلیس منی" (۱۴) (شمایی که چنین و چنان گفتید، آگاه باشید به خدا قسم شما را به ترس و تقوای الهی فرا می خوانم، من روزه میگیرم و افطار میکنم، نماز میگذارم و می خوابم و با زنان ازدواج میکنم و هر کس از سنت من رویگردان باشد از من نیست). ۶- چنین شرح هایی سعی دارد یک واقعیت اجتماعی ناسالم را در وجود زن به صورت یک واقعیت پایدار و ثابتی برشمارد. و واقعیت عقب مانده ای را که در سطوح مختلف جوامع زنان مشاهده میکنیم، نتیجه میراث سنگینی است که جوامع قبلی و تمدن های منحرف پیشین بر جای نهاده است، و زن بر اساس همان طرز تفکرها مدّ نظر بود و اینگونه اندیشه ها بر این اساس بود که این ارزش زن است که هیچگونه راه فراری از آن نیست و مرد این نظر را محترم شمرد چرا که تداوم سلطه جویی و به دستگیری زمام امور توسط او بود یا (به شمار می آمد). به این جهت اخلاقی منفی رایج بین زنان مثل غیرت، حيله، اذیت، سرکشی و دیگر صفاتی که زنان به آن متّصف شوند، نتیجه تربیت و توجیه نادرستی است که از طرف خانواده، جامعه و حکومت نسبت به زن وجود داشته است. و اگر برخی صفات ناپسند در زنان رایج باشد، مردان نیز از صفات مشابه آن یا صفات ناپسند دیگر، آراسته نیستند. و علّت آن هم به خطاهایی بر میگردد که در تربیت و ساختن و پرورش افراد در جامعه اسلامی وجود دارد. و هرگاه بتوان یک روش صحیح تربیتی را خواه بر اساس افراد خواه بر اساس جامعه (هر کدام فایده بیشتر و نتیجه بهتر و برتر داشت) ایجاد کرد، آن زمان است که انحرافات اخلاقی - چه در زنان و چه در مردان- به پیشرفت و تکامل روحی مبدّل خواهد شد که میوه های خود را بر تمام جنبه های جامعه بر اساس آن روش صحیح تربیتی، به ثمر خواهد نشانید.

۴- چگونه توجیه کلام امیر علیه السلام در مورد طبیعت زن

گرچه استنباط هدف عمیقی که امام از این نصوص دارند، به جهت خالی بودن این نصوص از مناسبت یا موقعیتی که حضرت آن را بیان کردند، بسیار دشوار است ولی ما به تفسیر کلام حضرت بر اساس ارزش تربیتی آن می پردازیم. حضرت در این کلام سعی دارد به خطراتی که در زمینه حرکت به سمت غرایز جسمی وجود دارد و تندروری در پاسخگویی به نیازهای زن به طوری که به وقوع در محرمات منجر شود، هشدار دهند. تمایل به زن یکی از کشش هایی است که اگر از حدودی که خداوند ترسیم نموده، خارج گردد، انسان را به شر و فساد میکشاند و آن چه از امام علیه السلام در این خصوص آمده است- البته اگر صحت داشته باشد- که زن را به عقرب تشبیه نمودند از همین قبیل است. چرا که تمایل حرام به زن به نیش عقرب شبیه تر است گرچه مرد، لذت و بهره جویی موقت آن را حس میکند ولی او را به راه بدبختی میکشاند. بنابراین امام علیه السلام این سخن را در مذمت زن نفرمودند بلکه هشدار می دهد به مرد است که مورد فریب واقع نشود. لذا قصد امام علیه السلام این نیست که زن عقرب است بلکه حضرت از انجام کار حرام و افتادن در هلاکت و نابودی به واسطه نگاه کردن به نامحرم برخود می دارند چرا که آن نگاه شیرین است ولی آن گناه درونی، عقرب است نه خود زن. (۱۵) چنین تعبیری از امام علیه السلام در مذمت دنیا آمده است که فرمود: "فإنما مثل الدنيا مثل الحية، لئن مسها قاتل سمها" (۱۶) (مثل این دنیا همانند مار است که لمس کردن آن نرم و لطیف ولی سم آن کشنده است). در این روایت همانطور که امام علیه السلام دنیا را از جهت دنیا بودن مذمت نفرمودند بلکه دوست داشتن و تمایل به سمت دنیا را مذمت می فرمایند، همچنین زن را به خاطر زن بودن مذمت نمیکنند بلکه دوست داشتن حرام زن و ارتباط نامشروع با او را چه از راه نگاه و چه از لمس کردن یا غیر آن باشد، را مذمت می فرمایند. مالک اشتر نیز به این معنا گرایش دارد و چنین میگوید: "شر بودن زن، به فتنه انگیزی، جادوگری و تأثیر او بر مرد، برمیگردد و روی آوردن به زندگی دنیوی و زینت های آن و فساد انگیزی در آن نیز به همین معنا برمیگردد. و معنای "حلوۃ اللبسة" در تشبیه زن به عقرب همانند تشبیه دنیا به ماری است که لمس کردن آن لطیف ولی سم آن کشنده است.)) (۱۷) گویی حضرت با این تعبیر، خواستند این مطلب را روشن کنند که تمایل ظاهری- خواه به زن یا دنیا- باشد اگر خارج از حدودی که شرع وضع کرده است باشد همانند اثر سم مار و نیش عقرب است که اثر منفی بر اعمال انسان خواهد نهاد. البته در صورتی که آن ها در جایگاه غیر صحیح آن به کار گیرند. حال سوال اینجاست که چرا این توجه به سمت زن است و مرد را از کشش حرام به زن بر حذر داشته است چرا عکس این مطلب نباشد، به هر حال وجود گزینه در زن و مرد یکی است؟ شاید علت این باشد که اگرچه گزینه در وجود زن و مرد یکی است ولی عوامل تحریک و موثر گزینه در زن و مرد متفاوت است. کشش مردان به سمت زنان بیشتر از کشش زنان نسبت به مردان است. شاید بتوان از واقعیت خارجی به این مطلب پی ببریم که مرد سعی در فریفتن زن دارد و بر اساس فطرت زمینه های انحراف او را فراهم می سازد در حالی که فریفتن مرد توسط زن در بسیاری از موارد به جهت عوامل اقتصادی یا دیگر عوامل خارجی، فروکش می نماید. (۱۸)

دوم- تفاوت ایمانی، بهره وری و عقلی زن نسبت به مرد

۱- نصوص نهج البلاغه

امیر مومنان علیه السلام پس از پایان جنگ جمل در شهر بصره این خطبه را ایراد فرمودند: "معاشر الناس: إن النساء نواقص الايمان نواقص الحظوظ، نواقص العقول، فأما نقصان ایمانهم فقعودهن عن الصلاة والصيام في أيام حیضهن. و أما نقصان حظوظهن فمواریثهن علی الانصاف من مواریث الرجال و أفا نقصان عقولهن فشهادة امرأتین كشهادة الرجل الواحد" (ای مردم، همانا زنان در مقایسه با

مردان در ایمان و بهره‌وری از اموال و عقل متفاوتند اما تفاوت ایمان بانوان، برکنار بودن از نماز و روزه در ایام (عادت حیض) آنان است و اما تفاوت بهره‌وری از اموال به جهت آن است که ارث بانوان نصف ارث مردان است و امّا علّت تفاوت عقلشان با مردان بدان جهت است که شهادت دو زن برابر است با شهادت یک مرد. حضرت در خطبه دیگری - پس از صفین - پس از آن که خبر حمله لشکر معاویه به کارگزار حضرت در شهر انبار به حضرت رسید، حضرت اصحاب خود را مذمت فرمود. در این خطبه محکوم سازی و ملامت زیادی به جهت غفلت یاران حضرت از قتال مشاهده می‌شود: "اذا كنتم من الحر و القُرتفرون فاذا انتم والله من السيف أفر يا أشباه الرجال و لا رجال حلوم الاطفال و عقول ربات الحجال" (وقتی شما از سرما و گرما فرار می‌کنید، به خدا سوگند که از شمشیر بیشتر گریزانید. ای مرد نمایان نامرد! ای کودک صفتان بی‌خرد که عقل‌های شما به عروسان پرده‌نشین شباهت دارد).

۲- شروح نهج البلاغه

ابن ابی‌الحدید در توضیح مطلب چنین می‌گوید: امیر مومنان علیه‌السلام کمبود نماز را نقص در ایمان شمردند و قول اصحاب ما بر این است که: ((اعمال انسان از ایمان سرچشمه می‌گیرد و کسی که به توحید و نبوت اقرار دارد در حالی که به آن عمل نمی‌کند، در واقع مومن نیست)) (۱۹). نظیر این مطلب در نهج الصباغه آمده است که چنین می‌گوید: "و اما تفاوت ایمانی بانوان به نیاز نخواندن و روزه نگرفتن آنان در ایام عادت ماهانه و همچنین در ایام نفاس برمیگردد. همچنین حقّ وارد شدن به مساجد و خواندن سوره‌های سجده دار را ندارند که هر دو مورد در کمال ایمان دخالت دارند. گرچه بانوان روزه‌های خود را به صورت قضا بجا می‌آورند ولی از فضیلت آن ماه مخصوص محروم می‌شوند و اما نمازها را قضا نمی‌کنند در حالی که خداوند متعال نماز را در این آیه کریمه (وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُضَيِّعَ إِيْمَانَكُمْ)، (خداوند ایمانتان را ضایع نخواهد کرد) به ایمان تعبیر می‌کند در جواب افرادی که پس از تغییر قبله مسلمانان پرسیدند: "پس نمازهای ما بی‌فایده بود" (؟ ۲۰). بسیاری از مردم عقل زن را کمتر از عقل مرد می‌شمارند و برای اثبات این مدعی سعی دارند به واقعیت‌های رفتاری زن و چیزهایی که کتاب‌های روایی و سیره از توهین به کردارهای برخی زنان پر شده است استشهاد کنند و آن را صفت غالبی در طبع زنان به شمار می‌آورند. بحرانی علّت تفاوت عقلی زن و مرد را دو چیز می‌داند. علّت درونی و آن عبارت است از کمبود استعداد خلقی و مزاجی زنان و کوتاهی آنان از قبول مدیریت عقل، در حالی که مزاج و طبع مردان آن را داراست و دوم علّت بیرونی است و آن عبارت است از معاشرت کم زنان با اهل عقل و تصرف و ریاضت و تمرین کم در قوای حیوانی به جهت به کارگیری قوانین عقلی در مدیریت زندگی دنیوی و اخروی. سپس می‌افزاید: "و از آنجا که زن زود فریب می‌خورد و کمتر از عقل خویش فرمان می‌برد و به سوی خود می‌خواند، سزاوار است که حجاب و پوشیدگی برایشان لازم گردد" (۲۱). آیه‌الله خویی می‌فرماید: ((زن در اصل آفرینش، زود فریب می‌خورد، عصبانی می‌شود و بدگمان است و مدیریت غیر صحیحی دارد. شجاعت و سخاوت یا در وجود آنان نیست یا بسیار اندک است.)) (۲۲) شیخ مجید عبده در علّت کمبود عقل زن چنین می‌گوید: ((خداوند زنان را آفرید و سنگینی بارداری، زایمان و تربیت فرزندان را تا سنّ معینی که این بارداری و زایمان ادامه دارد، قرار داده است و از این زایمان و تربیت فرزندان فارغ نمی‌شوند و گویی آنان را برای انجام کارهای منزل و ملازم بودن با آن قرار داده‌اند که این کارها در محدوده معینی است که به تدبیر کارخانه و اشتغال به آن اختصاص یافتند و این محیط محدودی است که در آن همسرانشان مراقب ایشانند. در نتیجه عقل آنان به اندازه مایحتاج آنان آفریده شده و شرع نیز مطابق فطرت انسان آمده است و در احکام شرع نیز نه از جهت عبادت و نه از جهت شهادت و ارث به پای مردان نمی‌رسد.)) (۲۳) جناب الخطیب این شرح محمد عبده را نیکو شمرده و چنین گفته است: "شیخ محمد عبده دارای شرح لطیفی بر گفتار امام علیه‌السلام می‌باشد" (۲۴). آقای تستری تأکید دارند که اساس تقسیم ارث بر پایه مرد و زن بودن است حتّی در

حالاتی که سهم زن برابر یا بیشتر از سهم مرد باشد علاوه بر آن افزوده است که ارزش زن کمتر از ارزش مرد است به این جهت که دیه زن نصف دیه مرد است. (۲۵)

۳- اشکال و پاسخ

(الف) بهاگذاری ایمان زن امام علیه السلام در خطبه خویش به نقصان ایمان زن اشاره فرمودند و علت این مطلب را نماز نخواندن و روزه نگرفتن در ایام عادت ماهانه مطرح نمودند به طوری که مردم به این نتیجه دست یافتند که کلام حضرت اشاره دارد که ایمان زن کمتر از ایمان مرد است. در حالی که تکیه بر معنای ظاهری کلام حضرت علیه السلام بنا به دلایل ذیل، جایز نیست. مورد اول) تعارض مفهوم کلام حضرت با نصوص قرآنی که در فصل دوم از بخش اول این کتاب آن را مطرح کردیم که بر اصل تساوی رسیدن انسان به عالی ترین مراتب ایمانی با چشم پوشی کردن از جنسیت فاعل، تأکید داشت. مورد دوم) در قرآن کریم، از زنانی یاد شده است که به قله ایمان و تقوی دست یافتند و خداوند متعال آنان را مثل و نمونه ای برای "الذین آمنوا" یعنی مردان و زنان مومن، قرار داده است نه فقط نمونه و الگویی برای زنان مومن، با توجه به آنچه از آیه فهمیده می شود که سطح ایمان آنان (زنان) بالاتر از سطح غالبی افراد بشر بود. مورد سوم) استدلال آوردن بر نقص ایمانی زن به جهت نماز نخواندن و روزه نگرفتن به دلایل ذیل امری مبتنی بر اصل اسلامی نیست. ۱- انجام ندادن نماز و روزه در ایام عادت ماهانه امر تکوینی از جانب خداوند سبحان است و امثال امر الهی از اعمال تعبّدی به شمار می آید. بنابراین در این امر جای مقایسه بین این خضوع و تسلیم در برابر دستور الهی و بین سرکشی از دستور او با ترک عمل وجود ندارد. و این قانون، نوعی تخفیف و سازگاری را با توجه به توان جسمی که خداوند آن را در بدن زن ودیعه نهاده است- و تحمّل سختی ها و مشقّت هایی که با روح عبادت سازگار نیست، ترسیم کرده است. بنابراین به خاطر انجام ندادن برخی اعمال، چیزی از پاداش زن نمیکاهد چراکه انسان در برابر انجام آنچه به آن امر شده و دوری از آنچه از آن نهی شده است، پاداش میگیرد. ۲- مواردی وجود دارد که تخفیف، تمام کننده آن عمل به شمار می آید- چه نسبت به مرد باشد چه زن- و در این صورت نقصان ایمانی به شمار نمی رود. نمونه های این موارد، متعدّد می باشد مانند شکستن نماز و سقوط روزه از گردن فرد مسافر، یا سقوط روزه از مریض یا شخصی که روزه برای او مضرّ است. با وجود این نوع تخفیف ها و سقوط تکالیف، اعمال انسان کامل و بدون هیچ نقصی می باشد، و بلکه در تمام موارد که مطرح شد اگر انسان آنچه را شارع دستور داده است انجام ندهد و عبادات خود را آنگونه که در شرایط عادی انجام می داد، بجا آورد، فردی گناهکار خواهد بود و عبادت او باطل است اگرچه آن را به بهترین وجه ادا کرده باشد. ۳- گرچه شریعت اسلامی، نماز و روزه را از گردن زن برداشته است ولی زن را از احیای روح تعبّد به صورت های دیگر منع نفرموده است. استحباب نشستن زن در جایگاه خود در اوقات نماز و مشغول شدن به دعا و تسبیح و یاد خدا دلیلی بر این مطلب است. ۴- شریعتی که روزه را در ایام حیض از زن برداشته است، او را به قضا آنچه از او فوت شده، مکلف کرده است، از آن جهت که اسلام خواستار تکمیل تمام شروط دربردارنده روح عبادت می باشد، که آن شرایط در دوران حیض و نفاس زن به طور کامل حاصل نشده است همان طور که در انسان جنب یا مسافر حاصل نیست. ۵- حیض در تمام دوران زندگی زن وجود ندارد. زن به مرحله یائسگی که در سنّ چهل یا پنجاه سالگی است می رسد، (دوره حیض قطع می شود) پس اگر حیض قطع شد در مابقی سال های عمر خویش، از نماز و روزه معاف نیست، علاوه بر این برخی از زنان اصلاً دوره حیضی ندارند یا در سنّ کمتری به علّت وجود عارض، این دوره، قطع میگردد. بنابراین نمی توانیم این دوره را به تمام زن عیومیت دهیم و در نتیجه نمی توانیم نقصان ایمانی را- اگر حیض را دلیلی بر نقص ایمان بشماریم- به تمام زنان عیومیت بخشیم. ۶- رسیدن برخی از زنان به عالی ترین مراتب ایمانی که بر بسیاری از مراتب ایمانی مردان برتری دارد- همانگونه که در برخی مثال ها مطرح شد- که کتاب خدا و سنّت نبوی گواه بر این مطلب است، نظریه ای را که ایمان زن را کمتر از ایمان مرد می شمارد، باطل

میکند. چرا که این زنان نیز همانند دیگر زنان دچار حیض و نفاس می شدند و طبق دستور الهی از انجام نماز و روزه بازمی ایستادند. ب) سهم زن در ارث سهم زن در ارث به عنوان یکی از دلایلی که به تحقیر زن و برتری مرد اشاره میکند، تکیه شده است در حالی که دقت و توجه کامل شریعت اسلامی نسبت به توزیع ثروت و مسئولیت اجتماعی در اسلام به عدم صحت این دیدگاه و کوتاهی یا کوتاه بینی بینش اصحاب آن، اشاره میکند. بنابراین با توجه به قانون تقسیم اموال میان خویشاوندان به امور ذیل توجه میکنیم: ۱- مسأله توزیع ثروت، تابع افضلیت نیست بلکه تابع مسئولیت انفاق است. لذا تفاوت در توزیع مال به تفاوت مسئولیت اتفاقی افراد در جامعه بر میگردد. و علت این امر هم برقراری تساوی و برابری بین مسئولیت مرد و زن در تحمّل بار مادی ساختار خانواده در ضمن نظام اجتماعی اسلامی می باشد. پس مرد بنا به شریعت اسلامی متحمل مسئولیت های مادی ذیل میگردد در حالی که چنین چیزی بر زن واجب نیست: الف) مسئولیت مادی نسبت به زن؛ که این مورد شامل مقدم داشتن مهریه زن، آماده کردن منزل و اثاث زندگی، نفقه دادن به زن، نفقه دادن در عده طلاق، نفقه شیردادن زن به کودک شیرخواره اش می باشد. ب) مسئولیت مادی نسبت به فرزند آن؛ که در این مورد پدر باید نفقه فرزندان خود را حتّی اگر با مادری که طلاق گرفته است، زندگی میکنند، پردازد. ج) مسئولیت مادی نسبت به والدین؛ در صورتی که پدر و مادر فرزندی فقیر باشند، اولویت نفقه دادن به عهده فرزند آنهاست. بنابراین می بینیم که - حدّ اقل - مسئولیت و تحمّل پذیری مرد در ساختار اجتماعی اسلامی دو برابر مسئولیت زن می باشد و از اینجاست که عدالت و هماهنگی بین تقسیم مال و تکلیف انسان، آشکار میگردد. برای ایجاد توازن و برابری بین تقسیم اموال، امر چنین افتضاء میکند که دختر به اندازه یک سهم و پسر دو سهم بگیرد. لذا سهم زن نصف سهم مرد نیست بلکه سهم و قسمت مرد دو برابر سهم زن است و گواه است بر این مطلب که حق زن حفظ شده است و چیزی از آن کم نمی شود. نتیجه نهایی چنین خواهد شد که زن سهم خود را علاوه بر مهریه و نفقه از شوهر به طور کامل دریافت میکند ولی مرد دو سهم خود را میگیرد ولی از آن طرف باید مهریه و نفقه زن و فرزندان خود را پردازد. بنابراین در این بین زن در ملکیت و تصرف در مال خوش اقبال تر از مرد است. ۲- قانون توزیع ارث بر پایه عطوفت و مهربانی طرفی نسبت به طرف دیگر نیست. چرا که دو برابر بودن سهم مرد نسبت به زن در تمام موارد ارث، یک قانون کلی به حساب نمی آید بلکه این قانون فقط مربوط به ارث بری فرزندان طبقه اوّل می باشد. اگر اسلام به برتری مرد توجه داشت در تمام موارد سهم او را دو برابر سهم زن قرار می داد در حالی که تقسیم سهم ها بر اساس جنسیت کامل نمی شود. مواردی که سهم زن و مرد با هم برابر است: الف) تساوی سهم پدر و مادر در این آیه کریمه که می فرماید: (وَلَا بُوْیَهِ لِّکُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا السُّدُسُ)؛ (۲۶) (سهم هر یک از پدر و مادر میت مال است). بنابراین در این صورت زن (مادر) همان سهم مرد (پدر) را می برد. ب) برابر سهم زن و مرد در حکم کلاله (مرده ای که پدر و مادر و فرزند ندارد) در این صورت نیز خواهر عین سهم برادر را می برد: (وَإِذَا كَانَ رَجُلٌ یُّورِثُ کَلَالَةً أَوْ امْرَأَةٌ وَلَهُ أَخٌ أَوْ أُخْتٌ فَلِکُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا السُّدُسُ. فَإِنْ کَانُوا أَکْثَرَ مِنْ ذَٰلِکَ مِنْهُمْ شُرَکَاءُ فِی الثَّلَاثِ)؛ (۲۷) (اگر مرد و زنی که فوت کردند کلاله باشند و خواهر و برادری داشته باشند هر کدام آنها مال را می برند و اگر بیشتر از یک خواهر و برادر بودند در مال با هم شریک هستند). مواردی نیز وجود دارد که سهم زن بیشتر از سهم مرد است و آن در صورتی است که مردان و زنانی از طبقه دوم باشند و آن دختر، فرزند مردی باشد یا پسر، فرزندی از آن طبقه باشد در آن صورت سهم دختر دو برابر سهم پسر خواهد بود. چرا که حکم این دو همانند کسی است که به شخص متوفا متصل باشند. ۳- قانون ارث در تقسیم ثروت یک حالت همیشگی نیست چرا که گاهی اوقات شخص متوفی چیزی برای فرزندان خود باقی نمیگذارد. اما مهریه ای که خداوند برای زن واجب کرده است یک حالت همیشگی است که کم و زیاد آن- باید معلوم و مشخص گردد. ۴- در دین اسلامی قانون و سخنی که خود ملکیت مال را فی نفسه، برتر شمرده باشد وجود ندارد. بنابراین ملکیت باعث کمال و عدم ملکیت باعث عدم کمال و نقص انسان به شمار نمی رود و بر جایگاه و منزلت انسان در چشم مردم تأثیری ندارد. و اصلاً چگونه چنین چیزی صحیح باشد در حالی که ملکیت تام متعلّق به پروردگار بی نیاز و متعال است

و تقوی را اساس برتری افراد قرار داده است همان طور که این آیه شریفه آن را بیان میکند. (یا ایها الناس انا خلقناکم من ذکر و أنثی و جعلناکم شعوباً و قبائل لتعارفوا ان اکرمکم عندالله اتقاکم) (۲۸) (ای گروه مردم ما شما را از زن و مرد آفریدیم و شما را گروه گروه و طایفه و طایفه قرار دادیم تا یکدیگر را بشناسید و بدانید که برترین افراد نزد پروردگار باتقواترین شماست.) و ما می دانیم که پیامبران و اولیاء الهی افرادی نبودند که دارای اموال و ثروت باشند بلکه زندگی آنان ساده و متواضع گونه بود و اگر داشتن مال برتری به حساب می آمد پیامبران به آن شایسته تر بودند تا دیگران. (ج) عقل زن چنین استدلالی که شهادت یک مرد برابر با شهادت دو زن است دلیل و گواه بر این مطلب است که عقل زن کمتر از عقل مرد است، استدلالی به دور از عدل الهی است که تکالیف و مسئولیت ها را به طور مساوی بین زن و مرد تقسیم کرده است: ۱- اسلام، تمام تکالیف دینی را که نیاز به آگاهی، اراده، اندیشه و عقل هستند را میان زن و مرد به طور مشترک قرار داده است و اسلام فاصله ای میان تکالیف مخصوص به مرد یا تکالیف مخصوص به زن، قرار نداده است. مگر در برخی موارد که به توانایی های جسمی که در مرد وجود دارد (مانند جهاد) و حالات خاصی که در طبیعت جسمی زن وجود دارد (مانند احکام حیض و شیردهی) برمیگردد. در حالی که بسیاری از احکام و واجبات بین زنان و مردان مشترک است و می توانیم به آیات قرآنی که زن و مرد را به طور مشترک مورد خطاب قرار داده است، استدلال بیاوریم. اگر عقل زن، ادراک، آگاهی و توانایی های فکری اش در سطح مردان نبود، در آن صورت تکلیف الهی نسبت به زن و قرار گرفتن او در ردیف مردان، ظلم و ستم در حق او به شمار می رفت و از اینکه خداوند چنین تکلیفی را بر عهده او قرار دهد، به دور است چرا که خداوند هر کس را به مقدار توانایی هایش مکلف کرده است و نسبت به بندگان ظلمی روا نمی داند. ۲- اگر با دید و نگرش دیگری به مسأله توجه کنیم و عقل را علت تکلیف و مسئولیت پذیری قرار دهیم می بینیم که زن در این مجال نسبت به مرد بهره بیشتری دارد. زن در انجام واجبات دینی مثل نماز، روزه، حج و... دیگر واجبات الهی زودتر از مرد به تکلیف می رسد. لذا زن نزدیک به شش سال زودتر از مرد در انجام واجبات الهی سبقت دارد و این افتخاری برای زن است که بر استعداد عقلی و روحی برای انجام دستورات خداوند متعال در این سن کم، اشاره دارد. و شاید بدین جهت باشد که زن نمازهای دوره حیض خود را قضا نمیکند چرا که چندین سال قبل از مرد به عبادت خدا مشغول بوده است و به این خاطر نقصی در اعمال زن وجود نخواهد داشت همان طور که هیچ کس ادعا نکرده است که مکلف نبودن مرد در سنین کم، دلیلی بر کمبود و نقص ایمانی او به شمار می آید. از تعلیلی که شیخ محمد ذکر کرده بود و قبلاً به آن اشاره کردم در تعجبم که میگوید خداوند زن را برای بارداری و زایمان و تربیت فرزندان آفریده و به همین مقدار نیز به او عقل داده است و از این امر غافل شده که خود این کارها در حدّ خودش نیاز به توانایی عقلی، اراده و حکمت دارد، چرا که این زن سرپرست خانه و مسئول اداره کارهای منزل و فرزندان و تربیت اسلامی آنان می باشد و معقول به نظر نمی رسد، مادری که معلم اول صاحبان عقل باشد خود، دارای عقل کاملی نباشد! ۳- امیر مومنان علیه السلام در مذمت اصحاب خود فرمودند: "عقول النساء" بلکه ایشان تعبیر "عقول ربات الحجال" را به کار بردند و میان این دو سخن تفاوت روشنی است و اگر مراد حضرت تمام زنان بودند تعبیر "عقول النساء" به مقصود حضرت نزدیک تر و مناسب تر بود. (۲۹) چرا که ((ربات الحجال)) زنانی هستند که در اتاق عروس به تزیین و آرایش اتاق عروس و مزین نبودن عروس می پردازند در حالی که نمی داند پس از پایان عروسی چه خواهد شد و این حالت او ناپایدار و فانی است و از بین می رود. اصحاب حضرت نیز چنین حالتی داشتند و دارای آگاهی و ادراک کافی نبودند و توجه نداشتند که پس از پایان حکومت حضرت و تسلط معاویه و یارانش بر آنها، اوضاع تغییر خواهد کرد در حالی که آنان مشغول کارهای خاص خود بودند و غافل بودند همان طور که این حالت در عروس وجود دارد.

اشاره

۱- نصوص نهج البلاغه

امیر مومنان علیه السلام در ادامه خطبه ای که پس از جنگ جمل در بصره ایراد فرمودند چنین بیان داشتند: "فَاتَّقُوا شرار النساء وكونوا من خيارهن على حذر ولا تطيعوهن في معروف حتى لا يطمعن في منكر" (پس از زنان بد پرهیزید و مراقب نیکانشان باشید، در خواسته های نیکو، همواره فرمانبردارشان نباشید تا در انجام منکرات طمع نورزند) (ترجمه دشتی، خطبه ۸۰)

۲- شروح نهج البلاغه

بحرانی در شرح "وَاتَّقُوا شرار النساء" میگوید: "نقص، شر را به دنبال دارد... و اما نسبت به زنان نیک امر به مراقبت و مواظبت نسبت به آنها شده است. و شایسته است که اگر انسان زن خوبی اختیار کرد، در طرز برخورد با یکدیگر، مواظب و اقدام محتاطانه ای داشته باشد، چراکه این خوبی در زن باز هم در مقایسه با زنان شرور است که آن زنان بهتر هستند." (۳۰) ابن ابی الحدید چنین می گوید: ((حضرت علیه السلام از انجام کارهای شایسته نهی فرمودند بلکه اطاعت از زنان را نهی فرمودند و الا اگر کاری معروف و شایسته بود، باید آن را انجام داد.)) (۳۱) و بحرانی دلائل، این پرهیز را چنین بیان میکند: ((زیاد اکرام کردن زنان باعث تفویت شر و شهوت در وجود آنان می گردد تا جایی که طمع آنان را به بدیهه گویی و خارخ شدن به مکان هایی که زینت های آنان دیده می شود، میکشاند ("۳۲) شیخ محمد عبده توضیح ابن ابی الحدید آورده است: ((حضرت نمی خواستند که کار نیک ترک شود چراکه نهی از معروف مخالفت با سنت صالحه به شمار می آید به خصوص اگر آن معروف از واجبات باشد، بلکه حضرت نخواستند که صرف اطاعت زن باشد بلکه اگر معروفی انجام می دهد به جهت معروف بودنش باشد نه به جهت امتثال امر زن.)) (۳۳) و اما صاحب کتاب نهج الصباغة- در توضیح این کلام- احادیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه اطهار علیهم السلام آورده است که سخن از اطاعت زن و محدوده آن در چارچوب روابط، زناشویی، مطرح نموده است که ارتباطی با مفهوم امر به معروف ندارد: (۳۴) در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمده است که حضرت فرمودند: "من اطاع آمراته اکبه الله على وجهه في النار. قيل و ما تلك الطاعة؟ قال: تطلب منه الذهاب الى الحمامات والعرسات والعيدات والنياحات والثياب الرفاق" (هر کس از همسرش اطاعت کند خداوند او را با صورت به آتش افکند، از حضرت سوال شد چه اطاعتی منظور است؟ حضرت فرمود در صورتی که زن از شوهر بخواهد به حمام های عمومی، جشن های عروسی و اعیاد، سوگواری ها برود و لباس های نازک به تن کند.) در حدیثی دیگر از اباجعفر آمده است: "ولا تشاوروهن في النجوى ولا تطيعوهن في ذی قرابه" (با ایشان در خلوت مشورت نکرده و از آنچه درباره خویشان گویند، اطاعت ننمایید.) همچنین نقل می کند، زمانی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می خواستند به جنگ بروند با همسران خویش مشورت می نمود و با نظر آنان مخالفت می فرمود. سید فضل الله چنین بیان می دارد که هدف امام علیه السلام این بوده است که شوهر همسر خویش را به اطاعت مطلق در کار شایسته عادت ندهد- از آن جهت که اطاعت زن باشد نه معروف- بر این اساس که اطاعت از زن به معنای تسلیم شدن در برابر خواسته های اوست که باعث می شود زن با سوءاستفاده از جنبه عاطفی مرد به اطاعت شوهر در کارهای منکر طمع ورزد. (۳۵) در این بین شیخ محمد عبده سعی دارد از این کلام حضرت استفاده کند که حضرت سخن از پایین آوردن ارزش نظر زن که مربوط به فطرت اوست، بیان داشتند، و برای این منظور به تجربه های انسانی در مرور زمان و اثرات منفی آن در دیدگاه جامعه استدلال میکند و چنین می گوید: ((امام علیه السلام بیانی فرموده است که تجربه انسان ها در نسل های متمادی بر آن صحه گذاشته و استثنایی ندارد

جز آن عده از زنان که بر خلاف طبیعت و سرشت اولی صاحب سرشتی برتر و تربیتی شایسته تر بوده اند.) (۳۶)

۳- اشکال و پاسخ

بسیاری از شراح در شرح های خود به عمومیت و کلی بودن سخن امام علیه السلام بر روابط مرد و زن و به خصوص روبرو زناشویی پرداختند و آن را با واقعیتی که زن در آن زندگی میکند مربوط دانستند، ولی ما بر این مطلب چند ایراد داریم: اول- جدا ساختن سخن حضرت از موقعیت ها و حوادث خاصی که سخن در آن حال گفته شده است که منظور جنگ جمل و شخصیت های آن است. بازگشت هشدار و آگاهی دادن امام به رابطه زن و مرد- در چارچوب روابط زناشویی- به جهت حاکم بودن عاطفه زن و موافقی که شوهر در برابر خواسته های زن تن می دهد، گرچه مطابق طبیعت بشری است لکن با موقعیت کلام حضرت سازگار نیست. دوم- برخی از رفتارهای منفی در وجود زنان به عوامل خارجی بیرون از چارچوب ذات انسان برمیگردد و مربوط به خود فرد است که شخصیت انسانی خویش را چگونه بسازد و ابعاد و ثبات آن را مشخص نماید. استناد به عقب افتادگی زن به علت زندگی کردن در دوران جهالت و ستم و محرومیتی که در آن می زیسته است جایز نیست و نمی توان این مطلب را دلیلی بر ضعیف بودن نظر زن گرفت و آن را جز در موارد محدود، از مقتضیات طبیعت و فطرتی که در نهاد او قرار داده شده است، دانست. (همانگونه که شیخ محمد عبده آن را مطرح نمود.) ضعف رأی زن تقدیر الهی که چاره ای جز آن نباشد، نیست. تربیت برای هر انسانی ضروری است تا از آن طریق بر نقطه ضعف های خویش واقف گردد و عناصر مثبت را پرورش دهد. و آیا اسلام برای چیزی جز این آمده است تا خلق و خواها را پاکیزه گرداند و فطرت را منظم سازد و اخلاق اسلامی را در جان ها برپاسازد!! سوم- مراقب بودن بر زنان نیک از آنجا که به روابط زناشویی کشیده می شود جای سوال دارد چون نمی توانیم یک صورت روشن و واضحی از مطلب داشته باشیم که علت و دلیلی برای این مراقبت باشد الا اینکه شخصیت زن یک شخصیت پیچیده با عوامل شر و حيله گری باشد- همان طور که بحرانی میگوید- که این مطلب با نصوص قرآنی در تعارض است و یا علت آن راکشش و تمایل شدید مرد نسبت به زن دانست که برخی از مفسران نیز بر این عقیده هستند. چهارم- سخن حضرت در یک خطبه سیاسی است که پس از یک جنگ کوبنده، ایراد گردید، لذا معقول به نظر نمی رسد که مضمون کلام حضرت علیه السلام در چارچوب روابط زناشویی باشد، بنابراین به ناچار کلام حضرت مربوط به روابط اجتماعی است. بنابراین حضرت درصدد هشدار دادن به تمام مردان و زنان بودند که از زنان بد- و حتی نیکوکار- مراقب باشند، بنابراین خطبه حضرت متوجه تمام مردم می شد و هشدار حضرت خطاب به زنان است که از زنان بد کردار برحذر باشند همان طور که این خطاب متوجه مردان نیز بود. البته در این صورت با مشکل دیگری مواجه خواهیم شد و آن اینکه دیگر کسی که اطاعت از او کند وجود نخواهد داشت تا زن بتواند او را امر به معروف کند و در این صورت واجب شرعی در میان نمی از افراد جامعه تعطیل خواهد شد. با توجه به نصوص قرآنی و سیره نبوی و اشکالاتی که با در نظر گرفتن ظاهر کلام حضرت مطرح کردیم، باید سعی کنیم تا اهدافی را که امیر مومنان علیه السلام از بیان این خطبه در نظر داشتند و توجه همگان را به برخی احکام شرعی مربوط به زنان در ضمن خطبه سیاسی، نظامی، پس از جنگ کوبنده ای که هزاران مسلمان قربانی شد معطوف داشتند، استنباط کنیم. آنچه باعث تعجب است اینکه تعدادی از شارحان نهج البلاغه، عایشه را از محور کلام حضرت و هدف ایشان، از نظر برداشتند در حالی که عایشه از کسانی بود که امثال این سخنان را ایجاد کرد ولی در شرح های آنان هیچگونه اشاره ای به آن نشده است. ولی با این وجود ابن ابی الحدید در توضیح خطبه چنین میگوید: "تمام این فصل اشاره به عایشه دارد (۳۷)". بنابراین تمام خطبه مربوط به زنانی است که عایشه، سمبل آنان است. و شاید مراد حضرت از بیان خطبه این باشد: اول- تمرکز بر بعضی از احکام شرعی مربوط به زنان تا نظر و توجه مردم را به این مطلب جلب نمایند که ام المومنین عایشه زنی همانند دیگر زنان است و هیچگونه امتیازی که موجب اطاعت و فرمانبرداری از او باشد، ندارد. بنابراین عایشه: ۱- همانند زنان،

حیض، او را از انجام نماز و روزه باز می دارد در حالی که رهبر امت و رهبر لشکر باید در تمام شرایط از استعداد روحی کاملی برخوردار باشد تا بتواند به انجام واجبات دینی مانند امام نماز جمعه و جماعت بودن پردازد. ۲- غلبه جنبه عاطفی در او باعث گردید تا با پاسخ دادن مثبت به آن، در روش و کردار او اثر بگذارد بدون اینکه عقل خویش را حاکم سازد. بنابراین موضع انفعالی و دور از تفکر و تعقل در نتیجه گیری های ام المومنین، اولین علت تحولات رویارویی با لشکر و باعث صدمه رسیدن به لشکر و دیگر خسارات وارده ای که قابل مقایسه نیست گردید. و این همان چیزی است که حضرت از آن به کم خردی تعبیر می نماید بدین جهت که جنبه عاطفی در نهاد عایشه بر عقل و خرد او غلبه یافت. ۳- تصرف نمودن در اموالی که مالک آن به حساب نمی آمد به این اعتبار که زن بر اساس اصل تقسیم ثروت و انفاق در جامعه اسلامی مکلف به کسب مال نیست بلکه اموالی را که مرد به دست می آورد و مالک آن می شود مصرف میکند. و برای اینکه ام المومنین برای بیرون کشیدن حکومت از دست امیر مومنان علیه السلام بتواند به جمع آوری نیروی مردمی و گرد آوری نیروها پردازد بناچار احتیاج به اموالی داشت تا از طریق آن اموال بتواند افرادی را که با حکومت بر حق، دشمنی نداشتند، جلب نماید. و امام علیه السلام میزان بهره زن در ارث را در تعبیر خویش به کاربردن تا دلیلی بر کم بودن ملکیت زن باشد. دوم- هشدار دادن به مردم به طور کلی- و اهل بصره به خصوص- از دقت نکردن در سرانجام و عاقبت پیروی کسانی که آنان را به کاری دعوت میکنند. عایشه در دید جامعه از زنان نیکوکردار به شمار می آمد لذا رهبری اصحاب جمل توسط عایشه بر بسیاری از مسلمانان مشتبه گردید چراکه عایشه الف) همسر رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم و دختر جانشین او به شمار می آمد لذا از او اطاعت نمودند و یاری رساندن به او را یاری خدا و رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم می دانستند همانگونه که تاریخ در رجزخوانی های اهل بصره هنگام جنگ از آن حکایت دارد از آنجا که یکی از آنان چنین رجز می خواند: یامعشرالازدأمکم فائی صلاتکم و صومکم و الحرمة العظمی التي تعکم فاحضروها جدکم و حزمکم (۳۸) ای ازدیان مادرتان را دریابید که همانا او نماز و روزه شماست. و حرمت عظمی است که شما را فرا گرفته پس (بر پیروی از او) جدی و مصمم باشید هشدار دادن از اطاعت ام المومنین عایشه به خصوص در سخن حضرت به عمار بن یاسر (۴۹) بیان شده است زمانی که حضرت او را با فرزند خود امام حسن علیه السلام نزد اهل کوفه فرستاد، در آن زمان که لشکر جمل به سمت بصره حرکت کرد، آنجا که حضرت می فرماید: "ان عایشه قد سارت إلى البصرة و الله إنها لزوجہ نیکم علیه السلام و لكن الله تبارک و تعالی ابتلاکم لیعلم ایاہ تطیعون أم هی (۴۰)" (هماناکه عایشه به سمت بصره حرکت کرده است و به خدا قسم که او همسر پیامبر شماست ولی خداوند می خواهد شما را بیازماید تا بداند که از او اطاعت میکنید یا از فرمان عایشه). بنابراین اطاعت از عایشه، نافرمانی از خداوند خواهد بود و اطاعت نکردن از او، رضایت خداوند خواهد بود، نه بدان جهت که او زن بود بلکه از آن جهت که آنچه عایشه به آن دعوت می کرد غضب و خشم الهی را به دنبال داشت. ب) عایشه از افرادی بود که مسلمانان در طول خلافت خلفای سه گانه در بسیاری از امور دینی و دنیوی خویش به او مراجعه میکردند. لذا بدیهی بود که مردم در پیروی از او پرهیز نمیکردند حتی اگر آنان را به جنگی ویرانگر، فراخواند. بدین خاطر هشدار از زنان خوب نیز آمده است (همان طور که عایشه در نظر مردم بود) و در کارهای عادی هیچ توجیهی بر این هشدار وجود ندارد بلکه با اصل امر به معروف و نهی از منکر ناسازگار است. بنابراین اطاعت از عایشه لغزشی بزرگ و خطرناکی در مخالفت مسلمانان با احکام شرعی بود که باعث شد بیعت خویش را با امامی که اطاعت از او واجب به شمار می آمد، بشکنند. سوم- امیر مومنان علیه السلام چیزی را که عایشه امر به معروف می دانست و آن را انجام داد، ناپسند شمرند چراکه معروف به شمار نمی آمد- زیرا که معروف چیزی است که شرع به آن امر کند- و مطابق آن باشد نه مخالف آن. بنابراین مقصود حضرت، آن چیزی است که ام المومنین عایشه به آن دستور داد و هزاران مسلمان نیز آن را معروف به شمار می آوردند و در این امر از او پیروی کردند. تشبیه این مذمت و ناپسند شماری در سخنان امیر مومنان علیه السلام و صحابه قبل از درگیری جنگ جمل نیز وجود دارد من جمله آنها عبارتند از: الف) امام علیه السلام نامه ای نزد عایشه فرستاد و او را

از مخالفت با امر خداوند متعال نهی فرمود و آن را صلاح ندانست از آنجا که زنان پیامبر باید در منزل بمانند و همچنین بر او رهبری لشکر و خارج شدن برای جنگ و هتک حرمت خود با دست خویش ناپسند شمردند، چرا که کسی جنگ کردن او را ببیند انتظار کشته شدنش را باید داشته باشد، همچنین ایجاد فتنه میان اهل قبله را بر او ناپسند شمرد ولی با همه اینها حضرت علیه السلام انجام امر به معروف را بر او ناپسند نشمرند: "وَأَنْتَ يَا عَائِشَةُ فَإِنَّكَ خَرَجْتَ مِنْ بَيْتِكَ، عَاصِيَةٌ لِلَّهِ وَلِرَسُولِهِ، تَطْلُبِينَ أَمْرًا كَانَ عَنْكَ مَوْضُوعًا، تَزْعِمِينَ أَنَّكَ تَرِيدِينَ الْإِصْلَاحَ بَيْنَ الْمُسْلِمِينَ فَخَبَرَنِي مَا لِلنِّسَاءِ وَقُودَ الْجِيُوشِ، وَالْبُرُوزَ لِلرِّجَالِ وَالْوُقُوعَ بَيْنَ أَهْلِ الْقِبْلَةِ وَ سَفْكَ الدِّمَاءِ الْمُحَرَّمَةَ" (۴۱) (و امّا تو ای عایشه از منزل خویش خارج گشتی در حالی که از دستور خدا و رسول او سرپیچی نمودی و کاری که از دوش تو ساقط شده است را طلبیدی و گمان می بری که اصلاح مسلمانان را می خواهی، این را به من خبر بده که زنان را با رهبری سپاه و ظاهر شدن در برابر مردان و به راه افتادن فتنه بین اهل قبله و ریختن خون های پاک چه کاری است؟) (ب) ابوالاسود دؤلی خروج ام المومنین را مذمت نموده است از آنجا که نزد او رفته و چنین گفته است: ((ای ام المومنین ما را از این راه و منش خویش آگاه ساز، آیا این وعده ای است که رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم داده است یا دیدگاه خود توست)). عایشه گفت: "این راه دیدگاه خود من است، زمانی که عثمان کشته شد به خاطر ضربه تازیانه و بیلچه سوزان با او دشمنی ورزیدم... و به خاطر تازیانه عثمان از شما حمایت کردیم و الان به خاطر شمشیرهای شما از عثمان حمایت نکنیم؟" ابوالاسود چنین گفت: "تو را به شمشیر ما و تازیانه عثمان چه کار در حالی که تو گره خورده رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم هستی و حضرت تو را به ماندن در منزل امر فرموده است، و تو مردم را به جان یکدیگر انداختی" (۴۲). بنابراین سخنان حضرت علیه السلام به خاطر ادعای عایشه بود که به جهت امر به معروف و اصلاح امر مسلمانان بر ولی امر مسلمین خروج کرده بود ولی این طرز تفکر عایشه با عملکرد او در جنگ جمل بر عکس بود چرا که دعوت عایشه به سمت باطل بود و نتیجه های آن چیزی جز کاشتن بذر فتنه و آشوب نبود که تاکنون نیز میوه های آن فتنه را مسلمانان بر می چینند. اصلاح مسلمانان و امر به معروف و نهی از منکر یک حکم شرعی است که برگردن تمام مکلفین واجب است و مقصود امیر مومنان علیه السلام نهی نمودن و منع کردن زن از امر به معروف و اصلاح امور مسلمین نبود. بنابراین حضرت نسبت به ادعای عایشه که اصلاح بین مسلمانان بود هیچ گونه اعتراضی فرمودند، (گرچه تا زمانی که عایشه آتش فتنه را برپا نداشته بود هیچ فتنه ای بین مسلمانان وجود نداشت!) بنابراین اگر جایی وجود داشت که نیاز به ایجاد و برقراری اصلاح بود قطعاً بر او واجب بود که به انجام آن به پا خیزد. ولی حضرت علیه السلام، عایشه را از امری که اسلام از عهده زن برداشته و از او ساقط کرده است منع فرمودند که آن عبارت از جنگ بود- به خصوص که این حکم (جنگ)- با حکم مخصوص به زنان پیامبر که باید در منزل بمانند و جز در مواردی که رضایت خدا و رسولش را در پی دارد منزل را ترک ننماید، مخالفت دارد. و بر این اساس بود که حضرت رهبری سپاه و رودروی با مردان و سوء استفاده از موقعیت او را به عنوان همسر پیامبر به جهت فتنه انگیزی بین اهل قبله و ریختن خون های پاک به خاطر تحقق آرمان های وسیع و آرزوهای بی حد و حصر او ناپسند شمرند. چهارم- حضرت با بیان این خطبه قصد داشتند این مطلب را روشن سازند که ام المومنین عایشه هیچ گونه سند شرعی برای پشتیبانی و دفاع مومنین از او، ندارد بلکه خود حضرت رهبر امت بودند که عایشه از ولایت او خارج شده بود. بنابراین ولایت عامه بر مومنین مقید به اراده الهی در انتخاب پیامبر یا ولی امر معصوم علیه السلام است. اصل اول در باب ولایت ها، عدم ولایت فردی بر فرد دیگر می باشد و مقتضای این امر عدم تسلط فردی بر فرد دیگر یا عدم تسلط گروهی بدون رضایت بر موضوع مورد تسلط می باشد. (۴۳) امیر مومنان علیه السلام برای مشروعیت حکومت خویش به دو سند تکیه دارد: تکیه گاه اول: حق ولایت بر مومنین بر طبق کلام الهی. تکیه گاه دوم: حق ولایت بر مومنین با منصوب کردن حضرت به مقام ولی امر بودن. در حالی که عایشه هیچ گونه مشروعیتی برای بر عهده گیری امور مسلمین را نداشت و از جانب خداوند متعال هیچگونه اختیاری نداشت و همچنین از جانب امت اسلامی برای سرپرستی امور آنان انتخاب نشده بود. برخی از علماء این خطبه حضرت را دلیلی بر

آن شمردند که اسلام مقام ولایت مسلمانان را منحصر در مردان می داند ولی شیخ شمس الدین پس از بحث مفصلی چنین نتیجه میگیرد که دلیلی بر عدم صلاحیت زن در به عهده گیری ریاست حکومت و آنچه مردم برای خود اختیار میکنند، وجود ندارد. (۴۴)

چهارم- زن و زینت

۱- نصوص نهج البلاغه

امیر مومنان علیه السلام در خطبه ای که در راه رفتن به بصره برای جنگ با اصحاب جمل به رهبری عایشه ایراد کردند چنین فرمودند: "ان البهائم همها بطونها و ان السباع همها العدوان علی غیرها و ان النساء همهن زینة الحیاة الدنیا و الفساد فیها ان المومنین مستکینون، ان المومنین مشفقون ان المومنین خائفون" (همانا تمام حیوانات در تلاش پرکردن شکمند و درندگان در پی تجاوز کردن به دیگران و زنان بی ایمان تمام همشان آرایش زندگی و فسادانگیزی در آن است، اما مومنان فروتنند، همانا مومنان مهربانند، همانا مومنان از آینده ترسانند). (ترجمه دشتی)

۲- شروح نهج البلاغه

ابن ابی الحدید در خصوص این کلام حضرت چنین گفته است که باطن این سخن اشاره به روسای اصحاب جمل دارد. (۴۵) تستری دو صفت شهوت و غضب را که در حیوانات درندگان موجود است و در خطبه حضرت آمده است به طلحه و زبیر بر گردانده است که در پی شکم های خویش بودند و بر امام خروج کردند و به هلاکت رسیدند و اما سخن حضرت علیه السلام (و ان النساء همهن زینة الحیاة الدنیا و الفساد فیها) اشاره به عایشه است. (۴۶) الا اینکه ایشان پس از بیان این مطلب که کلام حضرت مربوط به روسای سه گانه اصحاب جمل یعنی طلحه، زبیر و عایشه بود، از سخن خویش در تفسیر (و ان النساء همهن زینة الحیاة الدنیا و الفساد فیها) برگشته و گفته است که سخن حضرت به طور کلی و عام است گرچه مراد حضرت در خصوص عایشه بود. پس از آن مثل ها و روایاتی ذکر میکند بر محور منشأ شر بودن و فساد انگیزی و فریفتن زن میگردد. ولی هیچ گونه روایاتی که بر سلطه شهوت و غضب در مردان و آنچه جنگ ها و مصیبت ها به دنبال می آورد، نیآورده است و هیچ اشاره ای نکرده است که کلام حضرت در این مورد نیز به طور کلی و عام است گرچه کلام حضرت در خصوص طلحه و زبیر بود. بنابراین این سخن امام علیه السلام اشاره دارد که ایشان با دیده حقارت و کوچکی به زن می نگرد از آنجا که زنان هیچ همی جز آرایش و فسادانگیزی بین مردم ندارند. بنابراین خطری برای مردان است و "بنا بر اینکه آرایش از مستلزمات زنان است و منشا فریفتن مرد و نوعی کالا- و فتنه برای آنان است لذا این سلاح از خطرناک ترین سلاح هایی است که مردان با آن روبرو هستند و زنان نیز از هیچ کوششی در نشان دادن این سلاح دریغ نمیکنند" (۴۷) همچنین کلام حضرت اشاره دارد به اینکه وسیله فریفتن و فسادانگیزی زنان به اعتبار طبیعت آنها، باعث گردید که حضرت بین حیوانات، درندگان و زنان ارتباط ایجاد فرماید. "و امام علیه السلام خواستند مثالی از شهوت و سلطه جویی زده باشند به این اعتبار که شهوت یا زینت پسندی و فسادانگیزی در زنان وجود دارد همان طور که درندگان دارای خوی ستیزه جویی و حیوانات دارای خوی شهبانی خوردن هستند.)) (۴۸)

۳- اشکال و پاسخ

کسانی که قائلند مراد حضرت از بیان سخن این بوده است که زن را به خاطر توجه به آرایش نمودن، مذمت می فرمایند، گرایشی

به دور از مقصود حضرت دارند. علت این امر چند مورد است: اول- مراد از زینت که جلوه گری و آرایش کردن است در اصل شریعت امری مستحب است و محل مذمت واقع نشده است. بنابراین معقول به نظر نمی رسد که حضرت آن را مذمت فرمایند در حالی که سخنان پیامبر و ائمه اطهار علیهم السّلام بر تشویق و ستایش آن (زینت) بر میگردد. دوم- امام علیه السّلام، تنها کلمه (زینت) را به کار نبردند بلکه آن را بر (الحیاء الدنیا) معطوف داشتند تا بدین نحو تمام لذت ها، رغبت ها و آرزوهایی که نفس انسان- چه مرد چه زن- به آن تمایل دارد را شامل شود. سوم- حضرت این کلام را در ضمن یک خطبه سیاسی- نظامی ایراد فرمودند که در راه رفتن به جنگ جمل بود، بنابراین معنا نخواهد داشت که در آن شرایط نظامی، حضرت سخن از آرایش زن و جلوه گری او بفرمایند در شرایطی که باید محو کلام رهبر متناسب با حال و هوای جنگ باشد. چهارم- زنی که شعله جنگ را برافروخت- و محور بحث کلام حضرت بود- از اوامر الهی در پوشش بدن و پنهان داشتن زینت های خویش اطاعت میکرد. بنابراین چیزی که زینت زنان و جلوه گری آنان را در این خطبه توجیه کند و به ام المومنین عایشه اشاره داشته باشد، وجود ندارد.

۴- چگونگی برداشت از کلام امیرمومنان علیه السّلام در خصوص زن، آرایش و فسادانگیزی

امام علیه السّلام - در ضمن خطبه خویش- به قوایی که بر نفس انسانی تسلط پیدا میکند، اشاره فرمودند که عبارت است از قوای حیوانی و قوای درنده خویی و برای تقریب به ذهن مثالی از حیوانات زدند که هر کدام از آنها دارای یکی از این قوا بود که بر آنها غلبه دارد. پس از آن امام علیه السّلام به انسان رجوع کردند که این دو غریزه می تواند بر سیر و سلوک انسان غلبه یابد و او را از راه حق بازدارند و از دایره مومنین خارج سازند. غریزه ای که بر حیوانات غلبه دارد غریزه اشباع گرسنگی است که غریزه ماده دوستی را با تمام اشکال آن در اموال و مملکات و غیره به تصویر میکشاند، و امّا غریزه ای که بر درندگان غلبه دارد غریزه دشمنی، ستم و به نمایش گذاردن قدرت است که این غریزه در انسان، سلطه جویی جهت دستیابی به بزرگی و شهرت رسیدن به قله هرم در جامعه انسانی را به تصویر میکشاند در حالی که برای رسیدن به مطلوب از تمام وسایل مشروع و غیرمشروع استفاده می نماید. در سخن حضرت ممکن است که در این انسانی- که غریزه ماده پرستی و رسیدن به قله هرم و بزرگی بر او تسلط یافته و در راه رسیدن به آن، از هیچ کوششی دریغ نمیکند- یک زن باشد و به این جهت امام علیه السّلام از زنان سخن به میان آوردند که به خصوص اشاره به ام المومنین عایشه است. و به نظر بنده کلام حضرت فقط اشاره به عایشه دارد و شامل دیگر روسای اصحاب جمل نمی شود همانگونه که برخی از شارحان مطرح نمودند. علت این ترجیح از دو ناحیه می باشد: مورد اول- ریاست اصحاب جمل و نقش رهبری که هر آنچه بگویند، مورد اطاعت واقع می شود حتی از جانب طلحه و زبیر، به عایشه اختصاص داشت. و شواهدی که بر این امر گواه هستند را در جای دیگر کتاب آورده ایم. مورد دوم- قوه حیوانی و قوه غضبی از زینت های زندگی دنیا است.- و سعی در تحقق این دو قوه باعث فسادانگیزی در زمین میگردد- بنابراین صفت اول و دوم، صفت سوم را که در مورد زنان به کار برده شده است را ایجاد میکند. بنابراین هر سه صفت در زنان منظور است که در نهایت به ام المومنین عایشه بر میگردد. و هر کس در عناصر وجودی عایشه بررسی داشته باشد، این سه خصوصیت را مطابق با شخصیت او می یابد. عایشه از نادر کسانی بود که دارای بلندپروازی خارق العاده ای بود که برای رسیدن به قله سرفرازی و عظمت هرگز آرام و قرار نداشت. و از کسانی بود که به خود اجازه نمی داد که احدی در عظمت و برتری از او سبقت گیرد و در این راه از مزاجی عصبی، تند و خشن برخوردار بود و تندخو، زیرک و دارای غیرت شدیدی بود. (۴۹) حتی اگر صفت اول و دوم به طلحه و زبیر اشاره داشته باشد و خصوصیت سوم به عایشه برگردد، با این حال برداشت از کلام حضرت باید اینگونه باشد که منظور به هر سه رهبر اصحاب جمل و کسانی است که از راه و روش آنان پیروی کردند، نه اینکه سخن حضرت را فقط به زنان برگردانیم. و وقتی حضرت علیه السّلام در توصیف مومنین می فرمایند که آنان فروتن، مهربان و ترسان از آینده هستند، بدون شک حضرت با آوردن لفظ "مومنین" فقط مردان را مدنظر

نداشتند بلکه این لفظ شامل مردان و زنان می شود گرچه با صیغه مذکر آورده شده باشد. قرآن کریم نیز در خطاب قرار دادن مردم چه مرد و چه زن همین روش را به کار برده است. مقام کلام در اینجا بیان مقایسه بین مردان و زنان نیست که چنین برداشت شود تمام هم زنان فسادانگیزی و آرایش است که به دوری از خداوند منجر می شود در حالی که مردان، فروتن و از عذاب الهی ترسان هستند، چرا که اینگونه برداشت کردن با اصول اسلامی که بر پایه تساوی مرد و زن در انجام رسالت الهی و به عهده گیری مسئولیت های آن است، منافات دارد. بنابراین مومنان مستکین هستند، بدین معناست که قلب های آنان با یاد خدا آرام و طمأنینه می یابد و به خاطر قوه اراده و عزم راسخ، در پیکار با شهوت های نفسانی، مضطرب و پریشان نیستند و در تلاش پرنمودن شکم خویش نیستند. مومنان مشفق هستند بدین معناست که از انجام حصاری که معصیت الهی را دربرداشته باشد دوری میکنند و قوه غضب و سلطه جویی و ستم به بندگان بر آنان طغیان نمیکند. و مومنان خائفند بدین معناست که از خداوند ترسانند و عذاب آخرت را مقابل چشمان خویش قرار می دهند و لحظه ای به زینت های دنیا و زرق و برق آن توجه نمیکند. بنابراین کسی که به خدا ایمان دارد بر ستونی تکیه زده است که هرگز نابود نمیگردد و کارهای خویش را بر بینش و آگاهی که هیچ شک و شبهه ای در آن نباشد بنا نموده است و با انجام وظایف خویش، تکالیف الهی را که حقانیت آن شک بردار و شبهه برانگیز نیست، انجام می دهد. بنابراین در برابر اوامر الهی فرمانبردار و تسلیم است گرچه با خواسته های نفسانی او و آنچه نفس او به زرق و برق دنیا رغبت دارد، مخالف باشد. ولی فرد بی ایمان هیچ سرپرستی ندارد که او را به عهده داشته باشد بلکه خیر و شر فرد به خودش بازمیگردد. پس افکاری که به ذهنش خطور میکند و خواسته هایی که در دل دارد مبنای کارهای اوست. بنابراین به نتیجه های معکوسی که پیروی از هوای نفس و تحقق بخشیدن به خواسته های دنیوی در بردارد، توجه نمیکند. منظور از مذمت امام علیه السلام در سخن خویش این گروه از مردم هستند که شامل مردان و زنان می شوند چرا که در میزان عمل نزد پروردگار و تحمل مسئولیت نتیجه اعمال به جنسیت فرد نگاه نمی شود.

پنجم - مشورت با زنان

۱- نصوص نهج ۱ بلاغه

امیر مومنان علیه السلام در طی وصیت طولانی که به فرزندش امام حسن علیه السلام پس از جنگ صفین بیان کردند چنین فرمودند: "ایاک و مشاوره النساء فانّ رایهن الی أفن و عزمهن الی وهن" (از مشورت با زنان پرهیزید که رای آنان زود سست می شود و تصمیم آنان ناپایدار است). (ترجمه دشتی)

۲- شروح نهج ۱ بلاغه

ابن ابی الحدید میگوید: "مشورت با زنان، کار مردان ناتوان است" (۵۰). صاحب نهج الصباغة در توضیح کلام امیر مومنان علیه السلام احادیثی از رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم نقل میکند تا از آنها برای برداشت مخالفت با نظر زنان در مشورت استدلال نماید من جمله آنها عبارتند از: (۵۱) "شاوروهن و خالفوهن" (با زنان مشورت کنید و سپس مخالفت نمایید). "لا یفعلن احدکم امرا حتی یستشیر فان لم یجد من یستشیره فلیستشر امراته ثم یخالفها، فان فی خلافها برکة" (درکاری که مشورت نکردید به انجام آن نپردازید و اگر کسی نبود تا با او مشورت کنید با همسر خود مشورت کنید پس با نظر او مخالفت کنید که در این مخالفت، خیر و برکت است). همچنین میگوید زمانی رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم برای جنگ کردن خارج می شدند زنان خودش را فراخوانده و با آنان مشورت می نمودند و سپس با نظر آنان مخالفت می ورزیدند. و اما مغنیه چنین میگوید: "نهی پیامبر و علی از

مشورت با زنان بر مشورت زمان جاهلیت حمل می‌گردد چراکه در آن زمان بیشتر زنان از علم و تجربه های زندگی بدور بودند". (۵۲) سید فضل الله چنین بیان میکند علت تحذیر از مشورت با زنان، به وجود عامل غریزی است که در وجود مردان نهفته است که گاهی عامل جنبش مردان می‌گردد همان طور که در حدیث منسوب به رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم آمده است: "شاوروهن و خالفوهن"، و معنای آن، این خواهد بود که زنان را به مخالفت با نظرشان عادت دهید که این عادت به مردان این امکان را می دهد تا در برابر خواسته های زنان خویشستندار باشند. چنین عاملی باعث می‌گردد که زن دریابد که مرد قدرت رد نمون خواسته های او را دارد. (۵۳) در شرح این وصیت چنین آمده است: ((مشورت در اصل شریعت، مستحب است و امام علیه السلام در یکی از سخنان خویش می فرماید (کسی که با مردان مشورت کند در عقل آنان سهیم است). ولی مشورت دارای اصولی است که مهم ترین آنها عبارت از این است که شخصی که مورد مشورت قرار می‌گیرد، از اهل خبره باشد. و مشورت با زنان در امر خورد و خوراک و امور ساده خانوادگی نیست که خطری نداشته باشد بلکه این موارد امور ساده و آسانی است، بلکه اشکال آنجاست که در کارهای مهمی که دارای خطر زیاد باشد نباید با زنان مشورت نمود و در چنین کارهایی شایسته نیست با زنان مشورت نمود چون از آگاهی و تجربه کافی در امور سیاسی و کارهای نظامی و اقتصادی بهره مند نیست و اگر با این حال با او مشورت شود ممکن است که نظر او خطا باشد (۵۴).

ششم- زن و پوشش

۱- نصوص نهج ۱ بلاغه

امیر مومنان علیه السلام در وصیت خویش به فرزندش امام حسن علیه السلام چنین می فرماید: "واکفف علیهن من أبصارهن بحجابک ایاهن فانه أبقى علیهن" (زنان را در پرده حجاب نگاهشان دار تا نامحرمان را ننگرند زیرا که سختگیری در پوشش عامل سلامت و استواری آنان است). (ترجمه دشتی، نامه ۳۱)

۲- شروح نهج البلاغه

بحرانی می‌گوید: "حضرت به وجوب پوشش آنان هشدار دادند چرا که عامل استواری آنان است یعنی پوشش و عفت از خارج شدن زن و نشان دادن زینت ها با استوارتر و برای حفظ آنان بادوام تر است" (۶۰). صاحب شرح الوصیه اشاره دارد که پشتیبانی زن از لغزش و انحراف از پس حجاب می باشد، آنجا که می‌گوید: "پوشش مانعی بین زن و ابتذال و بی ثباتی است و زن اگر بی حجاب باشد باعث فساد انگیزی و اگر از خانه خارج گردد باعث ضرر و زیان می‌گردد" (۶۱).

۳- اشکال و پاسخ

اول- بسیاری از شارحان و متحدثان معنای ظاهری کلام حضرت علیه السلام را می‌گیرند بدون اینکه برای تحکیم شرح های خویش به آیات قرآن رجوع میکنند. و با دیده اعتبار به حدودی که اسلام- توسط قرآن و سنت- در روابط زن و مرد اجنبی کرده است، توجه نمیکنند. همچنین توجهی به معانی لفظی و فقهی این کلام نمیکنند، به همین جهت نتیجه گیری های آنان- در اکثر مواقع- مطابق با مفاهیم قرآنی نیست. دوم- وجوب پوشش بدن زن، تکلیف الهی است که به منظور حفظ پاکیزگی اخلاقی در جامعه و محدود ساختن نقش زن بر اساس نقش انسانی که دارد می باشد نه بر اساس نقشی که به عنوان زن دارد. در مورد مردان نیز وضع

بدین منوال است و لازم است در جامعه نقش انسانی خویش را ایفا کند نه آن نقشی که مربوط به مردان است. و صحیح نیست که همیشه بین پوشش و عفت زن یا بین بی حجابی و فساد انگیزی او، ایجاد مقارنت کنیم. زیرا همیشه یکی از این دو منجر به دیگری نمی شود، زنی که به پوشش آنچه که خداوند امر کرده است، نپردازد خدا را معصیت کرده است ولی این معصیت او ارتباطی به عفاف آن زن ندارد چرا که وحی نشده که زن بی حجاب بی عفت باشد همان طور که وحی نشده زنی که بدن خود را می پوشاند با عفت باشد چون ربطی بین این دو وجود ندارد. سوم- اسلام به تنظیم روابط زن و مرد به نحوی که منجر به محرومیت انسان از دستیابی به نیازهای جسمی نشود توجه شایانی دارد در حین حالی که جامعه را از انحرافات مصون می دارد. و آنچه از این روایات خواسته شده توجه به جنبه اخلاقی در جامعه اسلامی و ریشه دار کردن اصولی است که قرآن آورده است نه نوآوری مفاهیم و قوانینی به دور از روش قرآن است. روایات زیادی وجود دارد که می توان آنها را از وصیت های اخلاقی به زنان و مردان به شمار آورد تا از ارتباطی که منجر به فساد میگردد، نه هر ارتباطی، آگاه شوند. آیت الله مطهری اشاره میکنند که صاحب کتاب (الوسائل) این گونه روایت را و من جمله وصیت امام علی علیه السلام، به فرزندش امام حسن علیه السلام را حمل بر استعجاب کرده است. "واکف علیهن" ... یک توصیه اخلاقی است که علماء اسلام آن را به همین عنوان تلقی کردند. و اگر این امر به ما بر میگشت از این گونه عبارت ها نتیجه ای بیشتر از توصیه اخلاقی بلکه بیشتر از لزوم پوشش صورت و کف دست ها در نظر می گرفتیم، که نتیجه آن زندانی کردن زن در منزل می باشد. سپس ایشان می فرماید علت امتناع فقها از فتوا دادن به مضمون این وصیت، ادله قطعی دیگری از آیات، روایات و سیره معصومین علیه السلام است که با ظاهر این عبارت ها مخالف است بنابراین از ظاهر نص رویگردان شدند و این کلام حضرت را یک توصیه اخلاقی شمردند که دارای ارزش اخلاقی است نه فقهی. (۶۲) بنابراین هدف از این متون، هشدار دادن به خطرهای سست بودن در مطابقت دادن با اصل ممنوعیت روابط نامشروع زن و مرد است. و این نصوص به حقیقت و واقعیت روحی که در روابط زن و مرد وجود دارد، اشاره میکند. و تأکید دارد که رابطه زن و مرد نامحرم لغزشی خطرناک و بغرنج است و آنچه اسلام خواستار آن است ولو به صورت یک توصیه اخلاقی ایجاد یک مانعی است در برابر روابطی که منجر به سقوط اخلاقی میگردد.

۴- چگونه برداشت از وصیت

کلام امیر مومنان علیه السلام به همان معنای آیه شریفه که می فرماید. (قل للمؤمنات یغضضن من ابصارهن) اشاره دارد. و جمله "واکف علیهن من ابصارهن" که در کلام حضرت آمده است مطابق با معنای آیه فوق می باشد که مومنین و مومنات را به کوتاه کردن نگاه امر میکند. و آیه فوق به حجابی که امروزه به پوشش بدن زن معمول گردیده است، اشاره نمیکند. بلکه همان طور که قبلاً گفتیم- یعنی حاجب- منظور کم کردن روابط زن و مرد است به طوری که مردان و زنان در جاهایی باشند که با یکدیگر برخورد نداشته باشند و اجازه نگاه کردن طولانی و دقت کردن در زیبایی هایی که منجر به تحریک عواطف آنان میگردد و بر پاکیزگی اخلاقی که جامعه را از انحطاط اخلاقی حفظ میکند، ندهد. چرا که باید به تدابیر ایمنی لازمی که موقعیت جامعه و خلق و خوی افراد جامعه را مشخص میکند، اندیشید. همان طور که آیه قرآن به این معنا اشاره دارد که زنان مومن نگاه خود را کوتاه کنند نه اینکه به طور کلی (همان طور که در برخی تفاسیر آمده است) نگاه کردن را ممنوع کند بلکه اسلام از نگاه گذرا منع نرموده است همان طور که در تفسیر "من ابصارهن" چنین تفسیری بیان شده است. قرآن سفارشی میکند که باید بین مردان و زنان یک حجاب، پرده یا فاصله ای باشد که نگاه کردن به یکدیگر و دقت در زیبایی های یکدیگر مشکل باشد. و شاید خود این مطلب گواهی بر جواز باز بودن صورت باشد چرا که اگر صورت پوشیده باشد برخورد نگاه ها با یکدیگر معنا نخواهد داشت. و آنچه باعث تقویت این نظر میگردد قسمت بعدی فرمایش حضرت است که می فرماید: "فَأَنَّ شِدَّةَ الْحِجَابِ أَبْقَى عَلِيَّهِنَّ" و از ظاهر آن

برمی آید که منظور نبودن روابط نامشروع بین مردان و زنان است. چون اسلام معیارهای مشخصی را در مورد پوشش زنان قرار داده است. که در آن سختگیری و آسانگیری معنا نخواهد داشت و زن در پیروی از حدود الهی و عدم تجاوز به حدود الهی ملکف به تکلیف ذاتی است همان طور که در بقیه تکالیف و واجبات مانند نماز و روزه مکلف است. بنابراین، عدم اختلاط، جهت سلامت زن بادوام تر است چرا که کرامت و عزت او را در برابر نگاه های آلوده حفظ می کند و او را از افتادن در مکان های شبهه ناک دور می سازد. و می تواند وجود و هستی خود به عنوان انسان حفظ کند و از تمام لذت های انسانی بهره مند گردد و وسیله تحریک آمیز و سرگرمی نباشد.

هفتم- زن و روابط اجتماعی

۱- نصوص نهج البلاغه

امیر مومنان علیه السلام در وصیتی به فرزندش امام حسن علیه السلام چنین فرمودند: "و لیس خروجهن باشد من اذخالك عليهن من لا-يؤثق به عليهن. و ان استطعت أن لا-يعرفن غيرك فافعل" (بیرون رفتن زنان بدتر از آن نیست که افراد غیر صالح را در میانشان آوری و اگر بتوانی به گونه ای زندگی کنی که غیر تو را نشناسند چنین کن). (ترجمه دشتی، نامه ۳۱)

۲- شرح نهج البلاغه

ابن ابی الحدید میگوید: "که امام علیه السلام فرزند خود را از آوردن افراد ناصالح در میان زنان نهی فرمودند و فرمود: که خارج شدن آنان بهتر از آن است و علت آن هم این است که در صفت اول ممکن است با یکدیگر خلوت کنند ولی در صفت دوم (خروج) به علت وجود کسانی که در مسیر هستند خلوت کردن، امکان ندارد.)) (۶۳) محمد عبده می گوید: "اگر کسانی غیر صالح را میان زنان بیاورند گویی آنان را بین مردم برده ای پس چه تفاوتی بین آن دو است ("۶۴). مغنیه می گوید: "تفاوتی بین رها کردن زن به اینکه هر جا خواهد برود و اینکه فردی فاسق و فاسد را بر آنان وارد سازی، وجود ندارد ("۶۵). موسوی چنین میگوید: "امام می خواهد قضیه را به طور کلی ریشه کن سازد و این ریشه کنی در صورتی محقق می شود که بتوانی با زنان خویش طوری رفتار کنی که غیر تو را نشناسد و این کار را انجام بده که با این کار زن تو از دیگری آگاه نخواهد شد و چه بسا زن نگاهی افکند که به دنبال آن حسرت و آرزوی حرام داشته باشد که در این صورت مقام و اعتبار تو و خوشی زندگیت را تباه می سازد.)) (۶۶)

۳- اشکال و پاسخ

اول- امیر مومنان علیه السلام سفارش نمیکنند که زن وارد جامعه نشود بلکه حضرت در آوردن فردی که مورد اطمینان نیست، سختگیری نشان دادند و مشخص نفرمودند که این فرد، زن باشد یا مرد. بنابراین سخن حضرت شامل مرد و زن میگردد که مورد اطمینان نیستند. و گمان نمی برم که حضرت فقط هشدار از ورود مردان به منزل دادند زیرا عدم جواز ورود مرد اجنبی در حالتی که خانه از وجود هر کسی جز زن خالی باشد امری است حل و فصل شده و جای بحث ندارد. و شاید منظور از آوردن کسی به خانه در ((من لا-يؤتمن)) در صورتی است که با اذن و موافقت صاحب خانه (شوهر) و یا چه بسا در صورت بودن او در منزل حاصل شود، در این صورت اصلاً جایی برای خلوت کردن زن و مرد اجنبی در خانه وجود نخواهد داشت همان طور که اکثر مفسرین بر این

عقیده هستند. و اما در صورتی که زنان بر زنان وارد شوند که اسلام از آن منعی نکرده است. و شاید مراد حضرت این باشد که به هر زنی اجازه ورود به منزل و برپایی روابط و علاقه های محکم با اصحاب خانه داده نشود. و باید به اخلاق زنی که برای ملاقات آمده است و مقید بودن او به دین و توانایی نگاهداشتن زبان و چشم و گوش او توجه داشت تا واسطه انتقال اخبار و اوضاع خانواده به خارج از منزل نباشد. و شاید حضرت از این طریق خواستند جانب احتیاط را در انتخاب افرادی که به عنوان روابط دوستانه و تبادل رفت و آمدها با افراد خانواده، رعایت نمایند، زیرا هر فردی که وارد منزلی میگردد قطعاً روابط مستحکمی با افراد خانه برقرار می سازد که بر رفتار و منش آنان تأثیر مثبت و منفی خواهد داشت و از اوضاع و شرایط خانواده و آنچه بین افراد آن میگذرد، از نزدیک آشنا میگردد. و شاید این فرد- به جهت بودنش در خانه- بر اسراری مطلع گردد و آنها را در خدمت اهداف معینی که به هر شکلی دارای جایگزین منفی باشد، به کارگیرد. بنابراین برای برقراری روابط مستحکم با افراد خانه باید کسانی را که شایسته و در خور ایجاد این روابط باشند را انتخاب کرد که مورد اطمینان و امانت دار باشند. و طبیعی است که بیرون رفتن زن در جامعه و برقراری روابط با مردم جامعه در مقایسه با روابطی که داخل خانه ایجاد می شود، چندان بازتاب منفی بر وضع خانواده نخواهد گذاشت. دوم- منظور از عدم آشنایی زن با کسی جز شوهر خود این نیست که زن در خانه زندانی باشد و از خانه بیرون نرود و با دیگران آشنا نگردد. و در شرع اسلام قانونی که زن را مستلزم به ماندن در خانه و ترک نکردن منزل کند، وجود ندارد و او را از بیرون رفتن در زمینه زندگی اجتماعی منع نکرده است. و بدیهی است که شناخت افراد از طریق معاشرت صورت میگیرد تا فرصت شناخت حالات، رفتار و اخلاق فرد حاصل گردد. و اگر زن بخواهد مردی را بشناسد، جز از راه ایجاد ارتباط به طوری که از این رابطه پی به شخصیت وجودی او ببرد، امکان پذیر نیست. و چنین شناختی میسر نخواهد شد جز در محدوده روابطی که خارج از حدود شرعی، نباشد. چه بسا این شناخت معنایی وسیع تر از شناخت زن به مرد داشته باشد. چه بسا (و لایعرفن من غیرک) اشاره به آگاهی و اطلاع یافتن زن بر افکار و مفاهیم منحرف و مخالف با افکار شوهری باشد که پایبند به طریق مستقیم است. زمانی که زن و شوهر مومن و صالح باشند افکار و خواسته های آنان نشأت گرفته از اسلام است ولی ورود افکار فاسد و اندیشه های نادرست و روش های منحرفانه در محیط خانواده و جایگزین های منفی آن، اثر مخرب بر هستی و استقامت افراد جامعه خواهد گذاشت.

هشتم- زن و غیرت

۱- نصوص نهج البلاغه

امام علیه السلام در خصوص غیرت زن و مرد می فرمایند: "غیره المراء کفر و غیره الرجل ایمان" (غیرت زن کفرآور و غیرت مرد از ایمان اوست.) (ترجمه دشتی) و در وصیت خویش به فرزندش امام حسن علیه السلام چنین می فرمایند: "وَ ایاک و التغایرفی غیر موضع غیره فان ذلک یدعوا الصحیحه منهن الی السقم و البریئه الی الریب" (بپرهیز از غیرت نشان دادن بی جا که درستکار را به بیمار دلی و پاکدامن را به بدگمانی رساند.) (ترجمه دشتی)

۲- شروح نهج البلاغه

محمد عبده شرح ((غیره المراء کفر)) می گوید: ((غیرت زن منجر به کفر می شود چرا که حلال الهی را در داشتن زنان متعدد، بر مرد حرام میکند ولی غیرت مرد، حرام دانستن چیزی است که خدا حرام کرده است که عبارت از زنا می باشد ("۶۷) در نهج الصباغه چنین آمده است: "غیرت مرد که ناشی از ایمان اوست عبارت است از غیرتی که مرد نسبت به گرایش زنش به مرد اجنبی دارد. ولی اگر غیرت مرد از این ناشی شود که زن همسر قبلی خود را به خاطر صفاتی که داشته بستاید و مرد غیرت ورزد، این

غیرت او کفر آمیز خواهد بود.)) (۶۸) مغنیه میگوید: "بر توست که بر زن نسبت به حفظ جلوه گری او و همنشینی با افراد او مشکوک غیرت ورزی. اما غیرت ورزی به جهت گمان بدداشتن، زن بیمار دل را بر خیانت جسور می سازد و زن پاکدامن را به آن تحریک می نماید.)) (۶۹)

۳- اشکال و پاسخ

اول- غیرت یک حالت طبیعی در وجود مرد و زن است و اسلام به خاطر شعور و احساسات فرد، کسی را محاسبه نمیکند. ولی زمانی که این احساسات بر رفتار و کردار انسان اثر بگذارد به ناچار در برابر این رفتار مثبت یا منفی مسئول خواهد بود. دوم- غیرت ناشی از روابط عاطفی عمیقی است که میان دو نفر وجود دارد به طوری که رغبت در تملک و انحصار فرد دیگر به خود زائیده می شود و این غیرت زائیده کینه و بغض نیست. سوم- برای عامل تربیت و تهذیب نفس و کاشتن بذر اطمینان در دل، اثر بزرگی در دوری جستن از افتادن در لغزشگاه های غیرت وجود دارد. پس زمانی که غیرت به یک رفتار- مثبت یا منفی تبدیل می شود، قطعاً ناشی از علت های حقیقی یا خیالی میگردد. فهییدن انگیزه هایی که انسان را به غیرت ورزیدن یا نمایان شدن آثار بر رفتار سوق داده است، می تواند انسان را در رسیدن به راه حل هایی که او را از آن نجات دهد، یاری رساند، یا به واسطه فهمیدن انگیزه ها حداقل از افتادن در دام غیرت که بازتاب منفی بر رفتار انسان دارد، دوری بجوید. چهارم- غیرت، خصوصیت ملازم زن نیست، زن با ایمان و صالح اجازه تسلط غیرت را بر رفتار خویش نمی دهد همان طور که در احادیث بیان کردیم، همچنین مرد با ایمان و صالح با غیرت بی جا باعث از بین رفتن اطمینان و احترامی که بین او و همسرش وجود دارد، نمی شود. پنجم- غیرت زن همیشه کفرآور نیست همان طور که غیرت مرد همیشه از روی ایمان او نیست. غیرتی که منجر به کفر می شود آن است که رفتار حاصل از آن به انکار آنچه خداوند تشریع کرده برگردد یا باعث شود طرف مقابل به رفتار منحرفانه ای سوق یابد. چه بسا غیرت مرد نسبت به عملکرد همسرش در اثر شک برانگیزی، کفرآور باشد و باعث گردد همسرش به انحراف گرایش یابد. و گاهی غیرت زن ناشی از ایمان اوست و آن در صورتی است که به جهت حمایت و پشتیبانی از شوهر و حفظ نمودن او از انحراف باشد.

نهم- نقش زن دو محیط خانواده

۱- نصوص نهج البلاغه

امیر مومنان علیه السلام در وصیت خود به فرزندش امام حسن علیه السلام می فرماید: "لا تملک المرأة من أمرها ما جاوز نفسها، فإن المرأة ریحانة و لیست قهرمانه" ("کاری که برتر از توانایی زن است به او وامگذار که زن گل بهاری است نه پهلوانی سختکوشی). (ترجمه دشتی)

۲- شرح نهج البلاغه

در شرح ابن ابی الحدید آمده است: "معنای اینکه زن گل بهاری است این است که زن صلاحیت لذت جویی و بهره وری دارد و وکیل و وزیر در کار و نظری نیست" (۷۰). شیخ محمد عبده بر این عقیده است که کلیه "قهرمان" آن است که بر کارها حکومت دارد و حق تصرف با اوست. (۷۱) مغنیه می گوید: "زن قهرمان نیست که در آنچه مربوط به مرد است، دخل و تصرف کند.)) (۷۲) صاحب کتاب (شرح الوصیه) می گوید: "امام علیه السلام مرد را در واگذار کردن کارها به زن نهی فرمود تا هرگونه مرد

دوست دارد در او دخل و تصرف کند، همان طور که قبلاً گفتیم برخی از کارها چنان ارزش و اهمیتی دارد که نباید زن در آن دخالت کند، بلکه زن در عالم خاص خود و دارای شخصیت مخصوص به خود است و اگر بتوانی بیشتر از آنچه در شأن اوست، انجام ندهی، این کار را بکن (۷۳). و اما در مورد کلمه "ریحانه" کسی از شرح به آن نپرداخته است ولی ما نظر شیخ مغنیه را که مختص به این مورد است مطرح میکنیم که چنین میگوید ("زن) برای مهر و محبت و نرمخویی و آرامش آفریده شده است. (۷۴)

۳- اشکال و پاسخ

اول- در کلام امام علیه السلام دو کلمه ای به کار برده شده است که بر حسب سیاق جمله باید دارای معنایی متباین یا متضاد باشند چرا که حضرت آن دو کلمه را در محل تضاد کار بردند. بنابراین چیزی که کلمه "قهرمانه" به آن اشاره دارد باید برعکس چیزی باشد که کلمه "ریحانه" به آن اشاره دارد. در حالی که مفسران در تفسیر کلمه "قهرمانه" معنایی را مطرح کردند که عکس کلمه ((ریحانه)) نیست. در قرآن کریم و آیاتی که بهشت را توصیف میکند کلمه ((ریحان)) به کار برده شده است: (فاما إن كان من المقربين؟ فروح و ریحان و جنه نعیم). (۷۵) روح و ریحان، در کلام الهی به معنای رحمتی پس از رحمت دیگر است. (۷۶) لذا امام علیه السلام این معنا را به استعاره آوردند تا موقعیت و نقش زن را در زندگی روشن سازند. زن را به زینده ترین وصف ها توصیف کردند از آنجا که او را گل بهاری نامیدند که شامل تمام اوصافی است که یک گل بهاری می تواند دارا باشد. زن موجودی زیبا، خوشبو، لطیف و بانزاکتی است که چشمان بینندگان را نوازش می دهد. و هر کس گلی در اختیار دارد باید او را از هرگزندی نگهداری و حفظ نماید. اما قهرمان کسی است که مکلف به انجام کارها و اجرای آنها می شود. و اسلام زن را به انجام کارهای منزل مکلف ننموده است و آنچه امام خواهان آن بودند، معاف کردن زنان از مشقت و ملزم نمودن آنان به تحمل مسئولیت هایی است که مافوق قدرت آنان است چرا که واجبات خانواده و تربیت و آماده سازی نسل آینده، وقت و تلاش فراوان نیاز دارد. بنابراین شوهر حق ندارد همسر خود را به انجام کارها مجبور کند یا او را به انجام تکالیفی که خارج از قلمرو تکلیفات اوست، دستور دهد"، و به زن کاری برتر از توانایی هایش واگذار کند". بنابراین تفاوت اساسی میان ریحانه بودن زن و قهرمان بودن او در این است که "ریحانه" موجودی محبوب، حفظ شده و در امان از هرگزندی می باشد که با لطافت و نرمخویی با او رفتار می شود. و در قلب شوهر خویش دارای منزلت و جنبه عاطفی است که شوهر نباید در حفظ و نگهداری او کوتاهی کند. ولی زن قهرمان، زنی است که به انجام کارهای منزل و گرداندن امور منزل مشغول باشد بدون آن که در قلب شوهر خود دارای آن جایگاه عاطفی و احترام و حفاظت باشد. لذا شوهر باید طوری با همسر خود رفتار کند که گویا یا گل بهاری است نه قهرمانی که به انجام کارهای منزل مشغول باشد. دوم- برخی از مفسران بر این عقیده اند که زن حق تصرف در کارها و حکم کردن ندارد که این عقیده، به نظر این جانب با قوانین اسلامی و شرایط موجود در منزل تعارض دارد. و اما در مورد قانونگذاری اسلامی، زن در اداره تمام کارهای مالی و فضایی خویش مستقل است و می تواند تمام معادله های قانونی و مالی خویش را بدون رجوع به شوهر یا هر مرد دیگری به انجام رساند. و آنچه در ادله شرعی ثابت است آن که زن رشیده یعنی عاقل، تمام کارهای خویش را بر عهده دارد مگر اینکه هنوز باکره باشد در این صورت است که نمی تواند در اختیار کردن همسر برای خود، مستقلاً عمل کند- البته بنابر قول برخی از فقها- و اگر باکره نباشد، آنچه متعلق به او نیست حق همسر اوست که عبارت از بهره جویی از اوست ولی در بقیه کارها، خود عهده دار آنها خواهد بود. (۷۷) بنابراین اگر اسلام زن را قادر بر اداره اوضاع مالی و قانونی خود می داند که مسئولیت بزرگی است- چگونه ممکن است که امام علیه السلام او را در اداره کارهای منزل و خانواده ناتوان به شمار آورد؟ و اما در مورد وضعیت و شرایط موجود در خانواده، زن بیشترین وقت خود را در منزل و به انجام مسئولیت خویش که اداره اوضاع منزل و تربیت فرزندان است،

میگذرانند. و پیشبرد نیازهای روزانه منزل، احتیاج به تصمیم گیری و به کارگیری عقل و حکمت در انجام کارها را دارد. و اگر زن دارای چنین قدرت و توانی در انجام کارهای منزل نباشد در آن صورت آشفتگی و اضطراب تمام خانه را فراخواهد گرفت. از طرفی چگونه ممکن است که شوهر اداره کارهای منزل را به عهده گیرد در حالی که وقت کمی را در خانه میگذرانند و گاهی اوقات مدتی از خانواده دور است. بنابراین چه کسی باید اوضاع خانواده را در نبود شوهر به عهده بگیرد؟ بنابراین باید سخن امام علیه السلام را حمل بر احترام زن و قرار دادن او در جایگاهی که خداوند آن را برای زن مقرر فرموده است، کنیم، از آنجاکه تحمل سختی های کار و خدمت در منزل را بر زن تحمیل ننموده و ارزش و یاداش کارهایی را که در منزل انجام می دهد را همانند پاداش جهاد در راه خدا، قرار داده است.

د هم - ویژگی های زن

۱- نصوص نهج البلاغه

از امیر مومنان علیه السلام چنین آمده است که فرمودند: "خيار خصال المرأة، شرار خصال الرجل: الزهو والجبن والبخل، فاذا كانت مزهوءة لم تمكن من نفسها واذا كانت بخيلة حفظت مالها ومال بعلها واذا كانت جبانة فرقت من كل شيء يعرض لها" (برخی از نیکوترین خلق و خوی زنان، زشت ترین اخلاق مردان است مانند تکبر، ترس، بخل، هرگاه زنی متکبر باشد، بیگانه را به حریم خود راه نمی دهد، و اگر بخیل باشد اموال خود و شوهرش را حفظ میکند و چون ترسان باشد از هر چیزی که به آبروی او زیان رساند، فاصله میگیرد.) (ترجمه دشتی، حکمت ۲۳۴)

۲- شروح نهج البلاغه

مغینه میگوید: "تکبری که در مردان مذموم است در وجود زنان نیکو و زیباست چراکه عفت او را حفظ میکند و ترس نیز زن و مرد ترسان را از عواقب آنچه نمی داند، باز می دارد و اما بخیل بودن زن، جود و کرم بر شوهر و فرزندانش به حساب می آید." (۷۸)

۳- اشکال و پاسخ

اول- امام علیه السلام خصوصیت های خوب زن را از نظر طرز برخورد زن با مرد، بیان فرمودند بنابراین وجود عامل و جنبه عاطفی در نهاد زن که باعث ایجاد کشش بین آن دو میگردد و نیکو شمردن این خصوصیت ها فقط منحصر به همین محدوده می باشد. زن از نظر جسمی ضعیف تر از مرد است لذا همیشه در برابر مردی که غرایز بر او غلبه دارند و در جامعه ای که جنبه اخلاقی وجود ندارد تا مرد را در برابر عوامل انحراف نگاه دارد، هدف قرار میگیرد و شکاری است که خیلی آسان به دست مرد می افتد. دوم- صفت تکبر را نباید از صفات همیشگی زن به حساب آورد چراکه خداوند متعال، تکبر و متکبرین را مذمت فرموده است و آنان را دوستان شیطان معرفی کرده است. بنابراین تکبر در زن یک صفت محدود و موقتی است که مربوط به طرز برخورد او با مرد اجنبی و نامحرم می باشد تا کسی که بیمار دل است بر او طمع نورزد همان طور که این آیه کریمه می فرماید: (فلاتخضعن بالقول فیطمع الذی فی قلبه مرض) (۷۹) (با نرم خویی و لطافت سخن مگوئید تا کسی که بیمار دل است به شما طمع نورزد). بنابراین اساس که پناه بردن زن به تکبر سلاحی است که او را در برابر طمع ورزان حفظ میکند. در این صورت تکبر، امری مشروع است ولی در غیر این مورد، خیر. صفت تکبر و خودبینی زن در برابر دوستان، خانواده و افرادی که اطراف او هستند صفتی ناپسند و نکوهیده است

چرا که بر طرز برخورد اینگونه افراد، هیچ توجیهی وجود ندارد. سوم- صفت ترس در زنان را نیز نباید در تمام مواقع صفتی پسندیده به شمار آورد. منظور از اینکه زن ترسان است آن است که زن در انجام کارها بر حذر است مگر اینکه در آن کار با عقل و اندیشه بدون هیچگونه سبکسری و انگیزه ای، بررسی کند تا از عاقبت کار در امان باشد و شری به او نرسد و خود را کمتر در معرض خطر قرار دهد. با این وجود زن باید خود را به شجاعت و بی باکی پرورش دهد تا در مواقع بروز خطر و سختی بتواند از خود و کسانی که با او در ارتباط هستند دفاع کند. گرچه جهاد از عهده زن ساقط است ولی در صورت دفاع از خویش یا دفاع از اسلام و سرزمینش مکلف به آن است. بنابراین با توجه به برداشتی که از سخن امام علیه السلام داشتیم که ترس را برای زنان ارجح دانستند، صحیح نیست که زن در محیطی پرورش یابد که هیچ گونه وسایل دفاع از خود و دور کردن دشمن برایش مهیا نباشد. و اگر بخواهیم آنچه در کتاب ها و روایات از موقعیت های زنان با ایمان و پرهیزکار که نشانگر قله شجاعت و بی باکی هستند جمع آوری کنیم، کتابی معتبر پیش رو خواهیم داشت. که همه اینها به غیر از مواردی است که قرآن کریم در داستان آسیه همسر فرعون، مریم دختر عمران و هاجر همسر ابراهیم و مادر اسماعیل علیه السلام از موقعیت های جسورانه و بی باکانه، سخن به میان آورده است و دیگر اخباری که از زنان اهل بیت علیه السلام که پیش قدم ترین آنها خدیجه همسر پیامبر گرامی اسلام علیه السلام و فاطمه زهرا علیها السلام سرور زنان عالم، و دخترش زینب علیها السلام به ما رسیده است. و آیا شجاعت چیزی، به غیر از ثابت قدم بودن بر اصل و اساس و دفاع از آن با موضع گیری مناسب بدون توجه به خساراتی است که بر جان و فرزند و مال او وارد میگردد؟ چهارم- بخیل و خسیس بودن از صفات ناپسندی است که قرآن و اهل بیت علیهم السلام آن را مذمت کرده اند، و امام علیه السلام حدود بخل ورزیدن را بر اساس خودداری کردن از تصرف در چیزهایی که به عنوان امانت نزد همسر است، بیان فرمودند. اموال شوهر امانتی نزد زن است که نمی تواند بدون اجازه او در آن اموال تصرف کند. یعنی همسر نمی تواند مال شوهر را به کسی ببخشد یا اکرام کند مگر با اجازه او، حتی اگر برای رضای الهی باشد. خانه نیز امانتی در دست زن است که شوهر به علت مشغول بودن به کار، در بیشتر اوقات نمی تواند بر اموال و دارایی های خویش احاطه داشته باشد، بنابراین زن، نگهبان اموال و درارایی های شوهرش می باشد البته بر این اساس که آن اموال امانتی به گردن اوست نه اموالی که مالک آنهاست. به همین جهت است که در نگهداری مال شوهر، سختگیری شده است تا زن دریابد که شریک مال شوهر نیست همان طور که شوهر شریک مال همسرش نمی باشد گرچه شریک زندگی یکدیگر باشند. امام علیه السلام از زن نخواستہ طوری بخل بورزد که شرع آن را ناپسند شمرده و صاحبش را مذمت کرده است به طوری که نسبت به خانه و فرزندانش و حتی خودش به صورت تحقیر آمیزی سختگیری کند. و حضرت راهنمایی هایی که برخلاف نص صریح قرآن باشد، نمی فرمایند، بلکه معنای سخن حضرت با پیروی نمودن از راهنمایی های قرآن به میانه روی در انفاق و به کارگیری حکمت و اندیشه جهت نگهداری از اموال و اسراف نکردن در آنها، اشاره دارد. بنابراین هدف از این احادیث دو چیز خواهد بود: اول- به زن بفهماند که اموال شوهر امانت است و باید حق امانت را در نگهداری و حفظ آن به جا آورد. چرا که اموال و دارایی های شوهر جزو اموال و دارایی های زن نمیگردد- هم چنان که برخی گمان کردند- زیرا که در عقد ازدواج هیچ اشاره ای به این مطلب نشده است. دوم- ارشاد و راهنمایی کردن زن به رعایت اعتدال و میانه روی در مخارج و هزینه های منزل طبق دستورات قرآن کریم که نه اسراف است و نه سختگیری بلکه راه اعتدال است. در مورد اموال زن نیز وضع بدین گونه است یعنی تمام اموال، دارایی ها و تجارت هایی که ملک زن به شمار می آید، فقط مال زن محسوب می شود و شوهر هیچ سهمی در آنها ندارد. بنابراین شوهر حق تصرف در آن اموال را جز با اجازه همسرش ندارد در حالی که زن می تواند در اموال خود بدون اجازه شوهر دخل و تصرف کند. و زن در خرج کردن اموال آزادی کامل دارد جز اینکه باید دستورات الهی را در میانه روی در انفاق رعایت کند همان طور که در توضیح آیه قبل به آن اشاره کردیم. این ارشاد و راهنمایی در رعایت و نگهداری اموال شوهر، توسط زن خیلی بیشتر، از ارشاد و راهنمایی مرد نسبت به حفظ اموال زن می باشد. چون زن در

موضع مسئولیت و حفظ امانت است که شوهر او را به عنوان امانت دار قرار داده است چرا که زن با توجه به بودنش در منزل و اداره کارهای منزل در خصوص خرج و مخارج مایحتاج خود همسر، فرزندان یا مهمان هایی که برای آنان می رسند، می باشد ولی شوهر، مسئول، وکیل یا قیم و سرپرست اموال همسرش نمی باشد مگر اینکه خود همسر او را وکیل اموالش قرار داده باشد. ۱. فضل الله، مفاهیم اسلامی عامه، چاپ دوم، دارالاضواء، بیروت، ۲/۴۹. ۲. ابن ابی الحدید، منبع پیشین، ۱۹/۶۹. ۳. منبع پیشین، ۱۸/۱۹۸. ۴. تستری، منبع پیشین، ص ۳۱۵. ۵. میثم بحرانی، شرح نهج البلاغه، مؤسسه فقه الشیعۀ، بیروت، ۵/۲۷۲. ۶. منبع پیشین، ۵/۳۶۱. ۷. عبده، منبع پیشین، ص ۳۱۵. ۸. تستری، منبع پیشین، ۱۱/۷۹. ۹. مغنیه، محمدجواد، فی ظلال نهج البلاغه، چاپ سوم، دارالعلم للملایین، بیروت، ۴/۲۵۲. ۱۰. بغدادی، منبع پیشین، ص ۹۴. ۱۱. شمس، ۷-۸. ۱۲. عبده، منبع پیشین، ص ۳۳. ۱۳. طبرسی، منبع پیشین، ص ۱۹۶. ۱۴. بحاری، منبع پیشین، ۷/۲. ۱۵. آملی، منبع پیشین، ص ۲۵۳. ۱۶. نهج البلاغه، نامه، ۶۸. ۱۷. اشتر، عبدالکریم، فستیوال امام علی (ع)، چاپ اول، لندن، ص ۲۲۰. ۱۸. فضل الله، تأملات، منبع پیشین، ص ۱۰۸. ۱۹. ابن ابی الحدید، منبع پیشین، ۲/۲۱۴. ۲۰. تستری، منبع پیشین، ۱۱/۹۰. ۲۱. بحرایی، منبع پیشین، ۳/۲۲۳. ۲۲. خویی، میرزا حبیب الله، منهاج البراع؟ فی شرح نهج البلاغه، چاپ چهارم، انتشارات کتابخانه اسلامی، تهران. ۲۳. عبده، منبع پیشین، ص ۱۸۵. ۲۴. الخطیب، منبع پیشین، ۲/۸۷. ۲۵. تستری، منبع پیشین، ۹۰/۱۱. ۲۶. نساء، ۱۱. ۲۷. نساء، ۱۲. ۲۸. حجرات، ۱۳. ۲۹. تستری، منبع پیشین، ۵/۲۹۷. ۳۰. بحرانی، منبع پیشین، ۳/۲۲۳. ۳۱. ابن ابی الحدید، منبع پیشین، ۲/۲۱۴. ۳۲. بحرانی، منبع پیشین، ۳/۲۲۳. ۳۳. عمده، منبع پیشین، ص ۱۸۵. ۳۴. تستری، منبع پیشین، ۱۱/۹۳. ۳۵. فضل الله، منبع پیشین، ص ۱۰۹. ۳۶. عبده، منبع پیشین، ص ۱۸۵. ۳۷. ابن ابی الحدید، منبع پیشین، ۲/۲۱۴. ۳۸. منبع پیشین، ۲/۷۶. ۳۹. عمار بن یاسر، ابویقظان ابن یاسر بن عامر می باشد، و یاسر پدر عمار، عربی الاصل قحطابی مذحجی و از عنبر بود که از یمن به مکه رفت و با ابوحذیفه بن مغیره مخزومی هم پیمان شد و باکنیز او سمیه، دختر خباط اردواج نمود و عمار را بد دنیا آورد و ابوحذیفه او را آزار کرد. عمار و والدین او برادرش از اولین کسانی بودند که اسلام آوردند و اسلامشان را آشکار کردند و به شدت مورد مجازات قرار گرفتند. سمیه اولین شهید اسلام بود و سپس یاسر به شهادت رسید. و اما عمار هر آنچه آنان می خواستند را با اکراه بر زبان جاری کرد و به پیامبر خبر داده شد که عمار کفر ورزیده است؛ ولی پیامبر (ص) فرمودند. خیر، عمار از سر تا پا سرشار از ایمال است، و ایمان با خون و گوشتش مخلوط شده است. و پیامبر اکرم (ص) در موارد زیادی او را مورد ستایش قرار داده است که من جمله آن این سخن است. هرکس با عمار دشمنی کند خدا با او دشمنی میکند و هرکس او را خشنماک کند خدا بر او خشنماک خواهد شد. علی (ع) در جنگ جمل و صفین حضور داشت و در صفین به شهادت رسید. الطبقات، ۳/۱۶۶. ۴۰. بخاری، منبع پیشین، ۸/۹۷. ۴۱. ابن قتیبه، امامت و سیاست، چاپ سوم، چاپخانه البابی، مسر، ۵۵/۱. ۴۲. ابن عبدربه، العقد الفرید، چاپخانه الازهریه، قاهره، ۳/۹۸. ۴۳. شمس الدین، محمد مهدی، اهل به المرأة لتولی السلط،؟ چاپ اول، مؤسسه بین المللی الدراسات و النشر، بیروت، ص ۱۴۷. ۴۴. برای آگاهی بیشتر مراجعه شود به منبع پیشین. ۴۵. ابن ابی الحدید، منبع پیشین، ۱۹/۲۲۰. ۴۶. تستری، منبع پیشین، ۱۱/۱۰۴. ۴۷. عطوی، فتحیه، مع المرأة فی نهج البلاغه، چاپ اول، الدار الاسلامیه، بیروت، ص ۱۲۷. ۴۸. منبع پیشین، ص ۱۲۸. ۴۹. العسکری، مرتضی، احادیث ام المومنین عایشه، چاپ اول، دارالزهراء، بیروت، ص ۲۷. ۵۰. ابن ابی الحدید، منبع پیشین، ۱۶/۱۲۳. ۵۱. تستری، منبع پیشین، ۱۱/۹۳. ۵۲. مغنیه، منبع پیشین، ۳/۵۳۱. ۵۳. فضل الله، تأملات، منبع پیشین، ص ۱۰۸. ۵۴. موسوی، عباس، الوصیه الخالده، چاپ اول، دارالاضواء، بیروت، ص ۲۲۰. ۵۵. شوری، ۳۸. ۵۶. فضل الله، تأملات، منبع پیشین، ص ۱۰۹. ۵۷. واقعه، ۱۰. ۵۸. فضل الله تأملات، منبع پیشین. ۵۹. نهج البلاغه، منبع پیشین، عهد مالک اشتر، شماره ۵۳. ۶۰. بحرایی، منبع پیشین، ۵/۶۵. ۶۱. موسوی، منبع پیشین، ص ۲۲۱. ۶۲. مطهری، منبع پیشین، ص ۱۵۴. ۶۳. ابن ابی الحدید، منبع پیشین، ۱۶/۱۲۴. ۶۴. عبده، منبع پیشین، ص ۵۷۵. ۶۵. مغنیه، منبع پیشین، ۳/۵۳۱. ۶۶. ابن ابی الحدید، منبع پیشین، ۱۶/۱۲۴. ۶۷. عبده، منبع پیشین، ص ۶۸۹. ۶۸. تستری، منبع پیشین، ۱۱/۷۴. ۶۹. مغنیه، منبع پیشین، ۳/۵۳۱. ۷۰. ابن ابی

الحدید، منبع پیشین، ۱۶/۱۲۴. ۷۱. عبده، منبع پیشین، ۵۷۵. ۷۲. مغنیه، منبع پیشین، ۳/۵۳۱. ۷۳. موسوی، منبع پیشین، ص ۲۲۱. ۷۴. مغنیه، منبع پیشین. ۷۵. واقعه، ۸۸-۸۹. ۷۶. ابن منظور، منبع پیشین، ۱/۵۲۲. ۷۷. شمس الدین، أهلیة المرأة، منبع پیشین، ص ۹۷. ۷۸. مغنیه، منبع پیشین، ۴/۳۵۷. ۷۹. احزاب، ۳۲.

فصل دوم: نصوص نهج البلاغه و ارتباط آن با حوادث

مقدمه

برای روشن نمودن نظر امام علی علیه السلام در مورد زن باید این سوال را مطرح کنیم: آیا آنچه در نهج البلاغه از امیر مومنان علیه السلام در کلمات و خطبه ها وارد شده است یک دیدگاه ثابت و روشن فلسفی و تربیتی را که در تمام دوران ها قابل انطباق بر تمام زن ها می شود، نشان می دهد یا اینکه کلام حضرت مقید به علل و عواملی است که بر اساس آنها نتیجه به دست می آید به طوری که این نتایج بادوام و استمرار آن عوامل و شرایط ادامه می یابند؟ با توجه به این مطلب در برابر ما دو اصل و مبناست که این نصوص بر آن تکیه دارند: اصل فراگیری نصوص و اصل تخصیص نصوص. و ما به بررسی هر دو مبنا خواهیم پرداخت تا ببینیم نصوصی که در نهج البلاغه آمده است به کدامیک اشاره دارد.

اول - اصل فراگیری نصوص

زمانی که نص، روش فکری یا فلسفی ثابتی را ارائه دهد شامل تمام عوامل مکانی و زمانی میگردد. در این صورت تمام افرادی که مدنظر نص بوده، در هر زمان و مکان داخل چارچوب آن خواهند شد یا لاقلاً شامل تمام افرادی خواهد بود که آن فکر یا مبنا ایجاد شده بود. و با توجه به چنین برداشتی از اصل فراگیری نصوص، آیا آنچه در نهج البلاغه در خصوص زنان آمده است، افکار کلی و عمومی است که بر جنس زنان در تمام دوران ها منطبق است یا تنها بر زنانی که نص در آن زمان بیان شده مطابقت دارد؟ در فصل قبل مشاهده کردیم که بیشتر افراد، بر اصل فراگیری نصوصی که در خصوص زن آمده است، توجه داشتند. و به خاطر این برداشت نادرست از طرف برخی از شارحان و مفسران، برخی بر این باورند که امام علی علیه السلام یک دیدگاه بی رحمانه و خصمانه ای نسبت به زن دارد چرا که او را از جنبه انسانی، دینی و اجتماعی در مرتبه ای کمتر از مردان قرار داده اند. استاد عبده، حسن زیات، این مفهوم را در مقدمه کتاب خود بر شرح کتاب نهج البلاغه محمد عبده، چنین روشن می سازد و میگوید: ((چنین نیست که نهج البلاغه که آیات آراء فراوان اجتماعی در آن گرد آمده است از "زن" و مقام او در جامعه غفلت ورزد. و امام علیه السلام نظر خود را در مورد زن به وضوح ارائه فرمودند که نظری است بی رحمانه که در شدت بی رحمی کمتر از نظر "شونهاور" نیست و نظر ایشان در این کلام خلاصه می شود: "المراة شرکلهما و شر ما فیها أنه لا بد منها" و پس از این موضوع به مطلب دیگری که عبارت از ((بهترین خصوصیت های زنان و منفورترین خصوصیت های مردان)) است، پرداختند. و این سخن بر این حمل می شود که آنچه برای زنان مستحب است برای مردان مستحب نیست. ولی این احتمال نیز هیچ تأثیری بر موضوع ندارد چرا که امام نظر خویش را به طور واضح بیان کردند و در جای دیگری فرمودند: "زن عقربی است که نیش او شیرین است". سپس از مردم می خواهد که از زنان بد پرهیز کنند و مراقب نیکان آنها باشند و در کار شایسته از آنان اطاعت نکنند تا در کار ناپسند (منکر) طمع نورزند. و در جای دیگر از تسلیم شدن در برابر خواسته زن و اجازه میانجیگری کردن و درخواست چیزی از مردم، نهی فرمودند. و آنچه ما در کلام حضرت ملاحظه میکنیم این است که حضرت به وجود زنان نیکو کردار نیز اشاره فرمودند از آنجا که می فرماید: "کونوا من خیارهن علی حذر" و حضرت طبیعت زن را به طور کلی به بدی متهم کردند و از این ترس دارند که مبدا این طبیعت نیز بر زنان

خوب غلبه یابد و آنان به زنان بد تبدیل گردند. و این نظر حضرت، نظر از روی تعصب جنسی نیست زیرا پس از این سخن نزاعی میان زنان و مردان شعله ور نگردید و علی علیه السلام که متعصب را مذمت میکند، چگونه ممکن است که خودش متعصب گونه عمل نماید... (۱)

دوم - اصل تخصیص نصوص

این اصل، باعث می شود که نص در چارچوب اوضاع و افرادی که به نوعی با نص در ارتباط هستند باقی بماند بدون اینکه نسبت به افراد دیگر در زمان و مکان دیگر ارتباطی داشته باشد. و علت این امر نیز بررسی حوادث و افرادی است که مورد نظر نص بوده است. و به نظر ما، بررسی نصوص نهج البلاغه که در خصوص زنان است بر همین منوال می باشد و این تنها راهی است که با اصول اسلامی نسبت به دیدگاه آن به زن، قابل انطباق است. چرا که نگاهی سطحی و گذرا به نمونه هایی از زنان که در بالاترین مراتب ایمانی و استعداد روحی که قرآن از آنان یاد کرده است یا زنانی که نقش مهمی در زندگی امام علی علیه السلام داشتند، باعث می گردد که ما اصل عدم فراگیری نصوص نهج البلاغه در خصوص زن را مدنظر بگیریم. و اگر بخواهیم کلام امام علی علیه السلام در توصیف زنان و پرهیز کردن از آنان را بنابر اصل فراگیری نصوص، در نظر بگیریم در آن صورت آن نص، شامل تمام زنان می شود- بنابر ظاهر کلام امام علی علیه السلام که لفظ نساء را به طور مطلق و کلی بیان داشتند- و کلام حضرت شامل تمام زنان در هر زمان و مکان خواهد شد. در حالی که ما نمی توانیم این نظر را بپذیریم. چون اگر قائل به عمومیت و فراگیری نصوص شویم در آن صورت زنانی که به مرتبه عصمت و به کمال دست یافتند و به مرتبه عالی تقوی و درستکاری رسیدند که حتی بر بسیاری از مردان برتری داشتند، زیر مجموعه این عمومیت قرار خواهند گرفت که من جمله آنها فاطمه زهرا علیها السلام می باشد و این کلام از امام علی علیه السلام به دور است. به همین مناسبت ما به دیدگاهی که کلام حضرت در مورد زن را نتیجه اوضاع و شرایط خاصی که نص در آن مورد بیان شده است، رو می آوریم. که این نص منحصر به خصلت های زنانی بود که از اوضاع و عوامل مشخص در داخل جامعه تراوش کرده بود. و امام علی علیه السلام یک حالت اجتماعی ناسالم را که جامعه به علت جهل و بی اطلاعی و طغیان غریزه دنیاپرستی و شور و اشتیاق رسیدن به دنیا، به آن مبتلا- میگردد روشن می سازد که همراه با بروز بیماری های اجتماعی و اخلاقی می باشد که امام بر آن هشدار دادند و بر آن تاکید دارند. و همانگونه که حضرت مردان را مورد سرزنش قرار می دهد، با زنان نیز آنگونه عمل می فرمایند چرا که زن نیز نقش مهمی در جامعه به عهده دارد. از این جهت می بینیم که حضرت علیه السلام اهل بصره را به خاطر اینکه دستخوش عواطف خود شدند و قدرت تشخیص حق و باطل را نداشتند، مورد ملامت قرار دادند و خطاب به آنان فرمودند: "کنتم جند المرأة و اتباع البهیمه" (شما مردان، سپاه یک زن و پیروان (شتر عایشه) بودید). (ترجمه دشتی، خطبه ۱۳) با توجه به این مطلب نمی توانیم آنچه در نهج البلاغه از امام روایت شده است را ناشی از عمق برداشت نسبت به زن در دایره تأکید بر نقصان انسانیت او بدانیم، بلکه ممکن است این روایات ناشی از اوضاع و شرایط خاصی باشد که باعث این تعبیر شده است. (۲) هدف از سخن امام علیه السلام مذمت نمودن زنان به طور کلی نبوده است بلکه حضرت با این سخن خود اشاره به کاری کردند که ام المومنین عایشه انجام داد و مردم را تحریک نمود و آتش جنگ را برافروخت و کسانی را که از او تبعیت نمودند و در جایگاه او قرار گرفتند، مذمت فرمودند. در اینجا می توانیم بین آنچه امام علیه السلام در مذمت زنان فرمودند و بین آنچه در مذمت مردان و زنان و اهالی برخی از شهرها به علت کارها و رفتارهایی که از خود نشان دادند، مقایسه ای برقرار کنیم امام علیه السلام اهل بصره، عراق و کوفه را مذمت و ملامت کردند ولی این مذمت بدین معنا نیست که اهالی این مناطق در تمام دوران ها مستحق ملامت هستند. در مورد زن نیز وضع بدین گونه می باشد و ما نمی توانیم بگوییم که زن به طور کلی مذمت شده است بلکه گاهی اوقات به علت بروز رفتارها و عملکردهایی مستحق مذمت است. در تاریخ شواهد زیادی وجود دارد که برخی موقعیت ها در

معرض مرحله ای قرار میگیرند که مورد مدح و ذم واقع می شوند که با از بین رفتن آن مرحله خاص، مدح و ذم نیز خودبخود از بین می رود منتها، تأثیر این مدح و ذم یا محفوظ بودن عوامل آن، باقی خواهد ماند. پس زمانی که کلام امیر مومنان علیه السلام در مورد زن در دایره تنگی که وجود شرایط خاص باعث بیان آن شده است، منحصر میگردد، هیچگونه نگاه بی رحمانه یا تعصب آمیزی از امام علیه السلام نسبت به زن وجود نخواهد داشت. بنابراین این قضیه به چیزی بیشتر از بیان یک حالت اجتماعی ناسالم که بر فعالیت های جامعه در زمان و موقعیت خاص طغیان میکند، تجاوز نمی نماید.

ام المومنین عایشه و تأثیر او در نصوص نهج البلاغه

اشاره

امیر مومنان علیه السلام گرفتار زنانی گردید که دارای چنان شخصیتی بود که تکرار آن در تاریخ نادر و کمیاب است و به عبارت دقیق تر، ایجاد موقعیت ها و عواملی که باعث بروز چنین شخصیتی گردید، نادر و کمیاب است که این شخصیت کسی، جز ام المومنین عایشه نبود. چنان شخصیتی که نقش اساسی را در تأثیر- منفی- بر جریان تاریخ اسلامی ایفا کرد که تا به امروز مسلمانان متحمل آثار آن هستند. و ما به بررسی جزئی از زندگانی و شخصیت او که ارتباط محکمی با نصوص نهج البلاغه در خصوص زن دارد، می پردازیم.

اول- ویژگی های فردی عایشه

عایشه زندگی خود را با رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم سپری نمود در حالی که به علت شدت حسادت که همراه با تندخویی و تندمزاجی بود که در کشمکش درونی شدیدی به سر می برد حسادت عایشه نسبت به همسر خود و همچنین نسبت به مصلحت های نزدیکان و طرفداران آنها بود که باعث می شد دست به کارهای خشن و سخنان تند بزند و باعث گردید بر روابط او با دیگر همسران پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم و افراد خانواده او اثر منفی بگذارد. و چه بسا پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم از گفتار و رفتار او ناراحت شدند و او را سرزنش و مجازات نمایند. پس تمام اینها، طبع او را تغییر نداد بلکه بر شدت حسادت و تندخویی او نسبت به کسانی که آنان را مخالف خود می دید که همچون سنگ سد راه آرزوهایش بودند، می افزود. و زمانی که رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم از خدیجه به طوری یاد می کرد که نمایانگر عشق و وفایی بود که حضرت نسبت به او داشت، عایشه در اظهار حسادت خود هیچ تردیدی نمیکرد حتی اگر منجر به اذیت پیامبر می شد. عایشه در مورد حسادت خود چنین میگوید: "آن قدر که نسبت به خدیجه حسادت ورزیدم، نسبت به دیگر زنان پیامبر حسادت نمی ورزیدم و علت هم آن بود که پیامبر بسیار از او یاد میکرد و او را می ستود. به پیامبر گفتم چقدر از این پیرزن که یکی از پیرزنان قریش است یاد میکنی. در حالی که خداوند بهتر از او را به تو داد؟ عایشه گوید: "صورت رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم چنان تغییر کرد که تا به حال او را این گونه ندیده بودم مگر هنگام نزول وحی تا آخر حدیث.)) (۳) این حسادت و کینه ورزی عایشه نسبت به خدیجه، به دختر او یعنی فاطمه زهرا علیها السلام و پس از ایشان به امام علی علیه السلام و دو فرزندش امام حسن و حسین علیه السلام منتقل گردید. و زاییده و نتیجه این حسادت، دشمنی ورزی با اهل بیت علوی بود. و این حسادت به رفتار دشمنگونه ای تبدیل شد که در تمام موقعیت هایی که با آنان روبرو می شد، نمایان بود به خصوص در موقعیت سیاسی که صحنه نمایشی از رقابت او با اهل بیت علیهم السلام بود. بنابراین همیشه سعی میکرد با هر وسیله ای امیر مومنان علیه السلام را از خلافت دور سازد و پدر خود را به خصوص در روزهای آخر زندگی پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم جانشین او نماید. و در رسیدن به این مقصود ثبات و آرامش نداشت تا اینکه این دشمنی

بر او چیره گردید و خلافت از اهل بیت علیه السلام به دور افتاد. امام علیه السلام پس از جنگ جمل در پاسخ مردمی که از ایشان سوال می فرمودند چنین فرمود: "أَمَا فَلَانَةُ فَقَدْ أَدْرَكَهَا رَأْيُ النِّسَاءِ وَضَغْنُ غِلَافِي صَدْرَهَا كَمَرْجُلِ الْقَيْنِ، وَلَوْ دَعَيْتَ لَتَنَالَ مِنْ غَيْرِي مَا أَتَى إِلَيَّ لَمْ تَفْعَلْ وَلَهَا بَعْدَ حُرْمَتِهَا الْأُولَى وَالْأَجْرُ عَلَى اللَّهِ" (اُمّا آن زن، اندیشه زنانه بر او دست یافت و در سینه اش کینه همچون کوره آهنگری بتافت، و اگر از او می خواستند تا آنچه به من کرد، به دیگری کند، نمیکرد و چنین نمی شتافت به هر حال حرمتی را که داشت برجاست و حساب او با خداست). (ترجمه شهیدی، خطبه ۱۵۶) فلانة "اشاره به عایشه است که حسادت و کینه او را به برپایی جنگ با امیر مومنان علیه السلام سوق داد. ولی اگر پس از کشته شدن عثمان شخص دیگری به غیر از علی علیه السلام بر مسند خلافت تکیه می کرد، چنین کاری با او نمیکرد و این احساس دشمنی همچنان تا پس از جنگ جمل نیز ادامه داشت تا اینکه وقتی خبر شهادت امیر مومنان علیه السلام به او داده شد، سجده شکر بجا آورد و قول شاعر را به خاطر آورد که میگوید: فَأَلْقَتْ عَصَاهَا وَاسْتَقَرَّ بِهَا النُّوْي (۲۲۹) کما قَرَّ عَيْنًا بِالْأَيَّابِ مسافر (عصای خویش را افکند و مقصد به او آرام گرفت همچون مسافری که چشمش به بازگشت روشن شده است). و دشمنی عایشه با فاطمه زهرا علیها السلام کاملاً روشن بود به طوری که هنگام وفات حضرت از روی حس انتقامجویی در مجلس عزاداری بنی هاشم حضور نیافت. دشمنی و کینه عایشه نسبت به امیر مومنان علیه السلام، اولاً در دورنگاهدشتن حضرت از خلافت و ثانیاً در جنگ کردن با حضرت و تشویق مردم علیه او در جنگ جمل، ادامه داشت. کار دیگر عایشه آن بود که از دفن کردن امام حسن علیه السلام کنار قبر جدش رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم خودداری کرد و اگر اهل بیت از خواست خود نمیگذشتند، نزدیک بود جنگ دیگری پسر از جنگ جمل به راه بیفتد. در نتیجه امام حسن علیه السلام دور از مزار جدش دفن گردید، در حالی که عایشه اجازه داد، ابوبکر و عمر بن خطاب را کنار مزار پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم دفن کنند. ابن ابی الحدید، این حسادت شدید عایشه را از زبان شیخ ابویعقوب یوسف بن اسماعیل معانی، نقل میکند که چنین میگوید: "أَغَاظَ ابْنُ كَيْنَةَ مِثْلَ عَائِشَةَ وَفَاطِمَةَ بُوْدَ چُونِ رَسُوْلِ خُدا بَعْدَ از خَدِیجَه بَا عَائِشَه اَز دَوَاجِ كَرْد و فَاطِمَه دَخْتَرِ خَدِیجَه بُوْد. و اَز قَضَا رَسُوْلِ خُدا، بَه خَدِیجَه بَسِیَّار تَوَجَّه دَاشْت و او را دُوسْت مِی دَاشْت و اِیْن مَحَبَّت بَه فَاطِمَه بَیْشْتَر گَرْدِیْد و فَاطِمَه را اَن چَنان اَحْتِرام مِی كَرْد كِه بَه ذَهْن مَرْدَم خَطُور نَمِی كَرْد بَه طُورِی كِه او را بَیْشْتَر از دِیْگَر مَرْدان نَسَبْت بَه دَخْتَرانِشان اَحْتِرام مِی كَرْد تا اِیْنكِه از عَشْق و مَحَبَّت پَدْران نَسَبْت بَه فَرزندانِشان نِیْز خَارِج گَرْدِیْد.... سَپَس، سَتودن عَلِی عَلِیْهِ السَّلَام نَزْد پِیامبر اَفزایش مِی یافْت و حَضْرَت او را بَه خُود نَزْدِیك مِی كَرْد و اِخْتِصاص مِی داد و اِیْن باعْث گَرْدِیْد آتَش حَسَد در دِل ابوبَكْر و طَلَحَه كِه پَسَر عَمُوْی عَائِشَه بُوْد، شَعْلَه و ر گَرْد و از طَرَفِی عَائِشَه بَا اَنان نَشَسْت و بَرخاست دَاشْت و سَخَنانِشان را مِی شَنِیْد.... پَس از اَن فَاطِمَه عَلِیْهِ السَّلَام صَاحِب فَرزندان دَخْتَر و پَسَر گَرْدِیْد در حَالِی كِه عَائِشَه صَاحِب فَرزَنْد نَشْد و رَسُوْل خُدا صَلِی الله عَلَیْهِ و اله و سَلَم فَرزندان فَاطِمَه را بَه جَای فَرزندان او (عَائِشَه) بَه شَمار مِی آوَرْد.. بَعْد چَنان شَدْ كِه رَسُوْل خُدا صَلِی الله عَلَیْهِ و اله و سَلَم در مَنزَل ابوبَكْر پَدْر عَائِشَه را كِه رُو بَه مَسْجِد بُوْد بَسْت و در مَنزَاط دَاماد خُویْش را رُو بَه مَسْجِد باز نَمُود، و دِیْگَر اِیْنكِه پِیامبر صَلِی الله عَلَیْهِ و اله و سَلَم را سُورَه بَرائْت (توبه) بَه مَكِه فَرستاد و لی بَعْد او را مَعزُول سَاخْت و عَلِی عَلِیْهِ السَّلَام را بَه جَای او فَرستاد.. و زَمانی كِه بَیْماری رَسُوْل خُدا صَلِی الله عَلَیْهِ و اله و سَلَم شَدْت یافْت بَه سِپاه اسامَه دَسْتور جَنگ داد كِه در مِیْان اَنان ابوبَكْر و دِیْگَران بُوْدند. مَورِد دِیْگَر حَدِیْث نَماز مَعروف اسْت و عَلِی عَلِیْهِ السَّلَام اِیْن حَدِیْث را بَه عَائِشَه نَسَبْت داده اسْت كِه او بَلال، غَلام پَدْرش را دَسْتور داد كِه بَه پَدْرش دَسْتور دَهْد كِه بَا مَرْدَم نَماز بَخُواند... ابوبَكْر اِیْن نَماز خُواندن بَر پِیامبر را دِلِیْلِی بَر خَلافَت خُود قَرار داد... پَس از اَن فَاطِمَه عَلِیْهِ السَّلَام وفات نَمُود و زَنان پِیامبر خَدْمَت بَنی هاشم رَسِیْدند تا در عَزا شَرَكْت كَنند و لی عَائِشَه اَظْهَار بَیْماری كَرْدَه و در عَزا ی حَضْرَت حَضُور نیافْت و بَه عَلِی عَلِیْهِ السَّلَام سَخْتی رَسِیْد كِه حَاكِی از خُوشنُودِی عَائِشَه بُوْد. عَائِشَه اَمِیدوار بُوْد كِه پَس از قَتْل عُثْمان خَلافَت بَه طَلَحَه بَرَسْد و اِمارت سَابِق خُویْش را بَه دَسْت آوَرْد و لی مَرْدَم از طَلَحَه رُویگَرْدان شَدند و بَه عَلِی بَن اَبِیْطالِب رُوی آوَرْدند و زَمانی كِه عَائِشَه اِیْن مَطْلَب را شَنِیْد فَرِیاد بَر آوَرْد: وای بَر عُثْمان كِه مَظْلُومانَه كَشْتَه شَدْ. و از اَن پَس

هیچانات درونی شعله ور گردید تا اینکه جنگ جمل پیش آمد. ابن ابی الحدید میگوید این خلاصه سخنی بود که ابن یعقوب گفته است ولی با وجود این شیعه نگردید. (۴) در این فصل خواهیم دید که چگونه حسادت عایشه اولین جنگی را که میان مسلمانان در گرفت، بوجود آورد که هزاران مسلمان قربانی آن شد، (بنابر روایتی که به کمترین کشته اشاره دارد شش هزار نفر و بنا به روایتی دیگر که به بیشتر از سی هزار کشته اشاره دارد.) جنگ جمل، جنگ های بعدی را به دنبال آورد که اولین آنها، برپایی جنگ صفین توسط معاویه بود و سپس از آن خروج خوارج بر سپاه امام علیه السلام که جنگ نهروان را در پی داشت. جنگ جمل راه پیروزی نقشه ها و طرح های بنی امیه را در چیره شدن بر خلافت فراهم ساخت تا آن را ملک موروثی خود سازند. ولی جنگ جمل با پایان آن و شکست اصحاب آن پایان نپذیرفت. بلکه آثار آن تا به امروز در میان مسلمانان مشاهده می گردد که عبارتند از عدم اتحاد، جنگ های ویرانگر و سلطه جویی حاکمان زورگو از زمانی که بنی امیه بر منبر رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم سوار گردید که تا کنون ادامه دارد.

دوم - نفوذ عایشه در زمان خلفای سه گانه

ام المومنین عایشه در زمان خلافت دو خلیفه اول زندگی گوارا و چشم روشن کنی داشت چرا که گروه آنان بر رقیبان خود پیروز گردید و با دستیابی به امتیازات و احترامی که به دست آورده بود و جایگاه قابل ملاحظه ای که در جامعه اسلامی داشت، متمتع بود. عایشه از زنان برجسته رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم بود که بسیاری از مسلمانان در فتواها به او رجوع میکردند و در امور دنیوی و اخروی خود با او مشورت می نمودند. و بزرگان اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم یعنی عمر و عثمان سراغ او می فرستادند و از سنن رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم را می پرسیدند. (۵) بهره مالی عایشه کمتر از نفوذ دینی او نبود و نسبت به دیگر همسران پیامبر نصیب و بهره بیشتری داشت. ابن سعد میگوید: "عمر برای امهات مومنین مبلغ ده هزار درهم، قرار داده بود و به مبلغ دو هزار درهم برای عایشه بیشتر قرار داده بود" (۶). عایشه علاوه بر نفوذ دینی، اجتماعی و اقتصادی، از نفوذ سیاسی نیز برخوردار بود و آن زمانی بود که سعی داشت خلافت را از علی علیه السلام دور سازد و شرکت گسترده و فعالی در تثبیت خلافت برای پدر و خلفای او داشت. عایشه از چنان جایگاه قابل ملاحظه ای در جامعه اسلامی برخوردار بود که خلیفه عمر بن خطاب در مقابل او اظهار کوچکی می نمود و حتی در مورد محل دفن خودش کلام آخر را به عایشه واگذار کرده بود. عمر به فرزندش عبدالله گفت تا نزد عایشه رود و به او چنین گوید: "عمر بن خطاب اجازه می طلبد تا با دو یاور خود" ابوبکر و رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم دفن گردد. "عبدالله سلام نمود و از او اجازه دخول خواست وقتی بر عایشه وارد شد او را نشسته دید که بر عمر گریه میکرد. پس به او گفت: "عمر بن خطاب بر تو سلام می رساند و اجازه می خواهد که با دو یاور خود دفن گردد". عایشه گفت: "آن را برای خویش می خواستم ولی او را بر خود ترجیح می دهم" (۷). نفوذ سیاسی عایشه تا به آنجا بود! صه به عمر بن خطاب اشاره کرد که امر تعیین خلیفه پس از خود ترک ننماید. سپس به عبدالله بن عمر چنین گفت: "ای فرزند، سلام مرا به عمر برسان و به او بگو امت محمد را بدون سرپرست رها مکن، جانشین برای آنان تعیین نما و آنان را پس از خود رها مگردان که من از وقوع فتنه در میان آنان ترسانم" (۸). و عمر منزل عایشه را محل تعیین خلیفه بعدی قرار داد. و در سخنان خویش به اهل شوری چنین گفت: ((در منزل عایشه گرد هم آید و با او مشورت کنید و کسی را از میان خود برگزینید.)) (۹) و در زمان خلیفه سوم، روابط حسنه ای میان عایشه و خلیفه تازه کار در نیمه اول خلافت برقرار بوده ولی طولی نکشید که میان آنان اختلاف پیش آمد و علت هم آن بود که خلیفه، نزدیکان خویش از میان بنی امیه را در بدست گرفت حکومت شهرهای بزرگ و معزول ساختن افرادی که ابوبکر و عمر آنان را سرپرست مردم قرار داده بودند، مقدم نمود. و اختلاف عایشه با خلیفه به آنجا رسید که مقدار عطایی را که عمر برای عایشه قرار داده بود قطع کرد و او را در مقدار مال، با دیگر همسران پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم یکسان قرار داد که

باعث شد آتش دشمنی در او شعله ورتر گردد. و این دشمنی تا جایی پیش رفت که خانه او پناهگاه افراد ناراضی و انتقام جویان خلیفه شد. و آن چنان سخنان صاعقه واری ایراد میکرد که آتش این دشمنی را علیه خلیفه، برمی افروخت. و گاهی خلیفه را به تبدیل کردن سنت رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم و گاهی اوقات به مغرض کردن آن از راه درست متصف میکرد. و کار به اینجا خاتمه نیافت تا آنجا که او را کافر می دانست و دستور قتل او را در سخنرانی مشهور خود صادر نمود: "نعتل (۱۰) را بکشید که او کفر ورزید (۱۱)." و همچنین گفت: "گواهی می دهم که عثمان، مرداری بر راه مستقیم است (۱۲)." بنی تیم از نزدیکان عایشه بیشترین تحریک کنندگان او در کشتن عثمان به شمار می آیند که از میان آنان طلحه بن عبیدالله (۱۳) پسر عموی عایشه و محمد بن ابوبکر برادر او و همچنین زبیر بن عوام همسر خواهرش اسماء و فرزند عبدالله بن زبیر (۱۴) بودند. زمانی که این بحران شدت گرفت و انقلابیون خانه عثمان را احاطه کردند، عایشه آهنگ سفر حج کرد. که مروان بن حکم و عبدالرحمان بن عتاب نزد او آمده و از او خواستند، بماند و از عثمان پشتیبانی نماید ولی او در جواب چنین گفت: "به خدا قسم دوست داشتم که او در یکی از این کیسه های من بود و آن را به گردن می بستم تا آن که او را به دریا افکنم." و به ابن (۱۵) که قافله دار حج بود چنین گفت: "اگر او (امام علی علیه السلام) خلیفه شود ای کاش آسمان بر زمین می افتاد (۱۶)." بالاخره عثمان کشته شد و مردم با علی علیه السلام بیعت بستند. ام المومنین خبر بیعت مردم با علی علیه السلام را شنید و گویی صاعقه ای از آسمان بر سر او فرود آمد و این قول مشهور خود را گفت: "از اینکه مردم را در مورد این سرکش (عثمان) بازداري و در شک اندازی بهره یز که چشمان ایشان گشوده شده... و من دیدم که طلحه بن عبیدالله برای بیت المال کلیه ساخته (خود را برای خلافت آماده کرده) و اگر او به ولایت حاکمیت برسد بر سیره و روش پسرعمویش ابوبکر عمل می کند (۱۷)." گرچه عایشه از تشویق کنندگان کشتن عثمان بود ولی امیدوار بود که پسرعمویش طلحه به خلافت دست یابد و زمانی که خلافت به امام علی علیه السلام که به شدت از او متنفر بود- رسید نظرش عوض شود و شعار خونخواهی عثمان را سرداد و شروع به تحریک مردم علیه خلیفه جدید نمود همان طور که مردم را علیه عثمان شورانده بود. و در هر دو مورد هم موفق بود و در هر دو مورد، محرک اصلی او، به تلاش های فراوان و عشق به سلطه جویی و نفوذ او باز می گشت.

سوم - نفوذ عایشه در جنگ جمل

ام المومنین با قافله ای به مکه بازگشت در حالی که از شدت ناراحتی به خاطر آنچه پیش آمده بود، به خود می پیچید چراکه با آنچه او دوست داشت و طلب میکرد و برای آن برنامه ریزی کرده بود، برعکس درآمد. و به مکه رسید در حالی که چنین میگفت: ((به خدا قسم عثمان، مظلومانه کشته شد، به خدا قسم انتقام خون او را خواهم گرفت (۱۸).)) و در مکه شروع به تحریک مردم علیه خلیفه جدید نمود و آنان را به خونخواهی عثمان تشویق میکرد که طی یک شبانه روز، مظلوم و بیگناه گردید، پس از آن که خودش، خون عثمان را ریخت. تمام افرادی که از بنی امیه و یاران عثمان بودند و توسط علی علیه السلام معزول شدند، به ام المومنین پیوستند در حالی که اموال مسلمین در اختیار آنان بود. پس از گذشت چهار ماه از بیعت با علی علیه السلام طلحه و زبیر با شنیدن موقعیت عایشه و برانگیختن مردم علیه امام علی علیه السلام به وی پیوستند. هر سه رهبر با سه هزار مسلمان از مکه به سمت بصره حرکت کردند. و عایشه رهبر حقیقی این سپاه به شمار می آمد چراکه حوادث بعدی ثابت کرد که رهبری اساسی و اصلی به دست ام المومنین بود که نقش ولی امر و رهبر کلی سپاه را ایفا میکرد و حکومت مسلمانان را به عهده گرفته بود چراکه همواره به آنان امر و نهی میکرد و افراد را هرگونه که می خواست. نصب و عزل میکرد و در طی جنگ نیز کسی متعرض او نشد و طلحه و زبیر فقط فرمانبردار بودند. برخی از حوادثی که دلیل بر این امر است عبارتند از: ۱- تحریک مردم و آماده سازی سپاه: پس از آن که در مکه خطبه ای در تحریک مردم به خونخواهی خلیفه (که خودش دستور قتل او را صادر کرده بود) ایراد کرد مردم گرد او جمع شدند. و

با قدرت نفوذ تسلطی که بین مسلمانان داشت و آگاهی و تجربه منحصر به فردی که بر مردم اثر میگذاشت، توانست از فرد قاتل، فردی بیگناه که خونخواه مقتول است بسازد و از شخص بیگناه فردی قاتل بسازد و مردم نیز در تمام احوال از او پیروی میکردند. اما طلحه و زبیر ۴ ماه در مدینه باقی ماندند تا اینکه خبر موضع گیری عایشه به گوش آنان رسید و رهسپار مکه شدند. و مردم همچنان به عایشه می پیوستند تا اینکه هنگام رفتن به بصره تعداد آنان به سه هزار نفر رسید. پس از آن تعداد زیادی از مسلمانان گرد آنان جمع شدند به طوری که تعداد آنان به سی هزار نفر رسید در حالی که سپاه امام علیه السلام بیست هزار نفر بود. ۲- معین کردن امامان جماعت و فرماندهان: زمام تمام کارها به دست ام المومنین بود حتی در امر معین کردن امام جماعت و فیصله دادن به نزاع طلحه و زبیر در اختیار او بود. و اگر کارها طبق مراد او پیش می رفت، تعیین خلیفه نیز به دست او صورت میگرفت. در اینجا به برخی از ادله ای که بر وسعت نفوذ و تسلط عایشه و میزان اطاعت مردم از او اشاره دارد، می پردازیم. اصحاب جمل از مکه خارج شدند و مروان بن حکم (۱۹) که از حکومت مکه معزول شده بود، اذان گفت و سپس نزد طلحه و زبیر آمد و چنین گفت: "فرماندهی و اقامه نماز را به کدامیک از شما واگذار کنم؟ محمد بن طلحه به ابومحمد و عبدالله بن زبیر گفت به ابی عبدالله واگذار کن. عایشه به دنبال مروان فرستاد و به او گفت ترا چه شده که می خواهی بین ما جدایی افکنی؟ بگذار خواهرزاده ام نماز بگزارد." و تا رسیدن به بصره عبدالله نماز را اقامه میکرد. (۲۰) در بصره طلحه و زبیر در پیش نماز بودن، اختلاف و درگیری داشتند و هر کدام از آنان می خواست پیش نماز مردم باشد و می ترسیدند که اقامه نماز توسط یکی از آنان، تسلیم و رضایت در برابر دیگری تلقی شود. به همین جهت عایشه این کار را به عهده محمد بن طلحه و عبدالله بن زبیر واگذار کرد تا یک روز در میان نماز را بین مردم اقامه کنند. ابن ابی الحدید نقل می کند که: "طلحه و زبیر برای اقامه نماز پیش رفتند که عایشه به عبدالله دستور داد نماز بخواند تا نزاع آن دو قطع شود و اگر نماز ظهر را می خواندند، امر تعیین جانشین بعدی به عهده عایشه بود و روایات نقل میکنند که عایشه زبیر را به فرماندهی جنگ و عبدالله را به امام جماعت بودن منصوب کرد ("۲۱) ۳- جذب کردن صاحب قدرت با فرستادن نامه و پیک: عایشه نامه ها و پیک هایی برای همسران پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، روسای قبایل، فرماندهان و والیان و بزرگان مردم فرستاد تا آنان را علیه خلیفه جدید بشوراند و آنان را به سمت خود جذب کند و به سپاهیان ضمیمه نماید تا انتقام خون عثمان را بگیرد. در شرح نهج البلاغه آمده است که هنگام رفتن عایشه به سمت بصره نامه ای برای جذب کردن زبید بن صوحان (۲۲) فرستاد که در آن چنین نوشته شده بود: "نامه ای است از عایشه دختر ابوبکر، عزیز رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم به فرزند مخلصش زید بن صوحان، اما بعد اگر نامه من به دست تو رسید ما را بر این کار یاری رسان و اگر چنین نکردی، پس علی را رها کن ("۲۳) زید بن صوحان در جواب چنین نگاشت: "نامه ای است از زید بن صوحان به عایشه دختر ابوبکر صدیق و عزیز رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم، اما بعد اگر از این حصار دوری بجویی و به خانه ات بازگردی من فرزند مخلص تو هستم و الا اولین فردی هستم که با تو مخالف است". زید بن صوحان بعدها چنین گفت: "خدا، ام المومنین را بیامرزد، او به ماندن در خانه امر شده بود و ما مأمور به جهاد بودیم ولی او کاری را که باید انجام می داد رها ساخت و ما را به آن دستور داد. (یعنی ماندن در خانه) و کاری را که ما باید انجام می دادیم، او انجام داد و ما را از انجام آن نهی کرد". عایشه به مردمی از کوفه، یمامه و مدینه که آنان را با اسم خطاب قرار داده بود، نوشت که دست از علی بردارند و آنان را به خونخواهی عثمان تشویق نمود. ابن سعد در طبقات (۲۴) روایت میکند که کعب بن سور (۲۵) که روزی قاضی بصره بود- زمانی که طلحه و زبیر و عایشه وارد بصره شدند، وارد خانه ای گردید و در آن را با گل بست تا از فتنه انگیزی دوری جوید، به عایشه گفته شد که اگر کعب بن سور با تو بیاید، کسی از قبیله ازد بر جای نمی ماند. در آن وقت عایشه سوار مرکب شد و به سمت او رهسپار گردید و او را صدا زد و با او سخن گفت ولی او جواب عایشه را نداد، پس عایشه گفت: "ای کعب آیا من مادر تو نیستم و حقی بر تو ندارم؟" در آن وقت بود که کعب با او سخن گفت و روز جمل همراه با برادرانش با او خارج شد و قبیله ازد نیز از آنان پیروی نمود. ۴- صادر کردن دستورات قتل:

عایشه به کشتن خلیفه سوم دستور داد و سپس از اوج گرفتن اختلاف میان او و عثمان مردم را تشویق نمود و با این سخن او را کافر شمرد: "نعل را بکشید که کفر ورزید." همان طور که قبلاً مطرح کردیم. عمار بن یاسر شعری سرود که تغییر اوضاع و دگرگونی نظر عایشه را هنگام شنیدن قتل عثمان و بیعت مردم با امیر مومنان علیه السلام توصیف می نماید: (۲۶) فَمَنْكَ الْبُكَاءُ وَمَنْكَ الْاَعْدِيلُ وَمَنْكَ الرِّيحُ وَمَنْكَ الْمَطَرُ وَانْتَ اَمْرَتٌ بِقَتْلِ الْاِمَامِ وَقَاتِلَهُ عِنْدَنَا مِنْ اَمْرِ (گریه و ناله از توست و باد و باران از توست و تو دستور کشتن امام را دادی و قاتل او از نظر ما کسی است که دستور داده) و هنگام رسیدن او به بصره، دستور کشتن هزاران مسلمان را داد که در شرح النهج (۲۷) چنین آمده است. "اصحاب جمل، عثمان بن حنیف (۲۸) (والی بصره) را با سبایچه (۲۹) که هفتاد نفر بودند گرفتند و آنان را نزد عایشه بردند، عایشه به ابان بن عثمان گفت نزد او برو و گردنش را بزن که انصار پدر تو را کشتند و در قتل او دست داشتند." عثمان در آن وقت فریاد برآورد و گفت: "ای عایشه و ای طلحه و زبیر برادر من سهل بن حنیف جانشین علی بن ابیطالب در شهر مدینه است، به خدا قسم اگر مرا بکشید، شمشیر را میان فرزندان پدرتان و خانواده و قبیله تان خواهد کشید و کسی از شما را باقی نخواهد گذارد." با شنیدن این سخن دست از او برداشتند و ترسیدند که سهل بن حنیف بر خانواده و قبیله آنان در مدینه هجوم آورد. لذا او را رها ساختند. (ولی او را تا سرحد مرگ زدند- زمانی که به اسارت برده شد- و ابروها و مژه های چشم و تمام موی سر و صورت او را کردند.) عایشه دنبال زبیر فرستاد و به او دستور داد که سبایچه را بکش، چون به من خبر رسیده است که با تو چه کردند و به خدا قسم زبیر تمام آنان را سر برید همانگونه که گوسفندان را سر می برند. و سبایچه اولین گروهی از مسلمانان بودند که گردن آنان به خاطر صبر و شکیبایی، زده شد. ۵- رهبری سپاه در معرکه جنگ: در جنگ جمل عایشه روی شتری در کجاوه ای قرار گرفته بود که کناره های آن از چوب بود و آن را با پارچه پشمی و پوست گاو پوشانده بوده زیر آن را نمد قرار داده بودند که سرتاسر آن با زره پوشانده شده بود. صف کشی دو جبهه ایستاد و گفت: "ای مردم در جبهه پیامبر خود بی انصافی به خرج دادید که زنان خویش را اندرون نگاهداشتید و همسر رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم را در معرض شمشیرها قرار دادید." سپس به جایگاه ام المومنین نزدیک شد و صدا زد: چه می خواهی؟ گفت: "به خونخواهی عثمان آمده ام." عمار بن یاسر گفت: "خداوند ستمگر و کسی را که طلب ناحق دارد در این روز، نابود کند." سپس افزود: "ای مردم شما می دانید کدام یک از ما همدست قتل عثمان بود." در آن هنگام مردم به سمت او تیراندازی کردند. (۳۰) آن گاه هر دو طرف از اوّل روز تا زوال خورشید وارد معرکه شدند. جنگ در اوّل روز با طلحه و زبیر در میانه روز با عایشه بود پس از آن که طلحه زخمی شد از میانه جنگ کنار کشید و در نهایت کشته شد. و عایشه در میانه معرکه باقی بماند و با کجاوه خود مردم را از چپ و راست به جنگ تشویق میکرد و احساسات و عواطف آنان را حماسه وار، برمی افروخت. و گاهیگاهی دست خود را که مقدار زیادی پول در آن بود از کجاوه بیرون می آورد و فریاد برمی آورد: "کیست که سر بی مو را برایم بیاورد- یعنی علی علیه السلام تا این همیان را به او بدهم" (۳۱) و یاران عایشه با شنیدن این سخنان به سوی مرگ می شتافتند. در روایات آمده است که در ابتدای جنگ عایشه گفت تا مقداری سنگریزه به او بدهد و آنها را به صورت های یاران علی علیه السلام پرتاب میکرد و با صدای بلند میگفت: "شاهت الوجوه" (صورت هایتان زشت می شود). (بر اساس آن چیزی که رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم در جنگ چنین انجام داد.) ناگاه فردی از یاران امام علی علیه السلام به او چنین گفت: "ما رمیت اذا رمیت وَلَكِنَّ الشَّيْطَانَ رَمَى." (این تو نیستی که تیراندازی میکنی بلکه شیطان است.) ام المومنین ثابت کرد که خطر او بزرگ تر و کشش مردم به سمت او بیشتر از طلحه و زبیر و مردم فکر می کردند که رها کردن عایشه، رها کردن رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم به شمار می آید و یاری رساندن به او یاری رساندن به دین خدا بود و اگر این کار را نمی کردند نماز و روزه آنان مقبول نمی شد همان طور که بزرگی از اهل بصره میگوید. یامعشر الازد امکم فانها صلاتکم و صومکم و الحرمة العظمی التي تعمکم فاحضروها جرکم و حزمکم و دیگری چنین گفته است: "این مادر شماست و یاری او عین ایمان و رها کردن او عصیان و نافرمانی است." و آتش جنگ همچنان رهبری معرکه را به

دست داشت. مردم در اطراف او به شدت کشته می شدند. کجاوه عایشه همانند پرچی برای اهل بصره بود چون پرچی جز آن نداشتند و همانگونه که دیگران زیر پرچم های خود کشته می شدند، آنان، زیر کجاوه عایشه کشته می شدند. (۳۳) دست هفتاد نفر از بنی ضبّه به خاطر زمام شتر، قطع شد که از میان آنان سعد بن سود قاضی. هرگاه دست یکی از آنان قطع می شد و بر زمین می افتاد، دیگری زمام شتر را به دست می گرفت. (۳۴) در شرح النهج (۳۵) آمده است زمانی که علی علیه السلام جنگ را کنار شتر دید و مادامی که شتر ایستاده باشد آتش جنگ خاموش نمی شود، شمشیر خود را بر کوهان شتر نهاد و او را به سمت خود کشید و یاران خود را به آن دستور داد و شتر به سمت حضرت حرکت کرد در حالی که زمام شتر به دست بنی ضبّه بود و کشتار شدیدی میان آنان در گرفت و این کشت و کشتار میان بنی ضبّه ادامه داشت و تعداد زیادی از آنان به قتل رسیدند، و علی علیه السلام با گروهی از نخع و همدان نزد شتر آمد و شخصی به نام "بجیر" فرمود: "شتر را بگیر ای بجیر!" سپس حضرت با شمشیر خود به پشت شتر زد و شتر به پهلوی خود افتاد و نقش بر زمین شد و چنان نعره ای کشید که کسی تا آن زمان مثل آن نعره را نشنیده بود و تا شتر بر زمین افتاد همه از اطراف او فرار کردند همان طور که ملخ با وزش باد تند، پرواز میکند. سپس علی علیه السلام فریاد زد: "تار و پود کجاوه را قطع کنید". عایشه تحمل ورزید و شکیبایی به خرج داد و حضرت دستور داد تا شتر را بسوزانند و خاکسترش را به باد دهند، سپس فرمود: "خدا لعنت کند عجب حیوانی بود، چقدر شبیه گوساله بنی اسرائیل بود". سپس حضرت این آیه را تلاوت فرمود: (و انظر الى الهك الذي ظلت عليه عاكفاً لحرقتك ثم لنسفنه في اليم نسفاً) (۳۶) (و به پروردگاری که به آن خو گرفته بودی نگاه کن که چگونه آن را می سوزانیم و خاکستر او را در دریا بیفکنیم). مدائن میگوید روزی حضرت در بصره مردی را که گوشش بریده شده بود دید و جریان را از او پرسید. آن شخص چنین گفت که در جنگ جمل به کشته ها می نگریست و نگاهش به مردی که زخمی شده بود افتاد که این شعر را زمزمه میکرد: لقد أوردتنا حومة الموقت أمنا فلم تنصرت إلّا و نحن رواء أطمنا بنی تیم لشقوة جدنا و ماتیم إلّا أعبد و إماء (مادرمان ما را به آستانه مرگ کشاند و باز نگشت مگر در حالی که ما به اسارت افتادیم به خاطر بیچارگی و بدبختی از بنی تیم اطاعت نمودیم در حالی که تمیمیان جز زنان و مردان برده نیستند) در آن هنگام به او گفت. "سبحان الله آیا هنگام مرگ این شعر را می خوانی؟ لا اله الا الله بگو". آن مرد مجروح او را صدا کرد و گفت به من نزدیک شو و شهادتین را به من تلقین کن. ولی به او نیرنگ زد و گوشش را گاز گرفت سپس به او گفت: "هرگاه نزد مادرت (عایشه) رفتی و از تو پرسید چه کسی این کار را با تو کرد، به او بگو عمیر بن اهلّب ضبّی، گول خورده زنی است که می خواست امیره المومنین شود. (۳۷) موضع امام علی علیه السلام در برابر عایشه امام به طور کلی به زنان احترام می نمود و احترامی را که خداوند بر او واجب کرده بود، نگاه می داشت که نگاه داشتن حرمت زن و جایگاه او، حتی از حقوق الهی به شمار می آمد. علاوه بر این، عرب ها جایگاه خاصی برای زن قایل بودند که به جهت شرافت، کرامت و عزت جامعه بود و هتک حرمت زن، نابودی تمام اصول شرافت و عزّت به شمار می آمد. و به این خاطر زنده به گور کردن دختران در زمان جاهلیت - با تمام سختی ها و دشواری اش - به خاطر ترس از افتادن زنان به اسارت بود که باعث ننگ می شد چرا که مردان قادر به حمایت و دفاع از آنان نبودند. در تاریخ شواهد فراوانی وجود دارد که نشانگر احترام شدید امیر مومنان علیه السلام به زنان بوده است که در جای دیگر این کتاب، برخی از آنها را مطرح نمودیم. حضرت در وصیتی به سپاه خویش که عازم میدان جنگ بود سفارش فرمودند که متعرض زنان نشوند چرا که اولاً به دور از تعالیم اسلامی است و ثانیاً با خلق و خوی رایج عرب قبل از اسلام سازگار نبود و چنین می فرمایند: ((وَإِنْ كُنَّا لَنَأْمُرُ بِالْكَفِّ عَنْهُمْ وَانْهِنَ لِمَشْرَكَاتِ وَإِنْ كَانَ الرَّجُلُ لِيَتَنَاوَلَ الْمَرْأَةَ بِالْهَرَاوَةِ وَالْجَرِيدَةِ فَيَعِيرُ بِهَا عَقِبَهُ مِنْ بَعْدِهِ)) "در روزگاری که زنان مشرک بودند، مأمور بودیم دست از آزارشان برداریم و در جاهلیت اگر مردی با سنگ یا چوبدستی به زنش حمله میکرد، او و فرزندانش را سرزنش میکردند. (ترجمه دشتی، وصیت ۱۴) و امّا وضع حضرت در برابر ام المومنین عایشه با موازنه دقیقی بین نگاهداشتن حرمت او و بین، بیان کردن خطاها و موقعیت های منفی او، متمایز میگردد، تا به مردم هشدار دهند و آنان را بر حق و حقیقت، آگاه

سازند. و می توان خلاصه موضع حضرت را نسبت به او در موارد ذیل خلاصه نمود: ۱- نگاه داشتن حرمت او: گرچه عایشه از مشوقانی بود که بیشترین جرات را در مخالفت با حضرت داشت و مردم را علیه حضرت می شورانید ولی امام علیه السلام احترام او را که از احترام رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم سرچشمه گرفته بود، نگاهداشت، همان طور که خود حضرت می فرماید: "وَلَهَا بَعْدَ حُرْمَتِهَا الْاُولَى" (بعد از این نیز همان حرمت سابق خودش را خواهد داشت). ولی خود عایشه بود که با رفتن به میدان جنگ علیه امام علیه السلام حرمت خویش را پایمال ساخت همان طور که جاریه بن قدامه سعدی (۳۸) به آن اشاره میکند...: "برای تو از جانب خداوند، پوشش و حرمتی بود که با دست خویش آن پرده را دریدی و حرمت خویش را مباح ساختی، کسی که جنگ کردن تو را ببیند، کشته شدنت را خواهد دید.) ابن یساف انصاری پس از جنگ جمل شعری سرود که سخن از حرمت عایشه در آن است. لیس زوج النبی تقسم فیئذا ذاک زیغ القلوب والابصار إنها أمکم و ان عظم الخطب وجاءت برله و عثار فلها حرمة النبی وحقان علینامن سترها ووقار همسر پیامبر از غنائم محسوب نمیگردد این از انحراف دلو دیده است او مادر شماست هرچند خطایش بزرگ بود و مرتکب خطا و لغزش شد او حرمت پیامبر را دار و دو حق بر گردن ما دارد که پوشش و وقار او را رعایت نمایم. با وجود این امام علیه السلام در سخنان خویش، متعرض چیزی که به کرامت و منزلت او به عنوان همسر پیامبر لطمه زند، نشد. گرچه عایشه زمانی که این ندا را در جنگ جمل سرداد: "من یأیننی براس الأصلع" هیچگونه ابایی در یاد کردن حضرت به بدی نداشت. ولی حضرت در بیشتر مواقع از ذکر کردن نام عایشه به صراحت خودداری میکرد و آن هم به علت احترامی بود که به او میگذاشت و برای نگاهداشتن حرمت او بود. و نمونه هایی بر این مطلب وجود دارد که برخی از آنها عبارتند از: "فخرجوا یجزون حرمة رسول الله کما تجر الامة عند شرائها" (طلحه و زبیر خروج کردند و همسر رسول خدا را به همراه خود میکشیدند چونان کنیزی که به بازار برده فروشان می برند). (ترجمه دشتی، خطبه ۱۷۲) "کنتم جند المرأة و اتباع البهیمه" (شما سپاه زن و دنباله رو حیوان (شتر عایشه) بودید). (خطبه ۱۳) "معاشر الناس؛ إن النساء نواقص الایمان، نواقص الحظوظ، نواقص العقول" (ای مردم، زنان در ایمان، بهره وری و عقل با مردان تفاوت دارند). (خطبه ۱۸۰) "أما فلانة فادرکها رای النساء وضغن غلافی صدرها کمرجل القین" (و اما فلانه (عایشه) افکار و خیالات زنانه بر او چیره شد و کینه ها در سینه اش چون کوره آهنگری شعله ور گردید). (خطبه ۱۵۴) "ألا وآن راکبة الجمل الاحمر ما تقطع عقبه ولا تحل عقده الا فی معصیه الله و سخطه حتی تورد نفسها و من معها موارد الهلکة" (۳۹) (آگاه باشید که سوره شتر سرخ رنگ، جاده ای را نمی پاید و گره ای را نمیگشاید جز در راه معصیت و خشم الهی تا اینکه خود و همراهانش را به صحنه های هلاکت بکشاند....) و امام علیه السلام - در برخی موارد- اگر نیازی به توضیح یا تخصیص بود، اسم او را به صراحت بیان میکرد: زمانی که خبر پیمان شکنی طلحه و زبیر و ملحق شدن آنها به عایشه، به حضرت رسید، خطبه ای در میان اهل مدینه ایراد کردند، که چنین فرمود: "ایها الناس: اد عایشه سادت الی البصرة و معها طلحه و الزبیر" (۴۰) (ای مردم عایشه با طلحه و زبیر به سمت بصره حرکت کرده است). و در خطبه ای که در راه رفتن به جنگ جمل بودند، چنین فرمود: "و إنی بلیت بأربعة: أدهی الناس و أسخاهم طلحه، و أشجع الناس الزبیر، و أطوع الناس فی الناس عایشه... و الله ان طلحه و الزبیر و عایشه لیعلمون انی علی حق و هم مبطلون" (۴۱) (من گرفتار چهار نفر شدم: طلحه که باهوش ترین و با سخاوت ترین مردم است و زبیر که شجاع ترین آنان است و عایشه که در میان مردم، بیشتر از هر کس اطاعت می شود... و به خدا قسم طلحه و زبیر و عایشه می دانند که من بر حق هستم و آنان بر باطل). و به همین نحو حضرت، به صراحت نام او را ذکر میکرد و کلام را خطاب به او ایراد می فرمود و من جمله نامه ای است که حضرت قبل از آغاز جنگ جمل برای او فرستاد: "بسم الله الرحمن الرحیم، من عبدالله علی امیرالمومنین الی طلحه و الزبیر و عایشه سلام علیکم أما بعد... و أنت یا عایشه فأنتک خرجت من بیتک عاصیه لله و رسوله... الی آخر الکتاب" (۴۲) (به نام خداوند بخشنده مهربان، نامه ای است از جانب بنده پروردگار علی، امیرالمومنین به طلحه و زبیر و عایشه، سلام بر شما، و اما بعد... تو ای عایشه در حالی از منزل خارج شدی که خشم و غضب خدا و رسولش را برافروختی... تا آخر نامه). همچنین در نامه ای که به طور

شفاهی توسط ابن عباس و زید بن صوحان به جات او فرستاد، نام او را ذکر کردند". فاتقی الله یا عایشه! و توبی الی الله یقبل التوبه من عباده و یعفو ("۴۳) (ای عایشه از خدا بترس! و به او توبه کن که خداوند توبه بندگان را می پذیرد و آنان را می آمرزد). ۲- مو اظبت از زندگی او: امام علیه السلام تلاش فراوانی میکردند تا هیچ آسیبی به عایشه نرسد و با وجود اینکه عایشه رهبری سپاه بصره را به عهده داشت و شتر او پرچم آنان به حساب می آمد و در این موقعیت این احتمال می رفت که عایشه کشته شود یا حداقل زخمی بردارد چون در میانه جنگ قرار داشت ولی کوچک ترین صدمه ای به او نرسید. و این احتمال وجود دارد که حضرت عمداً نخواستند که هیچ آسیبی به او برسد تا کشته شدن عایشه دستاویز نگردد همان طور که در قتل عثمان چنین فتنه ای به پا شد و آتش دیگری میان مسلمانان شعله ور گردد. یا کشته شدن عایشه دستاویزی بر پایین آمدن ارزش امام علیه السلام در چشم مسلمانان گردد. و در این خصوص، عمرو بن عاص بعدها به عایشه چنین میگوید: "ای کاش در جنگ جمل کشته می شدی". عایشه به او گفت: "برای چه؟ ای بی پدر!" او گفت: "با سرآمدن اجلت می مردی، داخل بهشت می شدی، و ما تو را بزرگترین شماتت بر علی قرار می دادیم ("۴۴). ۳- رعایت حال او پس از جنگ جمل: پس از آن که جمگ جمل با افتادن شتر عایشه، به پایان رسید، امام علیه السلام برادر عایشه، محمد بن ابوبکر (۴۵) را طلبید و از او خواست تا نزد عایشه برود تا مبادا به او آسیبی رسیده باشد. و سپس او را به منزل عبدالله بن خلف خزاعی برد که از بزرگ ترین منازل بصره به شمار می آمد. و او را تحت مراقبت شدیدی قرار داد تا هیچگونه آسیبی به او نرسد. و زمانی که او را به سمت مدینه روانه کرد، زنان و مردانی همراه او فرستاد و به زنان سفارش نمود خود را به هیأت مردان در آورند و عایشه در راه میگفت: "علی هرکاری خواست با من کرد و اکنون مرا همراه مردانی به مدینه روانه کرده است". زنی این سخن را شنید و شتر خود را جلو راند و نزدیک عایشه شد و گفت: "ای عایشه شرم کن، آنچه انجام دادی بس نبود که اکنون در مورد ابوالحسن چنین میگوئی". سپس زنان دیگر جلو آمدند و نقاب از صورت برداشتند و عایشه از گفته خود برگشت و استغفار نمود. (۴۶) کلام امام علی علیه السلام در مورد زن و موقعیت های ام المومنین عایشه آیا نظر امام علی علیه السلام در مورد زن و دید ایشان به او ناشی از برخوردی بود که حضرت با ام المومنین عایشه داشت یا اینکه نظر حضرت، یک خط مشی کلی بود که ناشی از فلسفه و افکاری بود که از طبیعت زن و ویژگی فردی او نشأت گرفته بود؟ آیا تفاوتی وجود دارد در اینکه قائل شویم نظر بی رحمانه ای که حضرت به زن دارند ناشی از نظر حضرت و شخص عایشه می باشد و یا اینکه بگوییم آنچه در نهج البلاغه آمده است به طور کلی مربوط به عایشه است؟ گرایش اول: بیان می دارد که اختلاف شخصی میان عایشه و امام علی علیه السلام سبب گردید که امام به طور کلی نسبت به زنان تعصب داشته باشند و حضرت چنین دریافت که بالاخره تمام زنان به نحوی شبیه عایشه هستند. و امّا گرایش دوم: روشن می سازد که آنچه در نهج البلاغه چه در خطبه ها چه کلمات قصار و حکم چه قبل و چه پس از جنگ جمل آمده است به نحوی مربوط به شرایط و پیچیدگی های امر و شخصیت های جنگ جمل می باشد و به صورت خاص مربوط به عایشه و ویژگی های فردی اوست. همچنین نظری وجود دارد که میگوید: نظر امام علیه السلام نسبت به زن با توجه به نظر حضرت نسبت به ام المومنین عایشه است از آن جهت که او با حکومت و خلافت حضرت مخالفت نمود و تمام مردم را علیه حضرت شورانید و در برابر حضرت لشکر کشی نمود و اگر چنین موضعی اتخاذ نمیکرد، امام علیه السلام چنین دیدی که از ارزش و منزلت او کم کند، پیدا نمیکردند. شیخ فقیه این نظر را چنین رد میکند. ((موضع عایشه نسبت به امام بدتر از موضعگیری طلحه و زبیر که با حضرت پیمان بستند و پیمان شکستند نبود و عایشه را نسبت به خروج بر امام تشویق میکردند، همچنین موضع او بدتر از معاویه و عمرو بن عاص و موضعگیری خوراج، نبود. و اگر تفسیر نظر امام نسبت به زن به علت کراهتی بود که حضرت از عایشه داشت در آن صورت نظر حضرت نسبت به مردان باید به همان صورت می بود چرا که طلحه و زبیر و کسانی گرد آنها بودند همان کاری را که عایشه انجام داد و بدتر از آن را انجام دادند ("۴۷) و ما با نظر شیخ مغنیه در این مورد موافق هستیم ممکن نیست که امام علیه السلام چیزی را بر تمام زنان حمل کنند فقط به این خاطر که زنی در برابر او ایستاد و سپاهی

علیه او تشکیل داد. ولی با وجود این نمی توانیم سخنان حضرت را که به طور مستقیم مربوط به عایشه است، دور از نظر بگیریم چرا که در سخنان حضرت مبالغه و سختگیری فراوانی وجود داشت که سعی میکرد عایشه را از آنچه در آینده رخ خواهد داد، نهی کنند تا مردم بتوانند راه حق را که علی علیه السلام بر آن حرکت میکرد، تشخیص دهند. و با وجود رسیدن سخنان حضرت به ما در خصوص اصحاب جنگ جمل، تعداد زیادی این مطلب را درک نکردند که موضع گیری آنان باطل و از راه مستقیم منحرف بود، بلکه با نظر خود اجتهاد کردند و به بدترین وجه به راه خطا رفتند. و اما در مورد این سخن مغنیه که میگوید: خطر عایشه بیشتر از طلحه و زبیر نبود، باید بگوییم، حوادثی که در جنگ جمل اتفاق افتاد (که برخی از آنها را بیان کردیم) تأکید دارد که شدت نفوذ عایشه بیشتر از طلحه و زبیر بود و اگر او نمی بود نمی توانستند در برابر امام بایستند و مردم را علیه حضرت بشورانند. بنابراین، عایشه بود که جرأت پیدا کرد و نافرمانی خویش را اعلام نمود، و به همین علت، بنی امیه و کسانی که به خاطر آنچه در جنگ بدر، احد و حنین اتفاق افتاده بود، کینه امام را به دل داشتند، جرات پیدا کردند. و اما طلحه و زبیر که هر دو با امام بیعت کردند ولی بیعت خود را پس از شنیدن موضعگیری عایشه شکستند. و از کجا معلوم شاید اگر عایشه بذر کینه را، با خروج از اطاعت خلیفه ای که مردم برای بیعت با او اجتماع کرده بودند، نمی کاشت، طلحه و زبیر بیعت خود را با امام نمی شکستند. عایشه در این کار دو تأثیر داشت: تأثیر اول او به خاطر، موقعیت او نسبت به خلافت و مقام پیامبری و نفوذ زیادی که در خلافت ابوبکر و عمر داشت، می باشد. تأثیر دوم او بدین جهت بود که او زنی با ویژگی های فردی خاصی بود که به خوبی می دانست چگونه احساسات و عواطف مردم را برانگیزد، و باعث برافروختن هیجانات روحی و جزم کردن اراده های آنان گردد. بدین جهت امام باید طوری با او برخورد نمی نمود که جلو این تأثیرات را بگیرد و توجه مردم را به خطایی که به خاطر اطاعت از دستورات عایشه و محقق نمودن خواسته های او، به آن دچار گشتند، جلب نماید.

نصوص مربوط به جنگ جمل

اشاره

آنچه مهم است اینکه باید موقعیت ها و شرایطی که برخی نصوص در خصوص زن مطرح شده است را بررسی نماییم تا هدفی که مدنظر حضرت بوده است، روشن گردد. از آنچه بحث کردیم دریافتیم که بسیاری از سخنان حضرت در ضمن سیاق خطبه یا نامه هایی ایراد شده است که مردم را مورد خطاب قرار می دادند که برخی از آن خطبه ها قبل از جنگ جمل در راه رفتن به بصره و برخی از آنها پس از پایان جنگ جمل، ایراد شده بود. پس به ناچار مضمون خطبه ها و نامه ها به نحوی مربوط به شرایط و عواملی بود که باعث برپایی جنگ جمل گردید. پشت صحنه جنگ که اولین جنگ میان مسلمانان بود، زنی قرار داشت که نقش مهمی در شعله ور کردن و نیرو گرفتن آن و جذب کردن هزاران مسلمان به سمت خود، به عهده داشت. در این فصل سعی میکنیم نصوصی را که از امیر مومنان علیه السلام در نهج البلاغه (۴۸) و دیگر منابع ذکر شده است و به طور مستقیم مربوط به جنگ جمل می باشد، جمع آوری کنیم تا از این طریق دلیل بیاوریم که سخنان حضرت شامل تمام زنان نمی شود بلکه مربوط به حوادث و شرایط و شخصیت هایی بود که در نص در خصوص آنها، مطرح گردید، و اینکه حضرت، درس گرفتن از این حوادث را نشانه گیری میکردند و حضرت مفاهیمی عمیق تر از آنچه ظاهر نص به آن اشاره دارد، مدنظر داشتند و بیشتر این نصوص یا همه آنها از خطبه های حضرت گرفته شده است. و اما کلمات قصار و حکمت هایی که زن مورد خدمت واقع شده است، چیزی در نهج البلاغه که به نحوی با این سخنان متناسب باشد، نیافتیم بنابراین نمی توانیم آنها را ضمن این بحث بیاوریم.

اول - نصوص قبلی از جنگ جمل

۱- "فخرجوا یجرون حرمة رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم كما تجرالامه عند شرائها، متوجهين بها الى البصرة فحبسا نساءهما في بيوتهما و ابرزا حبس رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم لهما و لغيرهما ("طلحه و زبير در حالی که همسر رسول خدا صلى الله عليه و آله و سلم را با خود می آوردند بر من خروج کردند همان طور که کنیز را به بازار برده فروشان می برند و به بصره روی آوردند در حالی که همسران خود را پشت پرده نگاه داشتند اما پرده نشین حرم پیامبر صلى الله عليه و آله و سلم را در برابر دیدگان خود و دیگران قرار دادند.) (دشتی خطبه ۱۷۲) ۲- "إن البهائم همها بطونها وإن السباع همها العدوان على غيرها وإن النساء همهن زينة الحياة الدنيا و الفساد فيها. إن المؤمنين مستكينون، إن المؤمنين مشفقون، إن المومنين خائفون ("همانا تمام حیوانات در تلاش پر کردن شکمند، و درندگان در پی تجاوز کردن به دیگران و زنان بی ایمان همشان آرایش زندگی و فسادانگیزی در آن است. اما مومنان فروتنند، همانا مومنان مهربانند. همانان مومنان از آینده ترسانند.) (ترجمه دشتی، خطبه ۱۵۳) ۳- "إن الله امرک أن تقری فی بیتک و ألما تخرجی منه و انک لتعلمین ذلک غیر ان جماعه قد أغزوک فخرجک من بیتک فوقع الناس لاتفاقک معهم فی البلاء و الغما و خیر لک أن تعودى إلى بیتک و لا- تحولی حول الخصام و القتال و ان لم تعودى و لم تطفئى هذه الثائرة فأنها سوف یعقب القتال و تقیل فیها خلق کثیر. فاتقی الله یا عایشه! و توبی الى الله، فإنه یقبل التوبة من عباده و یعفو. وإیاک لن یرفعک حب ابن الزبیر و قرابة طلحه ابی امر تعقبه النار ("۴۹) (خداوند به تو دستور داد تا در خانه بمانی و خانه را ترک نکنی و تو این را می دانی الا اینکه گروهی ترا فریفتند و از خانه خارج گشتی و مردم همراه تو گرفتار بلاء و سختی شدند و برای تو بهتر است که به خانه بازگردی و برگرد جنگ و دشمنی نگردی و چنانچه بازنگشتی و این شورش را خاموش نکنی جنگی برپا میگردد و تعداد زیادی از مردم می شوند، ای عایشه از خدا بترس و توبه کن که او توبه را از بندگان می پذیرد و آنان را می آمرزد. برحذر باش مبدا دوست داشتن فرزند زبیر و نزدیکی تو با طلحه باعث می شود تو را به کاری بکشانند که نهایت آن آتش است.) ۴- "و أنت یا عایشه! فانک خرجت من بیتک عاصیه لله و لرسوله تطلبین امراکان عنک موضوعاً، ثم تزعمین انک تریدین الاصلاح بین المسلمین، فخبیرنی ما للنساء و قودالجیوش و البروز للرجال و الوقوع بین اهل القبلة و سفک الدماء المحترمه، ثم انک طلبت على زعمک دم عثمان، و ما انت و ذاک و عثمان رجل من امیه و انت من تیم ثم انت بالامس تقولین فی ملائ- من اصحاب رسول الله: اقتلوا نعتلا- فقد کفر، ثم تطلبین بدمه، فاتقی الله و ارجعی الى بیتک و أسبلی علیک سترک ("۵۰) (ای عایشه! تو از خانه خویش بیرون آمدی در حالی که از دستور خدا و رسول او صلى الله عليه و آله و سلم سرپیچی کردی و کاری که از عهده تو ساقط بود، طلبیدی، و گمان می بری خواهان اصلاح میان مسلمانان هستی، به من بگو زنان را با رهبری سپاه و ظاهر شدن در برابر مردان و به راه افتادن فتنه بین اهل قبله و ریختن خون های پاک و محترم، چه کار؟ و به گمان خودت به خونخواهی عثمان آمدی، تو را با او چه کار که عثمان فردی از بنی امیه و تو فردی از بنی تیم هستی، تا دیروز در مقابل اصحاب رسول خدا صلى الله عليه و آله و سلم به صراحت میگفتی ". نعل را بکشید که کفر ورزید، "و الان به خونخواهی او آمده ای؟ از خدا بترس و به خانه ات برگرد و پرده حجاب را بر خویش بکش.) ۵- "إن الله عزوجل فرض الجهاد و جعل نصرته و ناصره و ما صلحت دنیا و لادین الا به و انی بلیت بحرب الجمل بأشد الناس شجاعة و اکثر الخلق ثروة و بذلا و اعظم الخلق طاعة و أوفی الخلق کیدا تكثر. بلیت بالزبیر لم یرد وجهه قط، و بیعی ابن منیه یحمل المال على الابل الکثیره و یعطى کل رجل ثلاثین دینارا و فرسا على أن یقاتلنی و بعائنه ما قالت قط بیدها هکذا! الا تبعها الناس، و بطلحه لایدرك غوره و لا یطال مکره (۵۱) (خداوند عزوجل جهاد را واجب کرد و یاری رساندن و یاوران آن را نیز قرار داد و دین و دنیا جز با جهاد اصلاح نشود، و من در جنگ جمل گرفتار شجاع ترین مردم و گرفتار با بذل و بخشش ترین مردم، و اطاعت شونده ترین فرد در میان مردم و زیرک ترین و با سخاوت ترین مردم شدم. گرفتار زبیر شدم که هرگز صورتش را به من برنگرداند و گرفتار علی بن منیه شدم که مال زیادی را بر شتران فراوان حمل میکرد و به هر نفر سی دینار و یک اسب می داد تا با

من بجنکد و گرفتار عایشه شدم که با کوچک ترین اشاره مردم از او پیروی میکردند و گرفتار طلحه شدم که نتوان به ژرفای فکر شدست یافت و به نیرنگش رسید.) ۶- "ایها الناس ان عائشه سارت الى البصرة و معها طلحه و الزبیر و کل منهما یری الامر له دون صاحبه. اما طلحه فابن عمها و اما الزبیر فختنها و الله لو ظفروا بما اراد و- و لن ینالوا ذلک ابدًا، لیضربن احدهما عنق صاحبه بعد تنازع منهما شدید. و الله ان راکبه الجمل الاحمر ما تقطع عقبه و لاتحل عقده الا فی معصیه الله و سخط حتی توردد نفسها و من معها مواردًا یقتل ثلثهم و یهرب ثلثهم و یرجع ثلثهم و الله ان طلحه و الزبیر لیعلمان انهما مخطیان و ما یجهلان. ولرب عالم قتله جهله و علمه معه لا ینفعه. حسبنا الله و نعم الوکیل فقد قامت الفتنة فیها الفئه الباغیه أین المحتسبون، این المومنون، مالی و لقریش، اما و الله لقد قتلثهم کافرین و لا قتلثهم مفتونین، و ما لنا الی عائشه من ذنب الا أن ادخلناها فی حیزنا (".. ۵۲) (ای مردم، عایشه همراه طلحه و زبیر به سمت بصره حرکت کرده است که هر کدام از آنها (طلحه و زبیر) کار را به نفع خود می بیند، و اما طلحه پسر عموی عایشه و زبیر شوهر خواهر اوست به خدا قسم اگر به خواسته خویش برسند که هرگز به آن دست نخواهند یافت. یکی از آنان سر دیگری را طی نزاع و درگیری شدیدی از تن جدا خواهد کرد. به خدا قسم آن سواره شتر سرخ رنگ راهی طی نمیکند و گریه نمیکشاید مگر در معصیت خدا و خشم او تا آن که خود و همراهانش را در راهی قرار می دهد که یک سوم آنان کشته شوند و یک سوم دیگر فرار کنند و یک سوم آنان باز گردند. به خدا قسم طلحه و زبیر می دانند که خطاکارند و جاهل نیستند. و چه بسا عالمی توسط جهلش کشته می شود و علمش نفعی به او نرساند. خداوند ما را بس است و چه خوب و کیلی است. فتنه ای به پا گردید که گروه سرکشان در آن هستند کجایند آنان که از خدا حساب می برند. کجایند مومنان، مرا با قریش چه کار؟ به خدا قسم آنان را در حالی که کافر بودند از دم شمشیر گذراندم و الان نیز آنان را در حالی که فریب خوردند خواهم کشت، و ما نسبت به عایشه هیچ گناهی نداریم الا اینکه او را در محدوده و تیررس خود قرار دادیم.)

دوم- نصوص پس از جنگ جمل

۱- "معاشر الناس: ان النساء نواقص الایمان، نواقص الحظوظ، نواقص العقول، فأما نقصان ایمانهم فقعودهن عن الصلاة و الصیام فی ایام حیضهن و أما نقصان حظوظهن فسوارثیهن علی الانصاف من موارث الرجال، و أما نقصان عقولهن فشهاده امرأتین کشهاده الرجل الواحد، فاتقوا شرار النساء و کونوا من خیارهن علی خدر ("ای مردم، همانا زنان در مقایسه با مردان در ایمان و بهره وری از اموال و عقل متفاوتند، اما تفاوت ایمان بانوان، برکنار بودن از نماز و روزه در ایام (عادت حیض) آنان است و اما تفاوت بهره وری از اموال به جهت آن است که ارث بانوان نصف ارث مردان است و اما علت تفاوت عقلشان با مردان بدان جهت است که شهادت دو زن برابر با شهادت یک مرد است. پس از زنان بد برحذر باشید و مراقب نیکانشان باشید.) ۲- "أما فلانه فادرکها رای النساء وضغن غلا- فی صدرها کمرجل القین. و لودعیت لتنال من غیری ما أتت الی لم تفعل و لها بعد حرمتها الاولى و الحساب علی الله یعفو عمن یشاء و یعذب من یشاء ("اما عایشه افکار و خیالات زنانه بر او چیره اشد و کینه ها در سینه اش همچون کوره آهنگری شعله ور گردید اگر از او می خواستند آن چرا با من انجام داد نسبت به دیگری روا دارد سرباز می زد و به هر حال احترام نخست او برقرار است و حسابرسی اعمال او با خدای بزرگ است که هر که را بخواهد می بخشد و هر که را بخواهد معذب کند.) ۳- امیرالمومنین علیه السلام پس از جنگ جمل بالای سر عایشه ایستادند و کجاوه او را با چوبی زد و فرمود: "یا حمیراء! رسول الله امرک بهذا؟ ألم یامرک أن تقری فی بیتک؟ و الله ما انصفک الذین صانوا عقائلهم و ابرزوک ("ای حمیرا! رسول خدا تو را به این کار دستور داد؟ آیا تو را به ماندن در خانه امر نفرموده بود؟ به خدا قسم آنان که خانواده خویش را در خانه نگه داشتند و تو را به صحنه جنگ آوردند، حق انصاف را به جای نیاوردند.) و در روایت دیگری آمده است که فرمودند: "استفززت الناس، و قد فزوا و ألبت بینهم حتی قتل بعضهم بعضاً" (۵۳) (مردم را تحریک کردی و آنان را وسوسه نمودی و آنان نیز به این کار تشویق شدند تا اینکه یکدیگر

راکشند). ۴- "یا اهل البصره کنتم جند المرأة و اتباع البهیمه" "... ای مردم بصره شما سپاه یک زن و پیروان حیوان (شتر) بودید. ۱. عبده، منبع پیشین، ص ۳۳. ۲ فصل الله، تأملات، منبع پیشین، ص ۱۶. بخاری، منبع پیشین، ۷/۱۳۳. ۴. ابن ابی الحدید، منبع پیشین، ۲/۴۵۷، به خاطر طولانی بودن کلام به برخی از آن اکتفا کردیم، هر کس بیشتر از این را بخواند به منبع مراجعه کند. ۵. ابن سعد، منبع پیشین، ۸/۳۷۵. ۶. منبع پیشین، ۸/۶۷. ۷. منبع پیشین، ۳/۳۳۷. ۸. ابن قتیبه، ۱/۲۲. ۹. طبری، منبع پیشین، ۳۴/۳۲۹. ۱۰. نعتل، نام فردی از مانند گاران یهود در مدینه بود که بسیار کثیف و مفسد بود. و عایشه این لفظ را برای مذمت عثمان به استعاره گرفته بود. لسان العرب. ۱۱. طبری، منبع پیشین، ۴/۴۷۷. ۱۲. ابن ابی الحدید، منبع پیشین، ۴/۴۵۸. ۱۳. او، طلحه بن عبیدالله بن عثمان بن تیم است که پسر عموی ابوبکر است و کنیه اش ابومحمد و مادرش صعبه نام دارد که زیر دست ابوسفیان بود و در سن ۶۴ سالگی به قتل رسید و غیر از این در تاریخ گفته شده است و در بصره مدفون گردید. و در جنگ جمل چنین آمده است که علی (ع)، طلحه را ندا داد که ای ابامحمد چه چیزی تو را علیه ما خارج ساخت؟ گسقت. خونخواهی عثمان، علی (ع) فرمود: خداوند، سزاوارترین ما را به خونخواهی عثمان بکشد، آیا نشنیدی رسول خدا (ص) می فرمود: خداوند دوستدارش را دوست بدار و دشمنانش را دشمن، و تو اولین کسی بودی که با من بیعت کردی سپس بیعت خود را شکستی، و خداوند عروجل فرموده است: (و هر کس بیعت شکنی کند، همانا پیمان خود را زیر پا گذاشته است). پس طلحد گفت: استغفرالله، سپس برگشت، پس مروان بن حکم گفت: زیر که برگشت و طلحه در حال بازگشت است. به خدا قسم باکی ندارم که اینجا تیر رها کنم یا آنجا. پس طلحه را با تیر به قتل رساند. مسعودی، ۲/۳۶۴. ۱۴. عبدالله بن زبیر که مادرش اسماء دختر ابوبکر بود و ابوبکر از دشمن ترین افراد نسبت به امیرالمومنین بود. روایت شده که چهل روز در خطبه هایش پس از پیامبر، درود بر ایشان نمی فرستاده تا اینکه مردم از او خرده جویی کردند "پس به آنان گفت. برای او، اهل بیت بدی است که اگر او را یاد کنم نفس هایشان سرزنده و بانشاط گردد و شادمان می شوند و من دوست ندارم باعث چشم روشنی آنان گردم. حجاج او را در سال ۷۳ در مکه قتل رسانید و او را دار آویز کرد. الکنی و الالقاب ۱/۲۸۳. ۱۵. عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب بن هاشم قرشی، با نام پدرش عباس کنیه گرفته است و بزرگترین فرزند او به شمار می آید و مادرش لبابه دختر حارث بن حزن هلالیه می باشد و سه سال قبل از هجرت زمانی که پیامبر در شعب ابوطالب بودند، به دنیا آمد. در سه جنگ جمل، صفین و نهروان با علی (ع) بود و سپس حضرت علی (ع) او را والی بصره ساخت. در اواخر خلافت علی (ع) بصره را ترک کرد و عازم مکه شد و زمانی که بین عبدالله بن زبیر و عبدالملک فتنه واقع شد، ابن زبیر به او پافشاری کرد که با محمد بن حنفیه با او بیعت کند ولی هر دو ابا کردند، پس هیزم برگرد خانه آنان جمع کرد تا اینکه آتش به دیواره های آن زبانه کشید و با این کار قصد سوزاندن آنان را داشت که چهار هزار سوار از کوفه آنان را نجات دادند و ابن زبیر از ترس بر پرده کعبه آویزان گشت گفت من به خانه خدا پناه بردم و ابن عباس از کشتن او منع کرد در سال ۸۶ در سن ۷۰ سالگی در طائف، فوت کرد. اسدالغابه، ۳/۱۹۲. ۱۶. بلاذری، انساب الاشراف، دارالتعارف، مصر ۵/۷۵. ۱۷. ابن ابی الحدید، منبع پیشین، ۲/۷۶. ۱۸. طبری، منبع پیشین، ۵/۱۷۲. ۱۹. زمان ولادت مروان بن حکم بن ابی العاص ابن امیه در سال دوم هجرت بود و پدرش در سال فتح مکه اسلام آورد و پیامبر اکرم (ص) او را به طائف تبعید کرد، زیرا علیه ایشان جاسوسی می کرد و طرید رسول الله نام گرفت و همواره در طائف بود تا اینکه عثمان بر کار آمد و چون عموی وی بود او را به مدینه بازگرداند رسول خدا (ص) در زمان تولدش فرمودند: این قورباغه فرزند قورباغه و ملعون فرزند ملعون می باشد. در سال ۶۵ هجری فوت کرد که همسرش او را در بستر به قتل رساند در حالی که خوابیده بود. الکنی و الالقاب، ۱/۱۸۵. ۲۰. منبع پیشین، ۲/۸۱. ۲۱. منبع پیشین، ۲/۸۱. ۲۲. زید بن صوحان بن حجر بن حارث ربعی عبدی، کنیه اش ابوسلمان است، پیامبر و اصحابش را درک کرده بود، و دارای دین والا و در میاد قومش، سرور بود. او و برادرش صعصع و سیحان از فرزندان صوحان بودند. روایت کردند که پیامبر (ص) در راهی بودند که یک لحظه به خواب رفتند و چنین می گفتند. زید و ما زید و جندب و ما جندب. پس در مورد آن از پیامبر سؤال کردند و حضرت فرمودند:

دو مرد از امت من هستند که یکی از آنان دستش ابتدا وارد بهشت می گردد سپس سایر بدنش وارد می شود و اما آن دیگری یک ضربه زده می شود که بین حق و باطل فاصله افتد. پس زید بن صوحان در جلواء دستش قطع گردید و در جنگ جمل کشته شد. و اما جندبکسی بود که ساحر را به قتل رساند. اسدالغابه، ۲/۲۳۳. ۲۳. منبع پیشین، ۲/۷۷۰. ۲۴. ابن سعد، منبع پیشین، ۷/۹۷. ۲۵. کعب بن سور همان ابن بکر بن عبد ازدی از قسامیل بنی لقیط می باشد، در زمان پیامبر، اسلام آورد ولی با پیامبر مصاحب نبود لذا او را از تابعین به شمار می آورند، عمر بن خطاب او را قاضی بصره قرار داد البته بنا بر خبر عجیبی که از جانب او مشهور است، و همواره قاضی بود تا اینکه در جنگ جمل کشته شد. شرح النهج، ۲/۸۱. ۲۶. مسعودی، منبع پیشین، ۲/۲۶۲. ۲۷. ابن ابی الحدید، منبع پیشین، ۲/۸۱؛ و همچنین مسعودی، ۲/۲۵۸. ۲۸. عثمان بن حنیف بن واهب بن حکیم انصاری اویسی، شاهد احد و مابعد آن بود و عمر او را کارگزار عراق و علی (ع) او را کارگزار بصره قرار داده بود و در بصره ماند تا آنکه طلحه و زبیر و عایشه به آنجا آمدند و در زمان عثمان ساکن کوفه شد و تا زمان معاویه زنده بود. اسدالغاب، ۳/۳۷۱. ۲۹. سباحه گروح ای ار سد بودندک در سحمره ؤق لاد و زلدان باد بودند. ۳۰. مسعودی، منبع پیشین، ۲/۳۶۴. ۳۱. ابن ابی الحدید، منبع پیشین، ۱/۸۵. ۳۲. با استشهاد به آیه کریمه "و ما رمیت اذ رمیت و لکن الله رمی،" انفال، ۱۷. ۳۳. ابن ابی الحدید، منبع پیشین، ۱/۸۵. ۳۴. مسعودی، منبع پیشین، ۲/۳۶۶. ۳۵. ابن ابی الحدید، منبع پیشین، ۱/۸۵. ۳۶. طه، ۹۷. ۳۷. مسعودی، منبع پیشین، ۲/۳۷۰. ۳۸. جاریه بن قدامه بی مالک بن زهیر تمیمی سعدی، اختلاف دارند که آیا پیامبر را درک کرده است یا خیر، شاهد جنگ های علی (ع) بود، او همان کسی بود که عبدا الله بن حضرمی را در بصره محصور ساخت و خانه اش را آتش کشید، زمانی که معاویه او را به سمت او روانه ساخت. اسدالغابه، ۱/۲۶۳. ۳۹. المفید، الارشاد، منبع پیشین، ص ۱۳۲. ۴۰. منبع پیشین. ۴۱. ابن قتیبه، منبع پیشین، ۱/۵۵. ۴۲. سبط ابن جوری، فی ذکر حرب الجمل. ۴۳. عسکری، منبع پیشین، ص ۲۱۵. ۴۴. مبر د، الکامل، د ارالعهد الجدید، قاهره، ص ۱۵۱. ۴۵. محمد بن ابوبکر بن ابی قحانه، مادرش اسماء سنت عمیس خثعمیه می باشد و همسر جعفر طیار بود و ابوبکر پس از شهادت جعفر، با او ازدواج کرد و محمد را در راه مکه در حجه الوداع به دنیا آورد. و زمانی که ابوبکر فوت کرد، حضرت علی (ع) با او ازدواج نمود و محمد در دامان علی (ع) بزرگ شد. با علی (ع) شاهد جنگ جمل و صفین بود سپس او را والی مصر ساخت و داخل مصر گردید، پس معاویه عمر بن عاص را به سپاه مجهز کرد و بر او غلبه کرد و معاویه بن خدیج او را به قتل رساند و جثه او را داخل شکم حمار مرده ای قرار دادند و او را سوزاندند. طبری در ذکر حوادث سال ۳۷. ۴۶. عسکری، منبع پیشین، ص ۲۵۷. ۴۷. مغنیه، منبع پیشین، ۱/۴۳۷. ۴۸. نصوص نهج البلاغه گذشت گرچه منابع آن را در فصل دوم از این بخش بیان کردیم و اما نصوص گرفته شده از دیگر مناخ را بعداً بیان خواهیم کرد ۴۹. عسکری، منبع پیشین، ص ۲۱۵. ۵۰. نوه ابن جوزی، منبع پیشین، فی ذکر حرت الجمل. ۵۱. ابن ابی الحدید، منبع پیشین، ص ۲۱۵. ۵۲. مفید، الارشاد، منبع پیشین، ص ۱۳۱؛ و همچنین ابن قتیبه، منبع پیشین، ۱/۵۵. ۵۳. منبع پیشین، ۵/۲۰۴.

فصل سوم: زن در سیره امام علی علیه السلام

مقدمه

برخی سعی داشتند امام علیہ السلام را در رده حکما و فلاسفه ای که دیدگاهی بی رحمانه نسبت به زن داشتند، قرار دهند. و گاهی چنین استدلال میکنند که آنچه برخی زنان در زمان زندگانی امام علیہ السلام انجام دادند و در کتاب ها محفوظ مانده است و دشمنی که ام المومنین عایشه نسبت به حضرت داشت که نقطه اوج این دشمنی تحریک و تشویق مردم علیه امام علیہ السلام برای ورود به جنگ جمل بود- باعث گردید که امام چنین دیدگاه منفی نسبت به زن داشته باشد. اگر این حرف را از روی جدل بپذیریم که این دیدگاه حضرت نسبت به زن ناشی از تأثیرپذیری حضرت از موقعیت منفی بود که عایشه داشت، چاره ای نداریم

جز اینکه نوع زنانی را که در آن دوره با حضرت می زیستند و ارتباط مستقیم و شدیدی با حضرت داشتند، بشناسیم. چون نمی توان از تأثیر آنان چشم پوشی کرد و بی توجه رد شد. در این صورت است که دیدگاه امام علیه السلام نسبت به زن، ناشی از تجربه های خاص و عام حضرت نسبت ط زن در تمام دوران زندگانی او می شود تا اینکه بتوان دیدگاه حضرت را یک دیدگاه کلی به شمار آورد که بر تمام زنان قابل انطباق باشد.

اولی - زن در دوران زندگی حضرت

اشاره

زن، در دوران زندگی حضرت جایگاهی بزرگ را اشغال کرده بود. و بسیاری از آنان دارای موقعیت های مثبتی در دوران زندگی آن حضرت داشتند. در دامان و تحت پوشش مادرش فاطمه بنت اسد پرورش یافت و در حالی که کودکی بیش نبود به خانه پسر عم خود نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم، منتقل شد و اولین زن در اسلام - خدیجه - او را با لطف و محبت فراوان بزرگ نمود و از او مراقبت کرد. گویی که فرزند خویش باشد. و زمانی که خانه رسالت به استقبال مولود خویش فاطمه زهرا علیها السلام رفت، هنوز در خانه پسر عم خویش می زیست و نظاره گر بزرگ شدن و پرورش یافتن کودکی بود که بعدها - که همسر او و محبوب ترین فرد نزد او پس از پدرش (رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم) بود. امیر مومنان علیه السلام صاحب دو فرزند دختر از فاطمه زهرا علیها السلام شد که یکی عقیله بنی هاشم قهرمان دشت کربلا زینب علیها السلام (۱) و دیگری خواهرش ام کلثوم علیها السلام (۲) بود. که در زیر سایه علوی با نظارت مستقیم پدر خویش امیر مومنان علیه السلام پرورش یافتند. و قطعاً میوه و ثمره این تربیت علوی باید انعکاسی از دیدگاه حضرت و تصور ایشان نسبت به زن مسلمان و ویژگی های فردی او باشد.

۱ - فاطمه بنت اسد

فاطمه بنت اسد مادر گرامی امام علی علیه السلام و همسر ابوطالب می باشد. اولین زنی بود که پس از خدیجه به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ایمان آورد و یکی از زنانی بود که همراه امام علی علیه السلام از مکه به مدینه هجرت نمود. زمانی که ابوطالب، متکفل زندگی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شد، ایشان به تربیت و حمایت از او پرداخت و بیشتر از یک مادر به پیامبر می رسید به خاطر مهر و محبتی که نسبت به او داشت به طوری که بیشتر از فرزندان خویش به او توجه می نمود تا احساس یتیمی نکند. و خداوند تبارک و تعالی چنان کرامت و عظمتی به او عطا فرمود که او اولین و آخرین زنی بود که فرزندش در خانه خدا به دنیا آمد. او در حالی که گرد خانه خدا طواف میکرد دچار درد زایمان گردید و داخل کعبه شد و در آنجا بود که امیر مومنان علیه السلام به دنیا آمد. از جمله چیزی که او هنگام درد زایمان میگفت این بود: "خداوند! من به تو و رسولان و کتاب هایی که نازل فرمودی ایمان دارم و سخن جدم ابراهیم خلیل را تصدیق می نمایم که او بیت عتیق را بنا نمود پس به حق آن که این خانه را بنا کرد و به حق فرزندی که در شکم دارم، زایمان را بر من آسان گردان." و خداوند دعایش را مستجاب نمود و زایمان را بر او آسان گردانید. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به ایشان احترام فراوان می گذاشت و ایشان را بزرگ می دانست و او را (مادر) خطاب میکرد و هنگام وفات به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سفارش نمود (وصیت کرد) و حضرت نیز وصیت ایشان را پذیرفت. (۴) بهترین گواه بر عظمت جایگاه و مقام این زن، کاری است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برای ایشان انجام داد و سخنی است که حضرت هنگام وفات ایشان، بیان فرمود. سید محسن امین در کتاب خود آن چیزی را که در "المستدرک" از امیر مومنان علیه السلام آمده است، ذکر میکند که حضرت فرمود. (۴) "لما ماتت فاطمه بنت اسد کفنها رسول الله صلی الله علیه و آله و

سَلَّمَ فِي قَمِيصِهِ وَكَبَّرَ عَلَيْهَا سَبْعِينَ تَكْبِيرَةً (۵) وَ نَزَلَ فِي قَبْرِهَا فَجَعَلَ يَوْمِي فِي نَوَاحِي الْقَبْرِ كَأَنَّهُ يَوْسُوعَ وَ يَسُوعَ عَلَيْهَا وَ خَرَجَ مِنْ قَبْرِهَا وَ عَيْنَاهُ تَذَرِفَانِ وَ حَثَا فِي قَبْرِهَا فَقَالَ لَهُ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ: يَا رَسُولَ اللَّهِ رَأَيْنَاكَ فَعَلْتَ عَلَى هَذِهِ الْمَرْأَةِ شَيْئًا لَمْ تَفْعَلْهُ عَلَى أَحَدٍ (مِنَ الرِّجَالِ وَ النِّسَاءِ). فَقَالَ لَهُ إِنَّ هَذِهِ الْمَرْأَةَ كَانَتْ أُمِّي بَعْدَ أُمِّي الَّتِي وَلَدْتَنِي، إِنَّ أَبَا طَالِبٍ كَانَ يَصْنَعُ الصَّنِيعَ وَ تَكُونُ لَهُ الْمَأْدُبَةُ وَ كَانَ يَجْمَعُنَا عَلَى طَعَامِهِ فَكَانَتْ هَذِهِ الْمَرْأَةُ تَفْعَلُ مِنْهُ كُلَّهُ نَصِييْنَا فَاعُودُ فِيهِ ("هنگامی که فاطمه بنت اسد در گذشت، رسول خدا صلی الله علیه و اله و سَلَّمَ وی را در پیراهن خود کفن کرد و بر او هفتاد تکبیر گفت؛ وارد قبر او شد و به اطراف قبر اشاره نمود که گویا آن را وسیع تر می ساخت و هموار میگرداند و در حالی که از دیدگانش اشک جاری بود از قبر خارج شد. عمر بن خطاب عرض کرد: ای رسول خدا دیده شده که آنچه در حق این زن انجام دادی برای هیچ مرد یا زن دیگری انجام داده باشی؟ حضرت فرمود: این زن پس از مادری که مرا به دنیا آورد، مادر من بود. ابوطالب کار را انجام می داد و سفره ای داشت که ما را برای غذا دور آن جمع میکرد و این زن همیشه سهم ما را از آن بیشتر می داد و من آن را باز میگرداندم. و امام علی علیه السلام به اسمی که مادرش فاطمه او را خطاب میکرد یعنی (حیدره) افتخار می کرد و در میدان جنگ این رجز را می خواند: (۶) أَنَا الَّذِي سَمَّيْتُ أُمِّي حَيْدَرَةَ ضَرْغَامَ أَجَامَ وَلَيْثَ قُصُورَةَ (من آن کسی هستم که مادر اسمم را حیدره گذاشت، که شیر بیشه و نیرومند هستم).

۲- خدیجه دختر خویلد

ایشان همسر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سَلَّمَ و اولین کسی بود- از تمام مردان و زنان- که به رسول خدا ایمان آورد و او را تصدیق نمود و رسول خدا صلی الله علیه و اله و سَلَّمَ را دلداری می داد و هرچه مال و ثروت و جاه و مقام داشت در راه سرافرازی اسلام و دوام رسالت فدا کرد. و خداوند با این عمل خدیجه، زن را کرامت بخشید، آنجا که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سَلَّمَ شهادت دادند که فداکاری های خدیجه یکی از دو رکنی بود که اسلام بر پایه آن استوار گردید که آن دو رکن عبارتند از مال خدیجه و شمشیر علی بن ابیطالب علیه السلام امام علی علیه السلام در شش سالگی به خانه پیامبر صلی الله علیه و آله و سَلَّمَ منتقل گردید تا در آنجا رشد یابد و زیر پوشش خدیجه قرار گیرد و او مادر دوم حضرت به شمار می آمد. و خدیجه و فاطمه بنت اسد نقش خود را با یکدیگر عوض کردند همان طور که رسول خدا صلی الله علیه و اله و سَلَّمَ و پسر عمش نقش خود را با دیگری عوض نموده و چنین شد که امام علی علیه السلام زیر توجه و عنایت خدیجه بزرگ شد و شاهد آغاز رسالت اسلام و تصدیق رسول خدا صلی الله علیه و اله و سَلَّمَ توسط ام المومنین و فداکاری های او در راه ترویج اسلام بود. او بهترین همسر رسول خدا صلی الله علیه و اله و سَلَّمَ و برترین زنان و محبوب ترین آنها نسبت به حضرت بود و با وجود اینکه چندین سال از حضرت بزرگ تر بود، ولی رسول خدا صلی الله علیه و اله و سَلَّمَ تا وقتی که او زنده بود، همسر دیگری اختیار نکرد. رسول خدا صلی الله علیه و اله و سَلَّمَ پس از درگذشت خدیجه زمانی که از حسادت عایشه نسبت به او ناراحت شده بودند فرمود: "وَاللَّهِ مَا أَبْدَلْنِي اللَّهُ خَيْرًا مِنْهَا قَدْ أَمَنْتُ بِهَا إِذْ كَفَرُوا النَّاسَ وَ صَدَقْتَنِي إِذْ كَفَرُوا بِالنَّاسِ وَ وَاسْتَنِي بِمَا لَهَا إِذْ حَرَمَنِي النَّاسَ وَ رَزَقَنِي اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ مِنْهَا الْوَلَدَ إِذْ حَرَمَنِي مِنَ الْوَلَدِ النِّسَاءُ" (۷) (به خدا قسم، خداوند بهتر از او را به من نداد، زمانی که تمام مردم به رسالتم کافر بودند او به من ایمان آورد و زمانی که مردم مرا تکذیب کردند او مرا تصدیق کرد و با مال خویش مرا دلداری نمود زمانی که تمام مردم مرا محروم ساختند و خداوند از او به من فرزندی عطا نمود در حالی که از داشتن فرزند دیگر زنان محروم داشت.) و خداوند به رسول خود این بشارت را داد که برای خدیجه قصری را طلا و نقره در بهشت آماده ساخته است همان طور که کتب حدیثی، این مطلب را از عایشه (۸) نقل میکنند و این عطا و بخشش به خاطر وفاداری، صدق در ایمان و عظمت و بزرگی مقام و منزلت او نزد خداوند متعال می باشد. و رسول خدا صلی الله علیه و اله و سَلَّمَ در مورد ایشان می فرماید: "خَيْرُ نِسَاءٍ الْعَالَمِينَ أَرْبَعَةٌ: مَرْيَمُ بِنْتُ عِمْرَانَ، آسِيَةُ بِنْتُ مِزْحَمٍ، وَ خَدِيجَةُ بِنْتُ خُوَيْلِدٍ وَ فَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ" (۹) (بهترین زنان جهان چهار نفرند. مریم دختر عمران، آسیه دختر مزاحم، خدیجه دختر خویلد و

فاطمه دختر محمد صلی الله علیه و آله و سلم)

۳- فاطمه زهرا علیها السلام

فاطمه زهرا علیها السلام همسر امیر مومنان علیه السلام و سرور زنان عالم است همان طور که از زبان رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم چنین آمده است. هیچ کس از تمام مردان و زنان به عالی ترین مرتبه روحی که فاطمه زهرا علیه السلام به آن رسید جز پدرش رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم و همسرش امیر مومنان علیه السلام دست نیافت. از امام صادق علیه السلام در مورد ازدواج فاطمه علیها السلام با امیر مومنان علیه السلام چنین آمده است که ایشان فرمود: "لولا ان الله تبارک و تعالی خلق امیرالمومنین لفاطمه ما کان لها علی وجه الارض کفاء" (۱۰) (اگر خداوند تبارک و تعالی امیر مومنان علیه السلام را برای فاطمه نیافریده بود، هیچ همسری روی زمین، همتای او پیدا نمی شد). در روایات آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم خواستگاری علی علیه السلام را به فاطمه خبر داد و چنین فرمود: "انّی قد سألت ربّی أن یزوجک خیر خلقه و أحبهم الیه" (۱۱) (من از خدا مسألت نمودم تا تو را به بهترین خلق و محبوب ترین آنها نزد او، تزویج کند). و اگر ما این دو حدیث را با هم جمع کنیم، می بینیم که فاطمه علیها السلام برتر از تمام مردان است چون علی برترین مردان پس از رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم به حساب می آیند. از رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم در مورد مرتبه فاطمه زهرا علیها السلام چنین آمده است که "ان الله یرضی لرضاها و یغضب لغضبها" (۱۲) (رضای خدا در رضای فاطمه و خشم خدا از خشم فاطمه است). بنابراین فاطمه راضی به چیزی است که خدای عزوجل از آن راضی است و از چیزی به خشم نمی آید مگر چیزی که خشم الهی را در برداشته باشد و رضا و خشم او فقط برای خداست. و در ارزشگذاری و حکم در کارها هیچ نقشی برای عاطفه و جایی برای هوای نفس در او نخواهد بود. و فاطمه زهرا علیها السلام از اهل بیتی است که خداوند ناپاکی ها را از آنان دور ساخته و آنان را از ارتکاب معاصی و گناهان منزّه ساخته است همان طور که در این آیه شریفه می فرماید: (انّما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهّرکم تطهیراً). (۱۳) زندگی امیر مومنان علیه السلام با فاطمه زهرا علیها السلام در تمام ابعاد والاترین نمونه یک زندگی انسانی است چه در روابط خانوادگی و چه در روابط اجتماعی در قله هرم قرار داشتند و هر انسانی می توانست آن را از طرز رفتار آنان با یکدیگر و با دیگر افراد، بفهمد. و امام علی علیه السلام روابطی که باعث شکلگیری زندگی مشترک آنان بود را مشخص نموده اند که یک معیاری از دیدگاه امام نسبت به همسر به طور عام و خاص به حساب می آمد، آنجا که می فرماید: "فوالله ما أغضبتها ولا أکرهتها علی أمر حتی قبضها الله عزوجل الیه ولا أغضبتنی ولا أعصیت لی أمراً ولقد کنت انظر الیها فیکشف عنی الهموم والا حزان" (۱۴) (به خدا قسم که نه او را آزردم و نه او را به کاری مجبور کردم تا اینکه خداوند او را قبض روح کرد و او نیز مرا به خشم نیاورد و از دستوراتم سرپیچی نکرد و هرگاه به او می نگرستم تمام غم ها و ناراحتی ها از من دور می رفت). همانگونه که فاطمه زهرا علیها السلام همسر خود را به خشم نمی آورد و از او سرپیچی نمیکرد، حضرت علی علیه السلام نیز او را خشمگین نمی ساخت و به کاری مجبور نمیکرد. و طرز برخورد آنان با یکدیگر بر اساس عشق و محبتی بود که از احترام متقابل آنان لبریز بود. فاطمه زهرا علیها السلام در مسیر زندگی و جهاد با حضرت علی علیه السلام همراه بود و قطعاً باید تأثیر مستقیمی بر دیدگاه امام علیه السلام نسبت به زن داشته باشد چرا که خود فاطمه زهرا علیها السلام بهترین نمونه و الگوی هر زن و بلکه هر مسلمان می باشد. و فاطمه زهرا علیها السلام دو سرور اهل بهشت حسن و حسین علیه السلام و زینب و ام کلثوم را به دنیا آورد، و بدین جهت ذریه رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم در او منحصر می شود چون حضرت صاحب فرزند پسر نشد. و شاید این مطلب به نوعی تأکید بر اهمیت زن و نقش او می باشد چرا که عرب آن زمان فقط فرزند پسر را از نسل خود می دانست و کاری به فرزند دختر نداشتند چون به آنان ارتباطی نداشت با این حساب که آنان با پدران خود رابطه خونی نداشتند همان طور که شاعر به آن اشاره میکند. بنونا بنو ابناءنا و بناتنا بنوهن ابناء الرجال الا باعد

(فرزندان پسران ما، فرزندان ما هستند و فرزندان دختران ما، فرزندان مردان غریبه هستند.) فاطمه زهرا علیها السلام علاوه بر انجام وظایف و امور خانه در نشر رسالت اسلامی، شرکت می نمود. و در فعالیت نقل کردن و آموزش آنچه از پدر خویش می شنید به مسلمانان، اقدام می نمود. اخباری که از فاطمه زهرا علیها السلام به ما رسیده است او را معلم اول زنان معرفی میکنند که زنان برای فهمیدن و یادگیری به خانه حضرت می رفتند و فاطمه علیها السلام آنان را از علم سرشار خویش سیراب می نمود. و آنان را به دانش عصر، تعلیم می داد و آنان را به کسب علم و آگاهی، تشویق می فرمود. و این چنین شد که خانه حضرت، اولین مدرسه برای بانوان در اسلام گر دید. پرورش فکری حضرت علیه السلام منحصر به زنان نبود بلکه مردان نیز به حضرت علیه السلام رجوع میکردند و از علم وی بهره مند می شدند همان طور که در فصل قبل اشاره کردیم که ابن مسعود نزد حضرت علیه السلام آمد و به ایشان گفت: "یا ابنة رسول الله هل ترک رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم عندک شیئاً نتعلمه؟... الی آخر الخبر" (۱۵) (ای دختر رسول خدا، آیا رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم نزد تو چیزی را نگذاشت تا ما آن را فراگیریم؟... تا آخر خبر". بهترین گواه بر عمق نقش تربیتی و پرورش فکری که حضرت علیه السلام به آن می پرداخت، روایاتی است که در مورد کنیز حضرت (فضه) به ما رسیده است که به مدت ۲۰ سال (۱۶) سخنی جز قرآن بر زبانش جاری نمی شد. فاطمه زهرا علیها السلام تنها به پرورش فکری مردم اکتفا نمی نمود بلکه زمانی که رسالت محمدی نیاز به آگاه کردن مردم داشت به آگاه کردن و هشاری دادن به مردم می پرداخت. گواه بر این مطلب، خطبه حضرت علیها السلام در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم در برابر مهاجرین و انصار بود که در آن خطبه، دعوت به مقاومت در برابر ظلم و استبداد و تمسک جستن به تعالیم الهی و رسول او، آمده است. خطبه حضرت، خطبه ای سیاسی، اجتماعی و اعتقادی بود، به عبارت دیگر خطبه ایشان خطبه ای عام و کلی بود که طبق خواسته ها و نیازهای اوضاع و شرایط امت اسلامی بود. حضرت در موقعیت های دیگری نیز به تربیت امت اسلامی و نشر آگاهی میان آنان می پرداخت و آن زمانی بود که ایشان برگرد خانه مهاجرین و انصار می گشت و سعی میکرد وجدان های خفته آنان را بیدار سازد تا جانب حق را بگیرند و به یاری دین بشتابند. و این چنین فاطمه زهرا علیها السلام نقش مبلغی را به تصویر میکشید که باید در رویارویی با تمام شرایط و تحمل مسئولیت های سنگین مربوط به عالم اسلام آماده باشد. هیچ زنی جز فاطمه زهرا علیها السلام در قلب امیر مومنان علیه السلام جای نداشت همان گونه که در مورد مادرش خدیجه، وضع اینگونه بود و امام علی علیه السلام زنی جز فاطمه اختیار نکرد تا آن که حضرت علیه السلام دارفانی را وداع گفت. امیر مومنان علیه السلام هنگام شهادت فاطمه زهرا علیه السلام سخت ناراحت گردید و این فراق بر او سخت شد و آنچه امام علیه السلام در بزرگداشت ایشان پس از دفن کردن حضرت علیه السلام فرمود این بود: "السلام علیک یا رسول الله عنی و عن ابنتک النازلة فی جوراک و السریعة اللھوق بک، قل یا رسول الله عن صفیتک صبری و رق عنها تجلدي، الا ان لی التأسی بعظیم فرقتک و فادح مصیبتک موضع تعز، فلقد و متدک ملحودة قبرک و فاضت بین نحری و صدري نفسک انا لله و انا الیه راجعون. فلقد استرجعت الودیعة و اخذت الرھینة، اما حزنی فسرمد و اما لیلی فمسهد الی ان یختار الله لی دارک الی انت بها مقیم" (.... ۱۷) (سلام بر تو ای رسول خدا، سلامی از جانب من و از جانب دخترت که در کنار تو آرمیده است و بسیار زود به تو ملحق شد. ای رسول خدا فراق دخترت صبرم را کم کرده و تاب خویشتنداری ندارم اما برای من که سختی جدایی تو را دیده و سنگینی مصیبت را تحمل کرده ام جای تعزیت است. تو را در بستر شکاف قبر نهادم و جان تو از میان سینه گردنم از تن جدا شد. پس همانا ما از خداییم و به سوی او باز میگردیم. امانت بازگردانده شد و آنچه رهن بود گرفته شد. از این پس غم من دائمی است و شب ها را بیدار خواهم بود تا اینکه خداوند برایم خانه ای را برگزیند که تو در آن ساکنی.

رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم در سال سوم یا چهارم هجرت با ام سلمه ازدواج فرمود. و از زمانی که وارد خانه نبوت گردید، عهده دار فاطمه علیها السلام شد و او را بسیار دوست داشت و برای او همچون مادری بود که از او مراقبت میکرد و به او محبت می ورزید. و شاهد بود که چگونه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دخترش فاطمه و شوهر و فرزندان او را دوست می داشت و به آنان بسیار توجه می فرمود که این باعث شد بر عشق و محبت این زن به اهل بیت علیهم السلام افزود شود. و کنار آنان بماند و محبت و عشق خود را به آنان اعلام نمود و هر آن کس که حق آنان را غصب کرده بود، رد میکرد. زمانی که شنید ابوبکر در مسجد خطبه می خواند و جرات کرده است بر امام علیه السلام و فاطمه زهرا علیهما السلام به جهت مطالبه کردن حق خویش یعنی فدک به طور کنایه گستاخی میکند و جرات ندارد کلام او را به خاطر شدت گفتارش رد کند، رو به او کرد و گفت: (۱۸) "ألمثل فاطمه یقال هذا الکلام؟ وَ هِیَ وَ الله الحوریه بَیْنِ الْاَنْسِ وَ الْاَنْسِ لِلنَّفْسِ رِیْبَتٌ فِی حُجُورِ الْاَنْبِیَاءِ وَ تَنَاوَلَتْهَا اَیْدِی الْمَلَائِکَةِ وَ نَمَت فِی الْمَغَارِسِ الطَّاهِرَاتِ وَ نَشَأَتْ خَیْرَ مَنَشَأٍ وَ رِیْبَتٌ خَیْرٌ مَرَبِیٍّ أَتَزْعُمُونَ اِنَّ رَسُوْلَ اللهِ صَلی الله علیه و آله و سلم حَرَّمَ عَلَیْهَا مِیرَاثَهُ وَ لَمْ یَعْلَمْهَا؟ وَ قَدْ قَالَ اللهُ: (وَ اَنْذِرْ عَشِیْرَتَکَ الْاَقْرَبِیْنَ) فَأَنْذِرْهَا وَ جَاءَتْ تَطْلُبُهُ وَ هِیَ خَیْرَةُ النِّسْوَانِ وَ اَمَّ سَادَةُ الشَّبَابِ وَ عَدِیْلَةُ ابْنَةِ عِمْرَانَ وَ حَلِیْلَةُ لَیْثِ الْاَقْرَانِ، تَحْتَ بَایِبِهَا رَسَالَاتٌ رَبِّهِ، فَوَالله لَقَدْ کَانَ شَفِیْقٌ عَلَیْهَا مِنَ الْحَرِّ وَ الْقُرِّ، فِیَوْسَدِهَا بِیَمِیْنِهِ وَ یَدِ ثَرَاهَا بِشِمَالِهِ، رَوِیْدَا فِرْسُوْلَ اللهِ صَلی الله علیه و آله و سلم بِمَرَايَ لَا-عَیْنِکُمْ وَ عَلَی اللهِ تَرْدُونَ فَوَاہَا لَکُمْ وَ سَوْفَ تَعْلَمُونَ" آیا این سخنان در مورد کسی همچون فاطمه گفته می شود؟ به خدا قسم او حوریه ای است در میان انسان ها و مونس جان است. در دامان انبیاء پرورش یافته و در دستان ملائکه دست به دست شده و در دامن های پاک رشد یافته؛ بهترین تربیت را دارد. آیا گمان میکنید که رسول خدا ارث خود را بر او حرام کرده ولی او را مطلع نساخته؟ در حالی که خداوند به پیامبر فرمود: "و بستگان نزدیک را انداز کن" و پیامبر او را انداز کرده و او باز هم ارثش را طلب میکند؟! او بهترین زنان است، مادر کسانی است که سرور جوانانند و هم طراز دختر عمران است و همسر شیر حریفان (لیث الاقرآن). پیام های پروردگار توسط پدر او کامل شد، به خدا قسم در برابر گرما و سرما بر او بیمناک بود. آهسته تر که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در برابر دیدگان شماسست و به سوی خدا باز خواهید گشت؛ پس وای بر شما که خواهید دانست). ابوبکر توانایی پاسخگویی به او را نداشت از ترس اینکه مبادا دری را بگشاید که توان بستنش را نداشته باشد، ولی او را به خاطر جراتی که به خرج داد و مخالفتی که نمود عقاب نمود به طوری که عطای او را در آن سال از او قطع نمود. عایشه بر مقام بلند ام سلمه نزد رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم - با وجود فاصله عمیقی که بین آنها وجود داشت - گواهی می داد. در برخی از منابع چنین آمده است که وقتی عایشه مردم را برای رفتن به بصره گردآوری کرد نزد ام سلمه که در مکه بود رفت و چنین گفت: (۱۹) "ای فرزند امیه بزرگ! ترین امهات المومنین تو بودی و رسول خدا در منزل تو می خورد و می آشامید و سهم ما را در خانه تو تقسیم میکرد و وحی در منزل تو نازل می شد." ام سلمه به شدت با خروج عایشه مخالف بود و او را به یاد کلام رسول صلی الله علیه و آله و سلم انداخت و از نتیجه کار بر حذر داشت و بسیار به او نصیحت نمود. ولی عایشه گوش به پندهای او نداد و یادآوری های او را نادیده انگاشت. ام سلمه ناچار متوسل به راه دیگری شد و سراغ او فرستاد و او را از خدا و سپس از شمشیر علی بن ابیطالب و شجاعت و قدرت حضرت در جنگ ها، بر حذر داشت و چنین گفت: "أما أنا فغیر واعظه لک بعد هذا الیوم ولا مکلمة لک جهدی و طاقتی، و الله انی لخائفه علیک البوار ثم النار و الله لیخین ظنک و لینصرن الله ابن ابی طالب علی من بغی، و ستعرفین عاقبة ما أقول و السلام" (از امروز به بعد قصد نصیحت تو را ندارم و سخن از تلاشی و توانم در صحبت کردن با تو نخواهم گفت به خدا قسم من از تباهی و پس از آن از آتش بر تو می ترسم و به خدا قسم گمان تو به ناکامی خواهد رسید و خداوند، علی بن ابیطالب را بر سرکشان پیروز گرداند و سرانجام آنچه را گفتم خواهی دید و السلام). ام سلمه قسم خورد که با عایشه به خاطر خروج به جنگ با علی علیه السلام هرگز سخن نگوید. (۲۰) ام سلمه عدم توجه عایشه به سخنانش و آنچه بر او گذشت را چنین بیان می دارد. (۲۱) لو ان معتصما من زلة احد کانت لعائشه العتبی علی الناس کم سنه لرسول الله تارکة و تلوآی من القرآن مدراس قدینزع

الله من ناس عقولهم حتى يكون الذى يقضى على الناس فيرحم الله ام المؤمنین فقد كانت تبدل اياها بايناس اكر كسى از خطا معصوم بود هر آينه عايشه حق داشت مردم را سرزنش كند چه مقدار از سنت رسول خدا را ترك كرد و تلاوت ميكند آيه هاىي از قرآن را تا خوانده شود خداوند عقل هاى مردم را از آنان ميگيرد تا اينكه باشد كسى كه بر مردم قضاوت كند پس خدا رحمت كند ام المؤمنین را كه تنهائى را به موانست تبديل ميكرد ام سلمه سعى كرد مردم را به گمراهى كار عايشه آگاه سازد و خشم خود را بر او آشكار كند تا مردم از او پيروى نكنند ولى زمانى كه ديد عايشه از خروج بع جنگ هيچ ابائى ندارد، بر جاى خويش بماند و سراغ گروهى از مهاجرين و انصار فرستاد و به آنان چنين گفت: "لقد قتل عثمان بحضرتكم و كان هذان الرجلين، اعنى طلحه و الزبير، يشيعان عليه كمارأيتهم. فلما قضى الامر بايعا عليا و قد خوجا عليه الاليت زعما انهما يطلبان بدم عثمان و يريدان أن يخرجوا حبيسة رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم معهم و قد عهد الله الى جميع تسابه أن يقرن فى بيوتهم، فأن كان مع عايشة عهداً من رسول الله سوى ذلك تظهره و تخرجه الينا، فاتقوا الله عباد الله فانا فامرهم بتقوى الله و الاعتصام و الله لنا و لكم ("۲۲) عثمان در حضور شما كشته شد و اين دو مرد يعنى طلحه و زبير او را تشيع كردند و پس از او با على عليه السلام، بيعت نمودند و الان بر او خروج كردند و گمان ميكند كه به خونخواهى عثمان مى روند و مى خواهند پرده نشين حرم رسول خدا صلى الله عليه و اله و سلم را با خود ببرند در حالى كه رسول خدا صلى الله عليه و اله و سلم به تمام زنان خود فرمودند تا در خانه بمانند و اگر رسول خدا صلى الله عليه و اله و سلم عهد و پيمانى جز اين براى عايشه داشت آن را به ما بگويد تا بدانى، اى بندگان خدا از خدا بترسيد كه ما شما را به تقواى الهى و جنگ زدن به ريسمان او فرامى خوانيم و او خداى ما و شماست. پس از آن نامه اى به امير مومنان عليه السلام نوشت: "أما بعد فأن طلحه و الزبير و اشياهم اشياع الضلالة، يريدون أن يخرجوا بعائشه الى البصرة و معهم عبدالله بن عامر بن كريز و يذكرون أن عثمان قتل مظلوماً و أنهم يطلبون بدمه و الله كافيههم بحوله و قوته. و لولا ما نهانا الله عنه من الخروج و امرنا بلزوم البيت لم ادع الخروج اليك و النصر لك و لكنى باعته نحوك ابني عدل نفسى، عمر بن ابى سلمة، فاستوص به يا اميرالمومنين خيرا ("۲۳) (اما بعد، طلحه و زبير و همراهانشان، پيروان راه ضلالت، مى خواهند همراه عايشه به بصره روند و همراه آنان عبدالله بن عامر كريز است و ميگويند كه عثمان مظلومانه كشته شد و به خونخواهى او خروج كردند، و به خدا قسم حول و قوه الهى آنان را بس است و اگر خداوند مرا از خروج نهى فرموده بود و ما را به ماندن به خانه امر فرموده بود. آمدن همراه تو و يارى رساندن به تو را رها نميكردم ولى من پسر عمر بن ابى سلمة را به جاى خويش مى فرستم و اى امير مومنان براى او طلب خير نما.) ام المؤمنین ام سلمة از طرف اهل بيت عليهم السلام مورد احترام، اطمینان و بزرگداشت بود. و زمانى كه امير مومنان عليه السلام قصد رفتن به بصره كرد، براى وداع ام سلمه نزد او رفت و كتاب ها و وصاى خود را نزد او به وديعه نهاد و به ايشان سفارش فرمود كه آنان را به فرزندش امام حسن عليه السلام بدهد. و همچنين زمانى كه امام حسين عليه السلام به كربلا رفت نزد ام سلمه آمد و وصيت ها و نامه هاى خود را نزد او به وديعه نهاد و به ايشان سپرد كه آنان را پس از او به فرزندش امام سجاد عليه السلام بسپارد. ام سلمه در نشر و گسترش فضائل اهل بيت نقش بزرگى داشت از آنجا كه روايات و احاديث زيادى از او، از رسول خدا صلى الله عليه و اله و سلم نقل شده است و در سخن از اين فضائل مى زد كه دوستار اهل بيت عليهم السلام ام سلمه زنى فقيه و عالم بود كه حرص شديدى بر شنيدن سخنان رسول خدا عليه السلام داشت و بسيارى از راويان از ايشان نقل حديث مى كنند. و مانند خديجه در يارى رساندن دين خدا و تأييد رسولش، زنى رشيد، بردبار و صاحب اندیشه بود كه حتى در شديدترين سختى ها و شرايط سخت، حكمت از او جداناپذير بود. دوم- در دوران خلافت امام على عليه السلام در زمان خلافت امير مومنان عليه السلام زنان زيادى بودند كه در حركت سياسى يك مشاركت فعال و شديدى داشتند و مورد تعظيم، احترام و تأييد حضرت قرار داشتند. از جمله كسانى كه در تاريخ ذكر شدند، ام الخير دختر خويش، سوده دختر عماره، بكارة الهالبيه، زرقاء دختر عدى، و دارميه حجونيه و ديگران بودند. ام الخير دختر خويش بن سراقه از زنان بزرگوار و معروف صدر اسلام بود كه از بلاغت عالى و قوت تكلم فراوان

بهره مند بود. در روز صفین میان صف ها خطبه می خواند و سپاه را به صبر و استقامت تشویق می نمود. که سخنان او الهام گرفته از آیات کریمه قرآن و سنت معصومین علیه السلام بود. اگر میدان، میدان جنگ بود این زن مجاهد در حضور امیر مومنان علیه السلام و با اجازه حضرت خطبه می خواند، از آنجا که در میدان جنگ کسی بدون اجازه رهبر سپاه، حق سخن گفتن ندارد. همچنین بکاره هلالیه نیز در صفین مردم را به جانفشانی کردن و با جان و دل رفتن به جنگ با امویان، تحریک میکرد. (۲۴) سوده دختر اسک (در حالی که در مجلس معاویه ابن ابوسفیان بود) نقل میکند که چگونه امیر مومنان علیه السلام شهادت او را در مورد ستم هایی که از کارگزار حضرت در کوفه به او رسیده بود، پذیرفت و سخن او را قبول کرد بدون اینکه به شاهد و گواه دیگری مراجعه کند، و چنین گفت: (۲۵) "قدمت علیه فی رجل و لاه صدقتنا فکان بینی و بینہ ما بین الغث و السمین، فاتیت علیاً لاشکو الیه ماصنع بنا فوجدته قائماً یصلی فلما نظرالی انفتل من صلاته ثم قال لی برافة و تعطف: ألك حاجة؟ فأخبرتہ الخبر فبکی، ثم قال: اللهم انک انت الشاهد علی و علیهم انی لم آمرهم بظلم خلقک و لا بترک حقک ثم اخرج من جیبہ قطعہ جلد و کتب فیها: بسم الله الرحمن الرحیم قد جاء تکم بینہ من ربکم فأوفوا الکیل و المیزان و لا تبخسوا الناس اشیاءهم و لاتعتوا فی الارض مفسدین بقیة الله خیر لکم ان کتم مومنین، و ما انا علیکم بحفیظ اذا قرأت کتابی فاحتفظ بما فی یدیک من علمنا حتی یقدم علیک من یقبظه منک و السلام. فآخذته منه فوالله ماختمه بطین و لا- حزمه بحزام، فقرأته (... در مورد مردی که علی علیه السلام او را سرپرست گرفتن صدقات از ما قرار داده بود و مشاجره ای مابین من او در گرفت که مشاجره ای بین ضعیف و نیرومند بود، نزد علی علیه السلام از او شکایت بردم تا او را از کاری که کرده آگاه سازم و دیدم که علی علیه السلام در حال نماز خواندن است وقتی نگاهش به من افتاد نماز را کوتاه کرد و با مهربانی و عطف رو به من فرمود و گفت: آیا حاجتی داری؟ من خبر را به او رساندم و او گریست، سپس فرمود پروردگار تو شاهد هستی که من آنان را به ظلم کردن به بندگان و ترک کردن حق آنان، امر نکردم. سپس قطعۀ ای پوست از جیب مبارکش بیرون آورد و چنین نوشت: به نام خداوند بخشنده مهربان، به تحقیق از جانب پروردگار بینه ای برای شما آمده است پس کیل و میزان را به پا دارید و بر مردم خست نوزید و بر زمین فسادانگیزی نکنید، به تحقیق بقیة الله برای شما بهتر است اگر مومن باشید و من نگهبان شما نیستم، اگر نامه مرا خواندی از کاری که به دست توست دست بردار تا آن که شخصی دیگر بیاید و آن را از تو بستاند و السلام، و من آن نامه را از حضرت گرفتم و به خدا قسم آن را مهر و موم نکرد و من آن را خواندم...) این روایت در چند چیز خلاصه می شود: اول- اطمینان فراوانی که حضرت نسبت به این زن داشت چه آن هنگام که زن داستان خود را برای حضرت گفت و چه آن زمان که حضرت حکم نمود، بدون اینکه شواهد دیگری از او بخواهد و این دلیلی است بر اینکه این زن از زنان با ایمان و صالحی است که تحت تأثیر هوای نفس و عواطف قرار نگیرد. دوم- جرات و شجاعتی که این زن داشت که شکایت خود و قومش را از ظلمی که کارگزار حضرت نسبت به حق آنان انجام داده بود، نزد حضرت بود. سوم- اثبات این مطلب که زن در برابر قضاوت ذمه ای جداگانه دارد. یعنی اسلام بین زن و مرد در دفاع از حقوق و طلب کردن حق خویش که باید در حضور محکمه ها و آشنایی با قوانین و احکامی که انسان می تواند به حق خود دست یابد و از آن دفاع کند، تفاوتی قایل نشده است. خلاصه کلام: امام علی علیه السلام در طول زندگی خویش- از کودکی تا وفات- طوری زیست که اطراف حضرت را چه در محیط خانه و چه خارج از آن، زنان نیک کرداری فرا گرفته بودند که به چنان ویژگی های انسانی و ملکات روحی و ایمانی دست یافتند که بر بسیاری از مردان برتری داشتند. و روایاتی که در مورد طرز برخورد حضرت با زنان آمده است، چنان نیست که از کرامت زن کم کند یا تحقیر و اهانت به زن را در برداشته باشد. بلکه عکس این مطلب بود، موضع عملی ثبت شده از حضرت بزرگداشت، احترام و توجه قائل شدن به زن را روشن می کند که در هیچ فردی از مسلمانان جز رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم یافت نمی شد. و بدون شک این واقعیت و حقیقت عملی، دیدگاه امام را نسبت به زن ثابت می نماید نه آن کلماتی که از ایشان آمده است. اگر انسان چیزی بگوید یا به چیزی ایمان آورد بسیار آسان است ولی آنچه سخت است این است که به آنچه می گوید یا ایمان دارد،

جامعه عمل پیوشاند، بنابراین موضع امام علیه السلام نسبت به زن با شارع مقدس و گفته رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم و عمل او هیچ گونه تعارضی ندارد. ۱. حضرت زینب، دختر امام علی (ع) و فاطمه زهرا (س) می باشد که سال های کمی را در کنار مادرش زیست که تقریباً پنج سال می باشد، و زیر دست پدر بزرگوارش نشو و نمو نمود تا اینکه با پسر عموی خود عبدالله بن جعفر طیار ازدواج نمود. و زمینه چنان مهیا شد که حضرت زینب (س) نیز همان نقشی را که مادرش فاطمه زهرا (س) پس از وفات مادرش حضرت خدیجه کبری (س) به عهده گرفت را بد عهده گیرد. پس زینب (س) - همچون مادرش فاطمه - مادر پدرش بود و او را در هر کاری که انجام می داد تنها نمی گذاشت/ سپس هنگامی که امام حسن (ع) پس از آتش به مدینه بازگشت با ایشان برگشت. امام علی (ع) زینب عقیله را برای پذیرش مسئولیت قیام کربلا- آماده ساخته بود و از همان کودکی زمانی که پنج سال بیشتر از عمر شریفش نمی گذشت، مادرش به او توصیه می فرمود و زینب (س) آن نقش و جایگاهش را در مسیر انقلاب حسینی را به خاطر سپرد. لذا زمانی که امام حسین (ع) قصد خارج شدن به کربلا را داشت از همسرش اجازه گرفت و فرزندانش را با خود برد تا آنان را در راه رسالت الهی قربان کند و زمانی که امام (ع) بر سرزمین طفوف به خاک درافتاد، زینب خاتون مشعل انقلاب را همچنان با شجاعت و بزرگی و عظمتش، فروزان و با گرمی دلیل و منطق روشنش که از سرچشمه جد بزرگوارش و پدرگرامیش سیراب شده بود، سوزان نگاه داشت. بنابراین حضرت زینب (س) همانند فاطمه زهرا (س) با تنوع نقش هایی که داشت یک مثال انسان جاودانه گشت. ۲. ام کلثوم (س) با پسر عم خود عون بن جعفر ازدواج نمود و هنگام عزیمت امام علی (ع) به سمت عراق، ایشان در مدینه باقی ماند و زمانی که امام (ع) در منطقه ذاقار پیاده شدند، عایشه این خبر را شنید و گمان کرد که پیروزی نصیب او خواهد شد؛ لذا نامه ای به ام المؤمنین حفصه در مدینه فرستاد تا او را بشارت دهد و بر امام (ع) سخره گیری کرد؛ و ام کلثوم در برابر آن به دفاع برخاست ابن ابی الحدید میگوید. زمانی که علی (ع) در ذاقار پیاده گشت، عایشه به حفصه دختر عمر چنین نوشت. اما بعد، تو را باخبر سازم که علی در ذاقار پیاد شد زمانی که خبر نفرات و گروه ما به او رسید ترسان و خوفناک گشت، او به، منزله، مو قرمز است؛ اگر مقدم شود عقیم است و اگر دیر کند کشتار است. پس حفصه گروهی از کنیزان را خواند تا آواز سر دهند و به آنان دستور داد تا در آواز خود چنین گویند: چه خبری، چه خبری، علی در سفر خود همانند اسب مو قرمز است اگر مقدم شود عقیم است و اگر دیر کند کشتار است. و چنان کرد که دختران آزاد شده پیامبر بر حفصه وارد شوند و برای شنیدن آواز، گرد هم آیند. این خبر به ام الکلتوم، دختر علی (ع) رسید که جلابیب خود را پوشید و همچون زن غریبه ای بر آنان وارد شد، سپس نقاب از چهره خود برداشت و زمانی که حفصه را دید او را شناخت و خجل و شرمسار گشت و برگشت. و امکلثوم چنین گفت: اگر امروز در برابر او از هم پشتیبانی کردید به تحقیق که قبلاً نیز علیه برادر او این کار را کردید و خداوند در شأن شما آیه، نازل فرمود: "که اشاره به سوره تحریم دارد که می فرماید: (وَإِنْ تَظَاهَرَا عَلَيْهِ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَجِبْرِيلُ وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ) پس حفصه گفت رحمت خدا بر تو باد، کفایت می کند؛ و دستور دادنامه، را پاره سازند و استغفار نمود (ابن ابی الحدید، ۲/۱۵۷). ایشان با امام حسین (ع) به کربلا- رهسپار بود و دارای موقعیت های کلامی فراوانی در بسیاری از منزلگاه هایی که اسیران در آن توقف داشتند به خصوص در کوفه و شام بودند، که بر خونسرد بودن شجاعت و جرأت ایشان در برابری با ظالمان شهادت می دهد. ۳. ابن ابی الحدید، منبع پیشین، ۴/۱۰۴. الامین، منبع پیشین، ۱/۳۲۵. ۵. سید محسن امین بر این تکبیرات حاشیه زده است که از این مطلب، استحباب تکبیر! گفتن بیشتر از آنچه در نماز واجب است را بر شخصی که بزرگوار است، استفاده می شود همان طور که مانند این مطلب در نماز پیاصر بر عموی خود حمزه آمده است. ۶. الامین، منبع پیشین، ۲/۳۰۶. ۷. بخاری، منبع پیشین، ۴/۲۳۰. ۸. بخاری، منبع پیشین، ۶/۱۵۸. ۹. منبع پیشین، ۴/۲۳. ۱۰. کلینی، منبع پیشین، ۱/۴۶۱. ۱۱. حسینی، منبع پیشین، ص ۳۲۳. ۱۲. مسلم، منبع پیشین، ۲/۳۷۷. ۱۳. احزاب، ۳۳. ۱۴. الامین، محسن، اعیان الشیعه، دارالتعارف، بیروت، ۲/۵۵. ۱۵. الامین، منبع پیشین، ۲/۵۵. ۱۶. مراجعه شود به مناقب آل ابی طالب نوشته ابن شهر آشوب، ۳/۳۴۳. ۱۷. نهج البلاغه، کلام شماره ۲. ۱۸. دخیل، محمدعلی، ام

- المؤمنین ام سلمه، مؤسسه اهل البيت، بیروت، ص ۵۰. ۱۹. مفید، الاختصاص، انتشا رات کتابخانه الزهراء، قم، ۱۹۸۲، ص ۱۱۶. ۲۰. روری عایشه بر ام سلمه داخل شد و ام سلمه به او گفت: آیا تو را نهی نکردم؟ آیا به تو نگفتم؟ عایشه گفت: من خدا را استغفار می کنم با من سخن بگو. پس ام سلمه فرمود: ای دیوار آیا تو را نهی نکردم؟ آیا به تو نگفتم؟ و ام سلمه با او سخن نگفت تا اینکه مرد. (المحاسن و المساوی، از بیهقی، ۱/۴۸۱) ۲۱. مفید، الاختصاص، منبع پیشین، ص ۱۱۶. ۲۲. مفید، الاختصاص، منبع پیشین، ص ۱۱۷. ۲۳. ابن ای الحدید، منبع پیشین، ۶/۲۱۹. ۲۴. الاعلمی، محمدحسین، تراجم اعلام النساء، چاپ اول، مؤسسه اعلمی، بیروت، ۱/ ۳۴۰. ۲۵. فضل الله، علی، الاخلاق الاسلامیه، چاپ سوم، دارالزهراء، بیروت، ص ۱۳۰.

پایان بحث

در طی بحث به مفاهیمی که در برخی از خطبه ها، وصیت ها و کلمات قصار امیر مومنان علیه السلام - در نهج البلاغه - آمده بود، پرداختیم که در آنها اشاره ای به مورد تهمت قرار گرفتن زن و کاستن از انسانیت توانایی های عقلی و ایمانی او و جایگاه دینی و ارزش اجتماعی او شده بود. پس از آن به بررسی آیاتی از کتاب خدا و سنت نبوی چه در گفتار و چه در کردار آنان پرداختیم تا شناختی از اهتمام و توجه اسلام به زن در آنچه متعلق به آرایشی که در نهج البلاغه ذکر شد، حاصل شود. و برای شناخت روشی که بتوان کلام امیر مومنان علیه السلام را فهمید به گفتار برخی از شارحان نهج البلاغه، نویسندگان و متفکران، استشهاد کردیم که به این موضوع توجه داشتند، یا به نحوی از این نصوص برای روشن کردن دیدگاهی یا در حد مشاجره نظری استفاده کردند. و زمانی که به بررسی ارتباط مفهومی که از سخن امام علیه السلام در ذهن مردم وجود داشت با آنچه در قرآن و سنت نبوی آمده بود پرداختیم و در آن دقت نمودیم و به ارتباط و بررسی اوضاع و شرایطی که باعث گفتن و بیان آن نصوص شد پرداختیم به موارد ذیل دست یافتیم. ۱- موضوعی که از منظر آن مطرح می شود، از منظر رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم و اهل بیت معصوم ایشان علیهم السلام نیز مطرح میگردد از آن جهت که قرآن و رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم و عترت پاکش هرگز از یکدیگر جدا نمیگردند. بنابراین زن در دین اسلام به همان معنایی است که قرآن، پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم و اهل بیت علیهم السلام روشن کردند. ۲- اکثر مفاهیم سلبی مربوط به زن، که در طرز تفکر یک ملت یا برخی از علماء و متفکرین شکل گرفته است در اکثر اوقات ناشی از تأویل نصوص دینی برای مصلحت یک دیدگاه معینی است که سعی دارد بین نصوص و آن مصلحت، برابری ایجاد کند. و این روشی، در طبیعت خودش، روشی نادرست است. چون روش صحیح آن است که نتیجه گیری افکار و اصول ما از نصوص دینی باید به دور از عرف رایج مردم یا حالتی باشد که در جامعه غلبه دارد. ۳- احادیثی که در نهج البلاغه آمده است، مرسل و بدون سند است. اگرچه قبول کنیم که آنچه در نهج البلاغه آمده است، منسوب به حضرت می باشد ولی این مطلب برای صحت کلام حضرت کفایت نمیکند. بنده نیز به برخی از منابعی که کلام حضرت از آن نقل شده رجوع کردم ولی آنها نیز به صورت مرسل بودند. ۴- امیر مومنان علیهم السلام در صدد تشخیص کمینگاه های ضعف در شخصیت انسانی (چه مرد و چه زن) بودند البته نه بر این اساس که یک حالت ثابت در تمام شرایط و در کل جوامع باشد بلکه بر این اساس که ممکن است این حالت زمانی در جامعه ایجاد شود که عوامل آگاهی، تقوی و اصلاح طلبی از بین رود. چون جوامع بشری ثابت نیستند و در حال تغیرند. خصلت های شخصیت انسانی در هر جامعه ای در برابر اوضاع و شرایط مربوط به آن جامعه، سر فرود می آورد. و چون این شرایط و عوامل از متغیرات جامعه هستند و ثبات ندارند لذا هر آنچه مربوط به این عوامل باشد نیز ناپایدار است. و هرگاه شرایط و عوامل موثر در جامعه تغیر یابد، خصوصیت های شخصیت انسانی آن جامعه چه در مردان و چه در زنان، به تبع آن تغیر می یابند. با توجه به این مطلب، ویژگی های جامعه اسلامی - با توجه به وضعی که زن در جامعه داشت - در زمان حیات رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم و پس از وفات حضرت، روشن می سازد که حوادثی که در جامعه اسلامی پس از رسول خدا صلی الله

علیه و اله و سلم اتفاق افتاد، نقش بسیار مهمی در ایجاد تغییرات منفی بر شخصیت انسانی که بسیاری از نصوص نهج البلاغه به آن اشاره کرده است، داشت. ۵- تعدادی از نصوصی که در نهج البلاغه آمده است در زمان جنگ جمل ایراد شده است که ام المومنین عایشه در آن جنگ نقش کلیدی داشت که به عنوان رهبر سیاه و آمر و ناهی مردم بود. بنابراین امیر مومنان علیه السلام در هوشیاری مسلمانان روشی قاطع و شدید انتخاب کنند که متناسب با شکاف عمیقی باشد که ام المومنین عایشه با کار خود آن را ایجاد کرد و متناسب با عواقب ناگواری باشد که ضربه سختی بر اتحاد مسلمانان وارد ساخت. بنابراین برداشت از نصوص باید براساس ارتباطی که آن نصوص با حادثه و شخصیت های آن دارد نه بر اساس فراگیری و شمولیت نصوص. ۶- نصوص نهج البلاغه با سیره مسلمانان در عصر نبوت و ما بعد آن تعارض دارد. نقش جدیدی که زن در عصر رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم ایفا کرد نتیجه تعالیم اسلامی بود نه ادامه رسم و رسومات دوران جاهلیت که به وجود زن جز به عنوان وسیله ای در خانه یا بار سنگین و ننگی که امکان پنهان شدن از او وجود نداشت، اعتراف نمی شد. فاطمه زهرا علیها السلام زمانی که حرکت خود را با شدت تمام در جامعه اسلامی آغاز کرد در جامعه ای می زیست که در ضمن محدوده اجتماعی و عرفی آن زمان حرکت میکرد. به این جهت خطبه حضرت زهرا علیها السلام در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم یا سخن گفتن او با مردان حکومتی به جهت امر به معروف و نهی از منکر، در جامعه اسلامی امری مردود و ناپسند نبود. و امیر مومنان علیه السلام، ایشان را از انجام این نقش منع نفرمود و به جای ایشان سخن نگفت. حتی این خود حضرت علیه السلام بود که به شمشیر ابوبکر و عمر اجازه دخول و صحبت نمودن با فاطمه زهرا علیه السلام دادند در حالی که فاطمه زهرا علیها السلام از روبه رو شدن با کسانی که دشمن او بودند امتناع می ورزید ولی با اصرار شوهر خود امام علیه السلام، تواضع نمود و حاضر شد که با آنان ملاقات کند. و جامعه اسلامی، سخن گفتن با امهات مومنین را رد نمیکرد و بسیار بودند مردانی که با آنان مشورت می نمودند و امور دینی و دنیایی خود را حتی در دقیق ترین تفصیل و خصوصیت های ویژه از آنان می گرفتند، و هیچ عسر و حرجی در این کار وجود نداشت. در مقایسه ای میان، حرکت هایی که فاطمه زهرا علیها السلام و دیگر زنان مسلمان به عنوان جزیی از جامعه انجام دادند،- و بر راس آنان نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و اهل بیت ایشان- و میان وصیت ها و خطبه هایی که از حضرت امیر مومنان علیه السلام وارد شده است، با واقعیتی که خود امام به آن اقرار دارند، تعارض وجود دارد، و آن در صورتی است که ما به ظاهر کلام امام علیه السلام اکتفا کنیم. ۷- در کتب سیره مطلبی که حمایت- عملی- امام علیه السلام را از آنچه در نهج البلاغه به صورت منفی یا تعصبی در مورد زن آمده است، بیان کند، اشاره نشده است. بلکه تلاش های عملی حضرت علیه السلام واقعیتی غیر از آنچه در نهج البلاغه آمده است را منعکس میکند و بنابراین سیره امام علیه السلام شاهی است بر عدم تطابق آن با گفتار و وصایایی است که از ظاهر کلام امام علیه السلام می فهمیم که باعث می شود در ذهن ما چندین سوال ایجاد شود. به عنوان مثال امام علیه السلام چگونه به اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم - مثل ابن مسعود، صابر بن عبدالله همان طور که گذشت- اجازه ورود به منزل خویش را می دهد یا چگونه به ابوبکر و عمر اجازه ورود بر فاطمه زهرا علیها السلام دادند در حالی که حضرت در آخرین بیماری خویش به سر می برد، ولی از آن طرف به فرزندش امام حسن علیه السلام سفارش نماید که کسی بر زنان وارد نکند به طوری که زن کسی جز شوهرش را نشناسد؟ یا اینکه حضرت چگونه به همسر خود اجازه خطبه خواندن و آگاه کردن مردم به خیر دنیا و آخرت می دهند در حالی که در وضعیت خود می فرمایند که به نظر زنان توجّه نکنید و با آنان مشورت ننمایید چرا که رای و نظر آنان ضعیف و اراده آنان سست و ناپایدار است؟ و سوالات دیگری که عدم تطابق میان آنچه ائمه اهل بیت علیهم السلام در مورد کارها و فعالیت های زنان خویش و زنان دیگر مسلمانان اقرار داشتند و از آن حمایت میکردند و میان نصوصی که در مورد زن آمده است، را نشان می دهد. و دیگر سوالاتی که به ذهن می آیند و عقول را متحیر می سازند! وقتی تاریخ را با توجّه به سنت نبی اکرم و اهل بیت حضرت علیهم السلام ورق می زنی می بینیم که زن در طول تاریخ صفحه های نورانی را ترسیم نموده که با آن

صفحات تاریکی هایی که بر واقعیت انسانی خیمه زده بود، می زداید. ولی زمانی که نهج البلاغه و آنچه شارحان نهج البلاغه مطرح کردند می خوانیم، دگرگونی معیارها و صورت های معکوس را می بینیم. پس بالاخره ما باید از کدامیک تبعیت کنیم و آن را الگویی که سرمشق ما باشد قرار دهیم؟ و گمان نمی برم جوابی جز اعتراف نمودن به کوتاهی خود از رسیدن به طرح جامعی بر حقیقت موقعیت زن و نقش او در جامعه اسلامی- از نظر جنبه عملی- داشته باشیم تا تکیه گاه و سندی بر جنبه نظری آن باشد. و هر گاه بتوانیم میان آنچه در قرآن و سیره نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و اهل بیت علیهم السلام و گفتار و کردار آنان- با آن سخنانی که در نهج البلاغه آمده است- برابری ایجاد کنیم، آن وقت است که می توانیم به پاسخ سوال های خود دست یابیم و حدّ و اندازه برای سرگردانی عقول خویش، مشخص سازیم.